

# تالی و ہرنی

دو لہجہ از

زبان باستان آذربایجان

تالیف

محمد علی کارنگ

ناشر

اسمعیل واعظ پور

مدیر بنکاء بازرگانی و مطبوعاتی واعظ پور

خیابان بہلوی - تبریز

تیر ماہ ۱۳۳۳

چاپخانہ شفق

مقدمه ناشر

## بنام آفریدگار پاك

علم زبان‌شناسی در عین حال که بسیار شیرین و مشغول‌کننده است، یکی از رشته‌های پر رنج دانشهای امروزیست. مخصوصاً تحقیق و تتبع در زبان و لهجه‌ای که از مدت‌ها پیش متروک شده و از میان رفته است کار آسانی نیست. بالاخص دربارهٔ زبان باستان آذربایجان که نه تنها در فاصلهٔ چند صدسال بکلی فراموش شده است، بلکه جای خود را بزبانی داده است که همیشه عنوانی در دست بهانه جویان بوده و در منظوره‌های سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است. در مباحث علمی و تاریخی وارد کردن نظرات خصوصی و تعصبات شخصی بسیار نامطلوب است. کسی که میخواهد در این قبیل مباحث وارد شود باید خود را از اینگونه آلودگیها برکنار دارد و از روی کمال بیطرفی حق مطلب را ادا کند؛ خوشبختانه کتابی که اینک بدستانتان میرسد این مزیت را دارد. جوان فاضل آقای عبدالملی کارنگنه با آن قلب پاك و صاف همچون آئینه‌ای که دارد، بی آنکه تعصبی بخرج دهد یا تألیف خود را وسیلهٔ تصفیهٔ حسابهای شخصی قرار دهد، در نتیجه چندسال زحمت و کوشش، صرفاً روی زبان‌شناسی این اثر را بوجود آورده‌اند. در این کتاب هیچ گفته‌ای را بدون ذکر دلیل تاریخی نخواهید یافت، و هیچ نوشته‌ای را بدون اینکه شاهی از نوشتهٔ پیشینیان همراه داشته باشد، پیدا نخواهید کرد؛ همین روش بیطرفانه و در عین حال محققانه است که ارزش علمی کتاب را بالا برده آنرا در ردیف تألیفات گرانبهای رشتهٔ زبان‌شناسی قرار داده است.

آقای کارنگ در این کتاب ابتدا گفتار فاضلان‌های دربارهٔ زبان باستان  
آذربایجان نوشته، پس از آن از واژه‌های دو لهجهٔ تاتی و هرزنی و مقایسهٔ  
پنجاه‌لفت با ده لهجهٔ ایرانی و دستور این دو لهجه بحث کرده، با نوشته‌ای  
دربارهٔ سود و اهمیت گردآوری و فراگیری لهجه‌های هرزنی و تاتی کتاب خود  
را پایان داده‌اند.

بنگاه مطبوعاتی نوزاد ما، امیدوار است با انتشار این کتاب بتواند  
خدمتی ولو هر قدر ناچیز باشد در اینباره انجام بدهد و راه را برای تحقیقات  
بیشتر و کاملتری در این رشته باز نماید و این خدمت کوچک مورد توجه  
دانشمندان و زبان‌شناسان قرار گیرد، آنوقت است که مؤلف دانشمند این اثر  
و ناشر آن اجر معنوی زحمات خود را خواهند گرفت.

تبریز تیرماه ۱۳۳۳ - اسمعیل واعظ‌پور



## بسمه تعالی



موضوع این کتاب تاتی و هرزنی یعنی دولهجه باقیمانده از زبان باستان آذربایجان میباشد که هنوز در پاره‌ای از قراء دور افتاده جنگلی و کوهستانی آذربایجان متداول است، تألیف لغات و دستور لهجه تاتی با مقدمه‌ای در زبان باستان آذربایجان و فصلی در مقایسه و اهمیت و سود فراگیری آن در خردادماه سال ۱۳۲۹ شمسی پایان یافته، و توفیق گردآوری و تدوین لغات و دستور لهجه هرزنی و قرائت چند نمونه از زبان آذری نیز در تابستان سال ۱۳۳۰ دست داده بود، ولی نگارنده نمیخواست باین زودی بچاپ و انتشار آنها اقدام نماید و در نظر داشت این عمل پس از تکمیل واژه‌ها و دستور سایر لهجه‌های آذری که قسمت زیادی از آنها گردآوری شده است انجام گیرد، اما از یکطرف اشتباه مؤلف در انتشار پنج نسخه ماشین شده از رساله تاتی در بهمنماه سال ۱۳۲۹ و سوء استفاده و ناجوانمردی یکعده فضل فروش، و از طرف دیگر تشویق و اصرار جمعی از دانشمندان نگارنده را بر آن داشت که هرچه زودتر بچاپ آن اقدام نماید تا هم فکر کسانی که با خیال اقتباس و استراق بیشتری از آن رساله معذب هستند راحت گردد، و هم امر دوستان دانشمند اجرا شود اینک بایاری خدا بطبع این اثر ناچیز اقدام و اعتراف میکند گرچه نگارنده با این تألیف نتوانسته خدمت فوق العاده مهمی به عالم زبان شناسی و تاریخ و زبان زاد بوم خود یعنی آذربایجان عزیز بنماید ولی خوشوقت است که لااقل خود درسی آموخته و تجربه‌ای اندوخته که از این پس اثری را که بطبع نرسانیده در دسترس کسی قرار ندهد، و مایه زحمت خود و دیگران را فراهم نسازد.

درخاتمه از دوست دانشمند گرامی آقای اسمعیل واعظ پور ناشر کتاب  
 واز دانشمندان محترم آقایان : دکتر خیامپور - جعفر سلطان القرائی - محمد باقر  
 علیاری - سید حسن قاضی طباطبائی - دکتر ماهیار نوایی - محمد جواد  
 مشکور - حاج محمد آقا نخجوانی - حاج حسین آقا نخجوانی که کتب مورد  
 نیاز را از نگارنده دریغ نفرموده و با کمال لطف و خوشرویی در دسترسش  
 قرار دادند اظهار تشکر مینماید و همچنین از آقای یحیی ذکاء که در کتاب  
 گویش کرینگان بهبارت (از نسخه خطی رساله تاتی عبدالعلی کارنگ ۱۳۲۹  
 خورشیدی سود جسته ایم) از ماخذ اصلی نام برده اند سپاسگزاری میکند.

عبدالعلی کارنگ



# گفتار نخست

## فصل اول

### زبان آذربایجان در سالهای پیش از اسلام

موضوع زبان آذربایجان در سالهای پیش از اسلام چندان روشن نیست ولی چون تاریخ آن تقریباً از زمان مادیها شروع میشود، لذا زبانشناسان نیز قدیمترین زبان آذربایجانی را مادی دانسته و درباره آن عقاید مختلفی اظهار کرده‌اند که نگارنده بطور اجمال آنها را ذکر میکند:

۱- عده‌ای از دانشمندان زبانشناسی معتقدند چون زرتشت از آذربایجان برخاسته پس زبان وی نیز زبان قدیم آذربایجان یعنی همان زبان مادی بوده و گاتهای اوستا نیز نمونه‌ای از آن میباشد (۱).

۲- عده دیگر عقیده دارند که زبان مادی یا عیناً زبان فارسی هخامنشی و یا لهجه بسیار نزدیکی بآن بوده است، چه اگر زبان مادی غیر از زبان فارسی هخامنشی میبود کتیبه‌های شاهان هخامنشی که برای فهم عموم بزبانهای متداول

---

۱- «دارمس تر Darmesteter (زبانشناس فرانسوی) و ایران شناس معروف حدس زده که اوستا در زمان مادیها نوشته شده، و اگر کتیبه‌هایی بدست آید این حدس محقق خواهد شد. از زمانیکه نوشته‌هایی به زبان درآسیای وسطی پیدا شد این عقیده قدری قوت یافت، زیرا معلوم است که زبان اوستایی باین زبانها که معروف بزبان اول و دوم و سوم بودند نزدیک نیست و بنا بر این زبان اوستا از زبانهای مشرق ایران نمیشد» ص ۲۲۰-۲۲۱ ج ۱ - ایران باستان - حسن پیرنیا - تهران ۱۳۳۱.

- «دارمس تر معتقد است براینکه زبان ماد با زبان اوستا مطابق است.» ص ۱۸۵ - ۱۶ - تاریخ ایران سربررسی سایکس - ترجمه فخردهای کیلانی - تهران ۱۳۲۳.

- «میدها دورینده بارادیلان آذربایجان ادبیاتین ان قدیم و ان عظمتلی اثری اوستادر.» ص ۴ - ۱۶ - مختصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی - پروفیسور میکایل رفیعلی - باکو ۱۹۴۳ م.

آن عصر یعنی فارسی و آشوری و عیلامی نوشته شده لابد بزبان مادی نیز نوشته  
 میشد (۱) و دلائل دیگری نیز برمدعای خویش آورده میگویند:  
 اولاً نام همه پادشاهان مادی دارای ریشه و ترکیب فارسی است، ثانیاً  
 کلمه سیاک «سیاکو» (۲) که بنساقول هردت (۳) در زبان مادی بمعنی  
 «ماده سنگ» (۴) میباشد در زبان هخامنشی نیز همان معنی را دارد (۵).

۱- «دارانین مشهور اوج دهلده ترتیب ایدیلیمیش مشهورمیخی خطلی  
 آیدیه لرینده اوست سطرار قدیم ایرانین دیلینده، آشاغی سطرار برابیل  
 دیلینده، یازیلیمیش اولدوغی حالدا، آکادمیک مار(Marr) بن ایرهالی سوردوگی  
 فکره کوره اورتا حصه سی میدیا دیلینده یازیلیمیشی» ص ۴ - ج ۱ - مختصر  
 آذربایجان ادبیاتی تاریخی - م. ر.

- «عقیده ابرت Oppert این است که زبان مادهمان است که در ستون دوم  
 کتیبه هائی دیده میشود که به زبان منقوش میباشد ولی امروز عموماً آرا از زبان  
 شوش میدانند.» ص ۱۵۷-۱۶۱- تاریخ ایران - س. پ. س. - ترجمه ف. د. گ.  
 ( اما حدس اغلب زبانشناسان اینست که ردیف دوم کتیبه های هخامنشی  
 بزبان آشوری است و سربررسی ساینس خود عقیده دارد که زبان ماد فقط بزبان  
 تکلمی بوده و برای کتابت استعمال نمیشده است، چه نظایر این امر مکرر دیده  
 شده مثلاً در افغانستان زبان ملی پشتو، و زبان کتابی فارسی است و ممکن است  
 که زبان کتابت ماد آشوری بوده باشد. ص ۱۷۵-۱۶۱ )

۲- این کلمه هنوز در لهجه های باقیمانده زبان باستان آذربایجان  
 بهمان معنی استعمال میشود. یعنی در لهجه ارزین (Esba = اسبة) و در لهجه کرینگان  
 (Pa = پا) و در لهجه هرزن (Esbâ = اسبا) معمول است و اینکه در لهجه کرینگان  
 (س) از اول کلمه و در هر سه لهجه (ک) از آخر کلمه حذف شده است روی یک قاعده  
 کلی است.

### ۳- Hérodote

۴- ص ۳- ج ۱- سبک شناسی (مرحوم ملك الشراه بهار قسمت زبان ایرانی  
 را از: ص ۱۱-۱۲ «زبانها» - و زبان مادی را از: ص ۲۲۰-۲۲۱ «تعدن مادیهایی  
 - ایران باستان - مرحوم مشیرالدوله حسن بیرنیا اقتباس نموده و در گفتار نخستین  
 ج ۱- سبک شناسی آورده، ولی در ذکر ماخذ نسبیانی رفته است.)  
 ۵- «بهر حال شکی نیست که زبان مادیها بازبان پارسی قدیم تقریباً یک  
 زبان بوده و تفاوت جزئی با آن داشته، چنانکه در زمان استرابون پارسی ها و مادیها  
 زبان یکدیگر را بشوئی میفهمیدند.» ص ۴۶- ایران قدیم - حسن بیرنیا - تهران ۱۳۰۹  
 - نولدکه (Nöldeke) در صفحه ۲۲- تنبئات تاریخی درباره ایران قدیم  
 - چاپ پاریس سال ۱۸۹۶ گوید: «اگر کتیبه های از شاهان ماد بدست آید  
 گمان میکنم از حیث خط و زبان مانند کتیبه های شاهان پارس باشد.» ص ۲۲۰-  
 ج ۱- ایران باستان - ح. پ.

- «بقول استرابون (Strabon) زبان مادیها، بازبان پارسیان و آریان  
 و باختریان و سفدیان کمال مشابهت را داشته است.» ص ۱۵۷- ج ۱- تاریخ  
 ایران - س. پ. س.

۳- عده‌ای نیز بر آنند که زبان کردی باز مانده زبان مادی است (۱) بهر حال چون تا امروز کتیبه‌ای سنگی یا سفالی از مردم ماد بدست نیامده (۲) لذا نمیتوان زیاده بر این درباره زبان آنان چیزی گفت. ولی از عقاید مزبور میتوان باین نتیجه رسید که چون هر سه زبان یعنی فرس قدیم، اوستائی و کردی از زبان‌های هندواروپائی و پیوندی میباشند لذا مادی نیز از همان سنخ و دارای ریشه آریائی بوده است.

پس از مادیها یعنی دوره هخامنشیان - اسکندر - سلوکیان - اشکانیان و ساسانیان نیز حادثه‌ای که بتواند ریشه زبان باستانی را تغییر دهد در آذربایجان روی نداده است، و زبان آذربایجانی بتحول و تغییر تدریجی و عادی خود ادامه داده است. حتی در زمان استیلای اسکندر و جانشینان وی نیز تغییراتی در زبان و آداب «مادخرد» یعنی آذربایجان آنروز بوجود نیامده است، و کلمه آذربایجان خود دلیل این مدعا میباشد. چه در زمانیکه اسکندر مقدونی بر ایران تاخته، و اغلب نقاط آنرا با خاک یکسان ساخته بود، سرداری از اهالی مادخرد بنام آتورپات «آتورپات» (۳) قیام کرد و زادبوم خود را از تجاوز بیگانگان حفظ نمود و حکومت مستقلی ترتیب داد (۴) که تا دوران فرمانروائی اشکانیان دوام داشت و از آن زمان سرزمین مادخرد بنام این سردار نامی آتورپاتکان «آتورپاتکان» نامیده شد، و سپس در نتیجه مرور زمان و کثرت تلفظ و تعریب و تحریف بصورت «آذربایجان» درآمد (۵)

۱- «دارمسنتر زبان کردی کنونی را مشتق از زبان مادی میدانند.»  
ص ۲۲۱- ج ۱- ایران باستان - ح. پ. چاپ دوم  
۲- «در سال ۱۹۱۳ هیئت فرانسوی در همدان، مصلی را کندند، لکن چیزی که قابل توجه باشد بدست نیاوردند.» ص ۱۵۷- ج ۱- تاریخ ایران - س. پ. س

Atropatus-۳

۴- ص ۲۶۷- تذکره جغرافیای تاریخی ایران - تألیف و بارتولد V. Bartold  
ترجمه حمزه سردادور (طالبزاده) - تهران ۱۳۰۸ ش.  
(داستان آتورپات را صاحب کتاب آذری نیز در چاپ دوم کتاب پسال  
۱۳۱۷ آورده است.)

۵- «مردی آذرباد نام در عهد او (شاپور ذوالکثاف) در آذربایجان دعوی پیغمبری کرد. اهل آن ولایت متابع او شدند. آذربایکان بدو باز خوانند الخ - گزیده  
طبع بیرون، ص ۱۰۹» یادداشت‌های قزوینی - ص ۲- تهران ۱۳۳۲  
۵- کلمه آتورپاتکان بتدریج بصورت‌های «آذربادگان» - «آذرتبادگان» - «آذریجان» - «آذریکان» - «آذربایکان» - «آذربایجان» درآمد است. رجوع بلفظ نامه دهخدا.



اما راجع بترکی باید متذکر شد گر چه در زمان اشکانیان ترکان روی بسوی غرب آورده بمرزهای شرقی و شمال شرقی ایران نزدیک شدند ولی قدرت فوق العاده پادشاهان اشکانی مانع تجاوز و دخول آنان بخراسان ایران گردید (۱) در هنگام فرمانروائی ساسانیان نیز با وجود اینکه از طرف مشرق و شمال با ایران هم مرز بودند و بالنسبه قدرت و قوتی یافته بودند (۲) باز توانائی و نیروی کافی و مراقبت دائم مرزداران ایرانی اجازه تجاوز و ورود بخراسان ایران را بآنان ننمیداد، و پادشاهان ساسانی باندازه ای بامر جلوگیری از ترکان اهمیت قائل بودند، که برای تشویق و تحریص مرزداران شمال امتیازات و اختیارات فراوانی بانان اعطاء میکردند. یا قوت حموی درباره مرزداران در بند مینویسد :

«و كانت الاكاسرة كثيرة الاهتمام بهذا الشغر، لا يفترون عن النظر في مصالحه، لعظم خطره و شدة خوفه؛ و اقيمت لهذا المكان حفظة من ناقلة البلدان، و اهل الثقة عندهم لحفظه، و اطلق لهم عمارة ما قدروا عليه بلا كلفة للسلطان و لا مؤامرة فيه و لا مراجعة حرصاً على صيانته من اصناف الترك و الكفر، و الاعداء.» (۳) یعنی خسروان ایران باین مرز اهمیت بیشتری میدادند بواسطه خطر بزرگ و ترس شدیدی که در برداشت، از نظر در مصالح آن غفلت نمیورزیدند و برای نگاهداری آن از مردم شهرها و اشخاص موثق مرزدارانی میگماشتند و آنان را آزادی میدادند که بدون زحمت و کسب اجازت از پادشاه هر قدر که میتوانند برای خود ملک عمارت کنند تا (بدینوسیله) بنگاهداری و حراست آن از (تجاوز و دست درازی) ترکان و کافران و دشمنان تحریص شوند.

و این عبری ضمن بیان اهمیت مرزبانی باب الابواب در زمان ساسانیان بخصوص در عهد (نوشیروان) مینویسد: «و اذن للمر زبان الذي يقيم هناك (ای باب الابواب) بالجلوس على سرير الذهب، و لذلك يسمي ملك تلك الناحية ملك السرير (۴)» یعنی بمرزبانیکه در آنجا فرمان میراند اجازت داد که بر تختی از زر بنشیند و از این جهت بود که مرزبان آن ناحیت راشاه

۱ - رجوع به ص ۱۴۴ - ۲ - رجوع به ص ۱۸۰ - تاریخ ایران قدیم

ح. پ - تهران ۱۳۰۹ - (اذک)

۳ - معجم البلدان - زیر عنوان «باب الابواب»

۴ - ص ۹۷ - تاریخ مختصر الدول ابن عبری (گریگوریوس Grigorius)

ابوالفرج ملاطی بیروت ۱۸۹۰ م

تخت میگفتند. (۱) « پس بطور کلی این نتیجه گرفته میشود که :

اولاً تا انقراض سلطنت ساسانیان زبان آذربایجان باقیمانده و تحول یافته زبان مادی و دارای ریشه آریایی، و یکی از زبانهای پیوندی (۲) بوده است. ثانیاً زبان ترکی که یکی از زبان های ملتصق (۳) میباشد تا ظهور اسلام راهی بایران و آذربایجان نداشته است .

---

۱۶- ص ۴۰-۴۱ تاریخ ایران باستان بروایت ابن عربی- ترجمه محمد-

جواد مشکور استاد تاریخ دانشکده ادبیات تبریز- تهران ۱۳۲۶ ش.

۱۷- Langues flexionnelles

۱۸- Langues agglutinantes



## فصل دوم

### زبان آذربایجان در سالهای پس از اسلام

تاریخ و زبان آذربایجان در سالهای پس از اسلام بالنسبه روشن تر است چه پاره ای از مورخین و جغرافی نویسان اسلامی در اعصار مختلف ضمن بحث از آذربایجان بزبان آن نیز اشارتی کرده و حتی نمونه ای هم از آن ذکر نموده اند. اما تحقیق ناقص، وطن ناروا، و استنباط نادرست جمعی از متبعین و نویسندگان باعث ابهام مطلب گردیده و دو عقیده مخالف و ناسازگار ظاهر آ مستند بوجود آورده است که اینک نگارنده برای ایضاح کامل مطلب نخست دلایل کسانیرا که معتقدند زبان باستان آذربایجان ریشه آریائی و هندواروپائی نداشته و هم ریشه بالهجه کنونی «ترکی آذری» بوده است؛ ذکر میکنند و سپس آنها را با میزان منطق و تاریخ میسنجد و ضمن بیان صحت و سقم آنها عقیده خود را اظهار می نماید (۱) اشخاص نامبرده (۲) میگویند:

۱- «خطیب تبریزی در ضمن بحث از قوت حافظه ابوالعلاء معری استاد خود می نویسد: روزی با وی در مسجد نشسته بودم، و دو سال بود که از یار و دیار خبری

۱- از دیر باز مخصوصاً از نخستین سالهای نیم قرن اخیر راجع بزبان باستان آذربایجان حرفهایی زده اند و کتب و مقالاتی نوشته اند که يك سلسله آنها عبارت است از: رجز خوانی و حماسه سرایی، جعل خبر و بهشتی یا جهنمی دانستن زبانی، جیره خوار یا خدمتگزار شمردن محقق، تجلیل و تقدیس کسانی، و تمییز و تحقیر اهل لسانی، که فاقد هر گونه ارزش علمی و زبان شناسی می باشد. و يك سلسله دیگر با روش صحیح و منطقی برشته تحریر در آمده که رساله «آذری» بزبان باستان آذربایجان را می توان سر آمد آنها شمرد و نگارنده بآخذی که با راهنمایی این رساله مراجعه نموده علاوه بر ذکر خود مأخذ علامت (اذ - ک) نیز گذاشته تا راحت و حق تقدم دانشمندی پایمال نشود.

۲ - مأخذ: ( یادداشت های آقای م . ق ) - ( تاریخ ادبیات آذربایجان تألیف فریدون بیگ کوچرلو ، ج ۱ - چاپ باکو ) - ( تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان ج ۱ - تألیف: ح. حسینوف - ح. آراسلی - م. رفیعلی - م. ح. طهماسب - باکو ۱۹۴۳ ) - ( آذربایجان دلی - میرزه ابراهیموف - تبریز ۱۹۴۵ ) - ( آن آ دلی میز - ش ۳ ، ۴ مجله آذربایجان - محمد عارف داداش زاده - باکو ۱۹۴۵ ) .

نداشتم، ناگهان یکی از همسایگان تبریزم وارد مسجد شد، با اجازه استاد پیش او رفتم...، پس از صحبت ابوالعلاء پرسید این چه زبانیست؟ گفتم زبان آذری...»  
۲- «ناصر خسرو در سفرنامه خود مینویسد: هنگامیکه به تبریز رسیدم با شاعری قطران نام ملاقات نمودم که شعر خوب میسرود، ولی فارسی نیک نمیدانست، دیوان دقیقی و منجیک را پیش من آورد و اشکالاتی که داشت از من پرسید...»

۳- «حکیم نظامی در مقدمه لیلی و مجنون اشاره میکنند که شروانشاه نامه‌ای بشاعر نوشته و از ترکی بیزاری جسته و خواسته است که کتاب لیلی و مجنون را بزبان فارسی برشته نظم درآورد؛ و این موضوع موجب ملال خاطر نظامی گردیده است...»

۴- «وجود داستانهای دده قور قود که بزبان ترکی تألیف یافته و برای اولین بار بوسیله مستشرق شهیر روسی و بارتولد چاپ و منتشر شده است.»  
۵- «شعراى ترکی گوی بسیاری که از صدها سال پیش از سر زمین آذربایجان برخاسته و اشعار بلند و دلنشینی با مضامین عالی و شیرین ساخته و پرداخته اند، نشان میدهند که این زبان از هزار سال پیش در آذربایجان معمول بوده؛ و مردم آذربایجان بدین زبان صحبت میکردند؛ شعر میسرودند، افسانه میگفتند و نامه مینوشتند.»

۶- «مدارك تاريخی کافی در دست نیست تا حکم شود که عامل مؤثری برای تغییر زبان آذربایجان وجود داشته است، و بعنوان شاهد اضافه میکنند که جمعیت قلیلی از ارمنه که از چهار قرن پیش در اصفهان متوطن شده، در میان پارسی زبانان بسر میبرند هنوز کوچکترین تغییری در زبان و آداب و رسوم آنان بعمل نیامده است؛ پس چگونه زبان چند ملیون آذربایجانی در تحت تأثیر عوامل تاریخی بکلی عوض و بزبان دیگری مبدل شده است؟ و تازه اگر حوادث مهمی هم بوده میتواند زبان اهالی شهرها و مراکز مهم کشوری و لشکری را تغییر دهد، پس چگونه اهالی قراهم ترک زبان گردیده اند؟»

۷- «مسأله عکس نفوذ فئودالیسم (۱) را نباید از نظر دور داشت، چه تاریخ و مشاهدات روزانه نشان میدهد که : فئودالیتة نمیتواند تأثیری در

آداب و اخلاق و زبان و سایر مشخصات قومی داشته باشد (۱). «  
در پاسخ این دلائل باید گفت :

۱- درست است یا قوت حموی در معجم الادباء (۲) در ذکر ابوالعلاء معری از قول سمرقانی بسخن گفتن خطیب تبریزی بزبان آذری، بایکی از همشهریانش اشاره میکند، و مینویسد: «... و ذکر تلمیذ ابو زکریا التبریزی انه كان قاعداً في مسجده بمعرة النعمان، بين يدي ابي العلاء، يقرأ عليه شيئاً من تصانيفه، قال و كنت قد اقامت عنده سنين و لم ار احداً من اهل بلدي فدخل المسجد مغافصة (۳) بعض حيرانا للصلاة، فرأيتہ و عرفته فتغيرت من الفرح، فقال لي ابوالعلاء: ايش (۴) ما اصابك؟ فحكيت له اني رأيت جاراً لي بعد ان لم الق احداً من اهل بلدي سنتين، فقال لي قم و كلمه، فقلت: حتى اتمم السبق (۵) فقال: قم انا انتظر لك؛ فقامت، و كلمته بلسان الاذريه (۶) شيئاً كثيراً الى ان سألت عن كل ما ادرت، فلما رجعت و وقعت بين يديه، قال لي: اي لسان هذا؟ قلت هذا لسان اهل اذربيجان، فقال لي: ما عرفت اللسان ولا فهمته، غير اني حفظت ما قلتما، ثم اعاد علي اللفظ بعينه من غير ان ينقص عنه أو يزيد عليه جميع ما قلت، و قال جاري، فتعجبت غاية التعجب، كيف حفظ ما لم يفهمه؟!»  
ولی این مطلب بترکی بودن زبان باستان آذربایجان دلالت نمیکند چه آذری (بفتح اول و ثالث، بسکون ثانی) (۷) آذری (بفتح اول و سکون ثانی)

#### ۱ - Féodalité

۲- ج ۱- ص ۱۷۳ - مصر ۱۹۲۳ .

۳- ناگهان

۴- ای شیء

۵- بفتح اول و ثانی - درس ( حاویه ص ۱۷۳ معجم الادباء) آنچه شاگرد در یکبار از معلم فرا میگردد - ترجمه الاقاموس ترکی - ش . س )

۶- الاذریه ( در بعضی از نسخ ) .

۷- الاذری منسوب الی آذربایجان علی غیر قیاس ، هکذا بقوله العرب والقیاس ان يقول «آذری» بغير باء ، كما يقال فی النسب الی «رام هرمز» «رامی» و هو مطرد فی النسب الی الاسماء المركبه . ( نهاية ابن اثیر - چاپ تهران ۱۲۶۹ ه . ق )



باك،.. (۱) « اهل آذربایجان را آذری نامیده است.

و یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان زیر عنوان آذربایجان مینویسد:  
«... وحد آذربایجان من بردعة مشرقاً، الی ارزنجان مغرباً  
و متصل حدها من جهة الشمال ببلاد الدیلم والجیل والطریم؛ وهو  
اقليم واسع من مشهور مدائن تبریز وهی اليوم قصبتهما و اکبر مدنها...  
واهلها صباح الوجوه؛ و حمرها رقاق البشرة ولهم لغة يقال لها  
الاذریه، لا يفهمها غیرهم (۲)»... که در اینجا لغت و لهجه آذربایجان را  
آذری خوانده است پس کلمه آذری یا اذری بثنهائی ریشه و چگونگی زبان  
باستان آذربایجان را روشن نمیکند، ولی مدارک تاریخی و فیلولوژیک (۳)  
متعدد دیگری وجود دارد که ثابت میکنند زبان قدیم این سرزمین مانند سایر  
ولایات ایران لهجه‌ای از فارسی (ایرانی) و دارای ریشه آریائی بوده است و از  
آن جمله است نوشته های :

الف- ابن الندیم نویسنده بزرگ اسلامی که در الفهرست راجع ب لهجه ای که  
از زمان فرمانروائی ساسانیان تا زمان تسلط اعراب در سرزمین آذربایجان  
متداول بوده، ضمن شرح لهجه‌های سایر استانهای ایران گوید: «وقال عبد الله  
بن مقفع لغات الفارسیة: الفهلویة والدریة والفارسیة والخوزیة و  
السرانیة، فاما الفهلویة فمنسوب الی فهلة اسم يقع علی خمسة بلدان  
وهی اصفهان والری وهمدان و ماه نهاوند و آذربایجان...» (۴)  
و زبان آذربایجان را با زبان اصفهان وری و همدان و نهاوند یکی یعنی پهلوی  
میدانند .

ب - ابن حوقل در کتاب (المسالك و الممالک) که در نیمه

اول قرن چهارم هجری تألیف نموده درباره زبان آذربایجان و ارمنستان مینویسد:

---

۱- کتاب البلدان - ص ۳۸ - نجف ۱۳۳۷ هـ ق. این قسمت را مرحوم قزوینی  
نیز ضمن مقاله ای که در تاریخ ۵ دیماه ۱۳۰۵ هـ ش. زیر عنوان «آذری با زبان باستان  
آذربایکان تألیف کسروی» نوشته اند، یاد آور شده اند- بیست مقاله قزوینی-  
مبش- سی ۱۳۰۷ ش

ماده آذربایجان- چاپ لندن (۱. ذک)

۳- Philologique

۴- ص ۱۹ - چاپ مصر ۱۳۴۸ هـ ق.

«فاما لسان اهل آذربيجان و اكثر اهل ارمينية فالفارسية تجمعهم والعربية بينهم مستعملة، وقلمن بهاممن يتكلم بالفارسية لا يفهم بالعربية، ويفصح بها من التجار و ارباب الضياع و لطوائف من الاطراف من ارمينية وما شاكلها السنة اخر، يتكلمون بها كالارمينية مع اهل ديبل و نشوى و نواحيهما، و يتكلم اهل برذعة بالرائية (١) ...» و زبان باستان آذربايجان و قسمتی از ارمنستان رافارسی (ایرانی) معرفی میکنند. و حکیم ناصر خسرو قبادیانی نیز در کتاب سفرنامه (٢) خویش این سخن را تأیید نموده در باره زبان شهر اخلاط یکی از بلاد ارمنستان بوده مینویسد: «در شهر اخلاط بسه زبان سخن گویند: تازی و پارسی و ارمنی، و ظن من آن بود که بدین سبب نام آن شهر اخلاط نهاده اند.»

ج- مورخ شهیر اسلامی مسعودی در کتاب (التنبيه والاشراف) که در نیمه اول قرن چهارم تألیف یافته در تحت عنوان (ذکر الامم السبع فی سالف الزمان و لغاتهم و آرائهم و مواضع مساکنهم و ما بانث به کل امة من غيرها و ما اتصل بذلك) گوید: «... فالفرس امة حد بلادها الجبال من الماهات و غيرها و اذربيجان الی ما یلی بلاد ارمينية و اران و البيلقان الی دربند و هو باب الابواب و الری و طبرستان و المسقط و الشابران و جرجان و ابرشهر (وهی نیسابور) و هراة و مرو و غیر ذلك من بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و الاهواز و ما اتصل بذلك من ارض الاعاجم فی هذا الوقت و کل هذه البلاد کانت مملکة واحدة، و ملکها ملک واحد، و لسانها واحد، الا انهم کانوا یتباینون فی شیء یسیر من اللغات، و ذلك أن اللغة انما تكون واحدة بان تكون حروفها التي تکتب واحدة؛ و تألیف حروفها تألیف واحد؛ و ان اختلفت بعد ذلك فی سائر الاشياء الاخر کالفهلویة و الدرية و الاذرية و غيرها من لغات الفرس (٣)» پس از سردن ولایات آذربايجان و اران و بيلقان و دربند و ری و طبرستان و مسقط و شابران و جرجان و نیشابور و هراة و مرو و سایر شهرهای خراسان و سجستان و کرمان و اهواز و غیره میگوید: «تمام

١- ص ٣٤٨ چاپ لیدن (اذک)

٢- حاشیه ص ٦- چاپ بمبئی ١٣١٤ هـ ق

٣- ص ٦٧- قاهره ١٣٧٥ هـ ق (اذک)



این شهرها يك كشور و دارای يك پادشاه و یك زبان بودند؛ جز اینکه در بعضی لغات اختلافی میان آنها موجود بود، البته زمانیکه حروف کتابت و تألیف لغات در چند لهجه یکی باشد همه یك زبان خواهد بود اگرچه اختلافی در پهلوی و دری و آذری بودن داشته باشند.

د- جهانگرد شهیر ابو عبدالله بشاری مقدسی که در کتاب احسن التقاسیم در بحث از «اقالیم الاعاجم» سرزمین ایران را بهشت اقلیم تقسیم نموده مینویسد: «و کلام اهل هذا الاقالیم الثمانیة بالعجمیة، الا ان منها دریة و منها منغلقة و جمیعها تسمى الفارسیة (۱)» یعنی زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است، جز اینکه بعضی دری و بعضی نیم زبانهای (باز بسته ای) (۲) است و همه آنها فارسی نامیده میشود.

علاوه بر مدارك تاریخی مزبور نمونه های نظمی و نثری متعددی نیز از لهجه باستان آذربایجان باقی مانده که میتوان شواهد نثری: مندرج در نزهت القلوب (۳) - صفوة الصفا (۴) - رساله روحی انارجانی (۵) و شواهد نظمی: دیوبتی های شیخ صفی (۶) - و مریدانش (۷) و ملمع مشهور همام

۱- ص ۲۵۹ - چاپ لیدن (اذك)

۲- این کلمه از کتاب «آذری» گرفته شده ص ۱۰ - چاپ سوم.

۳ - چاپ لیدن ۱۹۱۳ میلادی - تألیف حمدالله مستوفی قزوینی که در نیمه اول قرن هشتم باذربایجان مسافرت کرده است - درص ۸۵ تحت عنوان ارومیه نمونه ای از زبان تبریزی را بیان و درص ۸۷ زبان اهالی مراغه را پهلوی معرب و درص ۹۲ زبان اهالی گشتافی (واقع در میان رود کر و دربند) را پهلوی بجزیلانی باز بسته، و درص ۶۱ زبان زنجان را پهلوی راست ذکر میکنند. (اذك)

۴ - چاپ بمبئی ۱۳۲۹ ه.ق - تألیف درویش توکلی بن اسمعیل معروف باین - بزاز که در قرن هشتم هجری میزیسته و معاصر باشیخ صفی بوده است، در ضمن چند داستان از زبان تبریزی وارد بلی نمونه هایی بیان کرده است.

(رك: به ص ۳۵ و ۳۶ - چاپ سوم «اذك» و ص ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ - صفوة الصفا)

۵ - چاپ تهران ۱۳۲۷ ه.ش

۶ - رك: به ص ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ و ۳۲ سلسله النسب صفوی - شیخ حسین

پیرزاده چاپ برلین ۱۳۴۳ ه.ق - و ص ۳۹ تا ۴۶ - چاپ سوم (اذك)

۷ - رك: به ص ۱۳۵ و ۱۹۱ و ۲۲۰ صفوة الصفا و ص ۳۷ و ۳۸ چاپ سوم

(اذك)

تبریزی (۱) نام برد. و اینک نگارنده سه نمونه تازه نیز بعرض خواننده عزیز می‌رساند:  
الف - غزلی از همام تبریزی که در پایان آن بیتی بلهجه تبریزی  
آمده است :

خیالی بود و خوابی وصل یاران	شب مهتاب و فصل نوبهاران
میان باغ ، یار سرو بالا	خرامان بر کنار جویباران
چمن میشد عکس عارض او	منور چون دل پرهیز کاران
سر زلفش ز باد نو بهاری	چو احوال پریشان روز گاران
برفت آن نوبهار حسن و بگذاشت	دل و چشم میان برف و باران
خداوندا هنوزم هست امید	بده کام دل امید واران
همام از نوبهار و سبزه و گل	نمی یابد صفای روی یاران

### وهار و ول و دیم یار خوش بی

اوی یاران مه ول بامه و هاران (۴)

ب- یک دوبیتی از یعقوب اردبیلی :

رشته دستت بلا کلکون کریته      تو بدستان هزاران خون کریته  
در آئینه نظر کن تا بوینی      که وینم زندگانی چون کریته (۴)

۱- مندرج در شماره ۱۰ سال هشتم مجله آموزش و پرورش-تهران-  
۱۳۱۷ ه. ش (نسخه خطی ملمع در جنگی است که در نیمه اول قرن هشتم نوشته  
شده و متعلق بکتابخانه شخصی آقای محیط طباطبائی میباشد.) و در شماره ۱۰  
ایران کوده بانضمام رساله روحی انارجانی بسال ۱۳۲۷ مجدداً بطبع رسیده است.  
۲- در روی سفینه ای که در قرن هفتم نوشته شده و مرحوم خلخالی در  
مقدمه دیوان حافظ از آن یاد نموده است، بخط آقای سعید نفیسی درج گردیده،  
و آقای محمدجواد مشکور از روی آن استنساخ کرده است .

۳- ص ۴۰۱ دانشمندان آذربایجان - محمدعلی تربیت - تهران ۱۳۱۴  
ه. ش . و همین دوبیتی در کتاب هفت اقلیم خطی که تاریخ اتمام کتابت آن غره  
شوال ۱۲۰۰ ه. ق ، و متعلق بکتابخانه شخصی کتابشناس و دانشمند محترم آقای  
جعفر سلطان القرائی میباشد بصورت ذیل آمده است :

رشته دستت بلا کلکون کرده      تو بدستان هزاران خون کرده  
در آئینه نظر کن تا بوینی      که وینم زندگانی چون کرده

ج- يك داستان از كتاب مزارت تبريز (۱) كه در ضمن آن يك جمله بلهجه تبریزی بيان شده است :

ماما عصمت قدس الله سرها بسيار بسيار بزرگند ؛ صاحب مقامات عجيب، وحالات غريب. جلاليت برمشراب ايشان غالب بوده، روزی برزگرايشان تخم ميافكنده، ماما رسیده و فرموده كه تخم را خوب نمى پاشى، برزگر گفته كه شما عورتانيد، بحال خود باشيد، چه خير داريد، ماما از روى جلال گفته كه: «چكستاني مپسنديم» يعنى اى بناگاه مرده نمى پسندى مرا؛ همان لحظه برزگر جان داده .

۲- حكيم ابو معين حميدالدين ناصر بن خسرو قباديانى در كتاب سفرنامه كه تأليف آن در سال ۴۴۵ ه. ق. پايان يافته است ؛ در باره تبريز و قطران تبريزى مينويسد: «وشانزدهم صفر از شهر سراب برفتم و از سعيدآباد گذشتم بيستم صفر ثمان وثلثين و اربعمآته بشهر تبريز رسيدم وآن پنجم شهر يور ماه قديم بود . آن شهر قصبه آذربايجان است، شهرى آبادان، طول و عرضش بكام پيمودم هريك هزار و چهار صد بود و پادشاه ولايت آذربايجان را در خطبه چنين ذكر ميكردند: (الامير الاجل سيف الدولة و شرف الملة ابو منصور و هسودان بن محمد مولى امير المؤمنين). مرا حكايت كردند كه بدين شهر زلزله اى افتاد شب پنجشنبه هفدهم ربيع الاول ستة اربع وثلثين و اربعمآته و در ايام مسترقه بوده، و گفتند چهل هزار آدمى هلاك شده بودند. و در تبريز قطران نام شاعرى را ديدم شعرى نيك ميگفت، اما زبان فارسى را نيكو نميدانست، و ديوان منجيك و ديوان دقيقى بياورد و پيش من بخواند، و هر معنى كه او را مشكل بود از من پرسيد، با او بگفتم و شرح آن بنوشت ، و اشعار خود بر من بخواند ، چهاردهم شهر ربيع الاول از تبريز روانه شديم براه مرند، و بالشكرى از آن و هسودان تاخوى بشديم (۲)» بايد دانست :

---

۱- اين كتاب ظاهراً در عهد صفويه نوشته شده و نسخه خطى آن در استانبول موجود است. آقاى مجتبهى مينوى فيلمى از آن بر داشته و آقاى دكتر ماهيار- نوابى از روى همان فيلم عكس ديگرى گرفته و نگارنده از روى فيلم اخير اين قسمت را استنساخ کرده است .

۲- ۶- چاپ بمبئى ۱۳۱۴ ه. ق

اولاً- نیکو ندانستن زبانی دلیل ندانستن آن نیست، چه بسا اشخاصی که مسقط‌الرأس آنها تهران است و خودشان فارسی حرف میزنند ولی از درک نکات باریک و معانی لطیف اشعار ادبی پارسی عاجزند، و البته این امر منحصر بزبان پارسی نیست، بلکه در تمام زبانها همین حال موجود است، پس دانستن زبان باریک‌دانستن آن فرق بسیار دارد.

ثانیاً- بفرض اینکه قطران تبریزی فارسی بلد نبوده، آیا این کار دلیل بر ترک زبان بودن قطران است؟ البته نه؛ چه بلد نبودن زبان فارسی دلیل ترک زبان بودن، و آشنائی نداشتن بزبان ترکی دال بر پارسی زبان بودن شخص نیست و چه بسا اشخاص هستند که هیچیک از این دو زبان را نمیدانند و بزبان دیگری جز اینها حرف میزنند. در صورتیکه این خود فرضی بود و بنا بچند دلیل روشن که در دست است معلوم میشود که قطران تبریزی برخلاف ادعای ناصر خسرو فارسی را نیک نیز میدانسته و بادبیات و رموز آن کاملاً آشنا بوده است:

الف- اینکه دیوانهای منجیک و دقیقی را پیش ناصر خسرو قبادیانی خوانده و لغات چندی را از وی پرسیده، گواه دقت و کنجکاوی قطران تبریزی است، چه خواسته لغات غریب دری را که در این دو دیوان بکار رفته، نیز نیک بداند.

ب- اگر چه ناصر خسرو مرد حکیم و دانشمندی بوده، ولی از اغلب قصائد وی پیدا است که تکبر و علوی طلبی هم داشته (۱) و بعید نیست از بیان این مطلب،

۱- ص ۲۱۰:

بجنان خردمند خویش است فخرم	شناسند مردم صغیر و کبیرم
هم از روی فضل و هم از روی نسبت	زهر عیب پاکیزه چون تازه شیرم
بباریک و تاری ره مشکل اندر	چو خورشید روشن بخاطر منیرم
ز گردون چو برنامه من بتابد	تتا خوانداز چرخ تیر دبیرم

ص ۳۶:

من شرف و فخر آل خویش و تبارم	گر دگری را شرف بآل و تبار است
آنکه بود بر سخن سوار، سوار اوست	آن نه سوار است گو براسب سوار است
شهره درختی است شعر من که خرد را	نکته و معنوی بر او شکوفه و بار است
علم عروض از قیاس بسته حصار است	نفس سخنگوی من کلید حصار است
مرکب شعر هیون علم و ادب را	طبع سخن سنج من عنان و مهار است

از دیوان قصائد ناصر خسرو

منظورش این بوده، که قطران گوینده آن همه قصائدوزین ورزین از محضر من استفاده کرده است .

ج- کسی که زبانی را نیک نداند ، چگونه اشعار نیک میتواند گفت؟ و وزهی بی انصافی است که بقطران یعنی گوینده قصیده «زلزله تبریز(۱)» گفته شود : «زبان فارسی نیکو نمیدانست !»

۳- اما داستان نامه شیر و انشاه بحکیم نظامی اینک ، نظامی در کتاب (لیلی و مجنون) زیر عنوان (سبب نظم کتاب) پس از بیان مقدمه ای حاکی از مبارکی روز، و طراوت صبح و خوشوقتی خود گوید :

«در حال رسید قاصد از راه	و آورد مثال حضرت شاه
بنوشته بخط خوب خویشم	ده ، پانزده سطر نغز پیشم
هر حرفی از او شکفته باغی	اف- روخته تر ز شبچراغی

۱- از قصیده زلزله تبریز بمطلع :

«بود مجال ترا داشتن امید مجال  
بعالمی که نباشد همیشه دریک حال  
.....»

«نبود شهر در آفاق بهتر از تبریز ز ناز و نوش همه خلق بودنوشانوش درو بکام دل خویش هر کسی مشغول یکی بطاعت ایزد یکی بخدمت خلق یکی بخواستن جام با سماع غزل بکام خویش همیگشت هر کسی مشغول خدا بمردم تبریز بر فکند فنا فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات بسایر ای که بامش همی بسود فلک کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار کسیکه رسته شد از مویه گشته بود چوموی یکی نبود که گوید بدیگری که مموی کمال دور کناد ایزد از جمال جهان	بایمنی و بمال و به نیکوئی و جمال ز خلق و مال همه شهر بود مالا مال امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل یکی بجستن مال و یکی بجستن حال یکی بتاختن یوز در شکار غزال بمال خویش همی داشت هر کسی آمال خدا بنعمت تبریز بر گماشت زوال رمال گشت رماد و رماد گشت رمال دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال بسا درخت که شاخش همی بسود هلال وزان سرای نمانده کنون مگر اطلال کسیکه چسته بد از ناله گشته بود چو نال یکی نبود که گوید بدیگری که منال کجی رسد بجمالی کجا گرفت کمال»
---	--

ص ۲۰۸ دیوان قطران تبریزی-بتصحیح و اهتمام  
آقای حاج محمد آقا نخجوانی - تبریز ۱۳۳۱ ه.ش

کای محرم حلقه غلامی  
از چاشنی دم سحر خیز  
در لافگه شکفت کاری  
خواهم که بیاد عشق مجنون  
چون لیلی بگر اگر توانی  
تا خوانم و گویم این شکر بین  
بسالای هزار عشقنامه  
شاه همه حرفهاست این حرف  
تا ده دهی غرائب هست  
بنگر که ز حقه تفکر  
ترکی صفت وفای من نیست  
آن کز نسب بلند زاید

جادو سخن جهان نظامی  
سحری دگر از سخن برانگیز  
بنمای فصاحتی که داری  
رانی سخنی چو در مکنون  
بگری دوسه درس سخن نشانی  
جنبانم سرکه تاج سر بین  
آراسته شد بنوک خامه  
شاید که سخن کنی در آن صرف  
ده پنج دهی رها کن از دست  
در مرسله که میکشی در  
ترکانه صفت سزای من نیست  
او را سخن بلند بایسد»

سپس میگوید چون فرمان شاه را دریافتیم باندیشه فرو رفتیم، چه از یکطرف «سستی عمر و ضعف حالت (۱)» مانع اجرای امر بود، و از طرف دیگر از انجام آن گزیری نداشتیم، شرح حال با یگانه محرم اسرار خود، فرزندم محمد نظامی در میان نهادم، او با نهایت مهر و ادب بر تنظیم لیلی و مجنونم ترغیب و اظهار نمود که دریغ است پادشاه «نعمت ده و سخن نوازی (۲)» چون شروانشاه، از تو بنامه خواهشی کند تو نپذیری؛ این گفتار در من کارگرافتاد، و من تنگی میدان سخن و فقدان نشاط و انبساط جوانی را نادیده انگاشتم، و گفتم:

«چون شاه جهان همی کند ساز  
با اینهمه تنگی مسافت  
کز خواندن او بحضرت شاه  
خواننده اش گر فسرده باشد  
کاین نامه بنام من پرداز  
آنچاش رسانم از لطافت  
ریزد گهر نسفته بر راه  
عاشق شود از نمرده باشد»

جگر گوشه من چون این سخن بشنید بیش از پیش مرا امیدواری داد  
تا این داستان شاهوار را که بیش از چهار هزار بیت است، در مدتی کمتر از

- 
- ۱- سرگشته شدم بدان خجالت
  - ۲- خاصه ملکی چو شاه شیروان
- از سستی عمر و ضعف حالت.  
شیروان چه، که شاه شهریاران  
سرمایه ده و سخن نواز است

چهار ماه برشته نظم در آوردم و تقدیم خدمت شاه نمودم. چنانکه ملاحظه میشود نظامی از این لحاظ که شاه از «صفت ترکانه» بیزاری جسته، هیچگونه اظهار کدرو ملال خاطر ننموده است، بلکه بیم آن داشته که «سستی عمر و ضعف حالت» و «تنگی دهلیز افسانه» (۱) مایه «خجالت» وی را فراهم سازد، و اصلاً موضوع زبان ترکی در میان نیست، چه «ترکی صفتی، و ترکانه صفت» (۲) «بمعنی غدر و بیوفائی است نه بمعنی «زبان ترکی» و «سخن بلند» بمعنی سخن پر معنی و بخردانه است نه بمعنی «زبان فارسی». و شاید اشتباه یکمده در اینباره از مطالعه ترجمه کتاب لیلی و مجنون نظامی بشر سیلابیک ترکی ناشی شده باشد، زیرا مترجم کتاب مزبور در خیلی جاها مفاد اشعار، و معانی لغات را نیک در نیافته، و ترجمه‌ای بتخمین کرده است (۳).

۴- اما راجع بکتاب دده قورقود باید گفت که یگانه نسخه خطی قدیم این کتاب در کتابخانه سلطنتی آلمان موجود بود، و برای نخستین بار فلیشر (۴) هنگام تنظیم کاتالوگ (۵) کتابخانه سلطنتی باین کتاب برخورد کرد، اما چون معلوم نبود که چه کسی این داستانها را پیش هم جمع کرده و بصورت کتاب در آورده است و فقط پشت صفحه اول کتاب نوشته شده بود که این نسخه در قرن دهم هجری بکتابخانه احمد پاشا وارد شده است، لذا فلیشر آنرا جزو آثار قرن شانزدهم میلادی قرارداد.

- 
- ۱- دهلیز افسانه چون بود تنگ کرد سخن از شد آمدن لنگ  
 میدان سخن بلند باید تا طبع سوارسی نماید
- ص ۹- لیلی و مجنون - بی بی ۱۳۱۱ ه. ق
- ۲- «ترکی صفتی و ترکانه صفت» کنایه‌ای از داستان جفا و بیمهری و غدر سلطان محمود غزنوی در حق حکیم ابوالقاسم فردوسی است  
 وفا ناید از ترک هرگز بدید ز ایرانیان جز وفا کس ندید (سنائی)  
 وحید دستگردی نیز در حاشیه ص ۲۶ نامه لیلی و مجنون - تهران ۱۳۱۳  
 باین معنی اشاره میکند.
- ۳- از آن جمله است این دوبیت:
- «نورک دیلی باز ما شاه نسلیمیزه اکسیکلیک گنیرد تورک دیلی بیزه.  
 یو کسک اولمالیدر بیزیم دیلیمیز یو کسک یارانمیشدر بیزیم نسلیمیز.»
- ص ۷۳- مختصر آذربایجان ادبیات تاریخی

۴- Fleischer  
 ۵- Catalogue

در اوایل قرن ۱۹ «دیتس (۱) دانشمند و زبان‌شناس آلمانی يك نسخه از این کتاب را استنساخ کرد و سپس در روی آن بی‌حاشی و تحقیق پرداخت و داستان کشته شدن «دبه کوز بدست بساط (۲)» را بآلمانی ترجمه نموده بچاپ رسانید پس از دیتس پروفیسور نلدکه (۳) در سال ۱۸۵۹ تمام نسخه خطی دده قورقود را کویبه و ترجمه کرد ولی چون قسمت زیادی از داستان‌ها را نتوانست بخواند لذا از چاپ ترجمه خودداری نمود. دانشمند شهیر روسی و. بارتولد (۴) با استفاده از تحقیقات و یادداشت‌های نلدکه، دنبال کار او را گرفت، و در سال ۱۸۹۴ راجع باین کتاب در مطبوعات کشور امپراطوری روسیه نخستین اطلاعات را در اختیار دانشمندان قرارداد. و قسمت‌هایی از آنرا نیز بزبان روسی ترجمه و منتشر نمود. این کار مورد استقبال شایان مستشرقین روسی واقع شد و درباره زبان و زمان پیدایش و تدوین داستان‌ها و شخصیت دده قورقود تحقیقات مفصلی بعمل آمد و مقالات متعددی نوشته شد، و بعضی آنرا زبان باستان آذربایجان پنداشتند و باره‌ای کوشیدند قهرمان‌های آن داستانها را شخصیت تاریخی بدهند و حتی عده‌ای از آنان پای را از این حد هم فراتر نهاده در صدد جستجوی قبر دده قورقود افسانه‌ای برآمدند، و حدس‌های عجیب و غریبی زدند که از آن جمله تصور وجود قبری در شهرهای دربند و اخلاط (۵) و ساحل رودخانه سیردریا (۶) می باشد. (۷)

در اوائل قرن بیستم «انجمن تدقیق آثار اسلامی و ملی استانبول (۸)» در صدد انتشار این کتاب برآمد و بدین منظور «معلم رفعت» از نسخه اصلی کتاب عکسی گرفت و تصحیح نمود و شرح و فهرست مختصری بر آن افزود و در سال ۱۹۱۵ م. برابر ۱۳۳۲ ه. ق بچاپ رسانید.

این کتاب با کاغذ اعلی و خط خوانا بقطع ۱۷×۲۵ و دارای ۱۸۶

۱ - Diz

۲ - (بساط دبه کوزی اولدر کی) ص ۱۲۰

۳ - Nöldeke

۴ - V. Bartold

۵ - قصه است در ارمنستان - دهخدا

۶ - رود سیحون

۷ - این قسمت از کتاب تاریخ مختصر آذربایجان ترجمه و اقتباس شده است.

۸ - آثار اسلامی و ملیه تدقیق انجمنی - استانبول.



صفحه می باشد، در روی نخستین صفحه اش عبارت « کتاب دده قورقود علی لسان طائفه اوغوزان (۱) » نوشته شده است .

در صفحه ۳ مقدمه ای دارد که اینطور شروع میشود: « بسم الله الرحمن الرحيم - رسول عليه السلام زمانه يقين بيات بريندن (بویندن) قورقوت آنا دیرلر برار قوبدی، اوغوزون اول کیشی تمام بیلیجسیدی، نه دیرسه اولردی، غاییدن درلو خیر شویلردی، حق تعالی انک کو کلنه الهام ایدردی (۲) » و با این عبارات خاتمه می یابد: « قورقوت اوغوز قومنک مشکلنی حل ایدردی، هر نه ایش اولسه قورقوت آتایه طانشمینجه ایشلمزلردی، هر نه که بیورسه قبول ایدرلردی سوزین طوتب تمام ایدرلردی (۳) » و بنا بنوشته مصحح این مقدمه بعداً بمتن اصلی کتاب علاوه شده است.

پس از این مقدمه چهارمقاله حکیمانه (۴) متضمن پند و اندرز، یک مقاله درباره تقسیم انواع زن بچهار دسته (۵) از قول دده قورقوت آمده است. سپس دوازده داستان جداگانه از صحنه های مختلف زندگی طائفه غز مخصوصاً نمونه هائی از قهرمانی امرا و بیگ زادگان آنان نقل شده، و متن آخرین داستان یعنی « ایچ اوغوزه، طاش اوغوزون عاصی اولسی حکایه سی (۶) » در صفحه ۱۷۲ پایان یافته است. و در صفحات (۱۷۵ تا ۱۸۱) تصحیحات، و در صفحه ۱۸۲ فهرست و در صفحه ۱۸۶ علامات و اشارات درج گردیده است.

محتویات این کتاب خود بخوبی نشان میدهد که با زبان مردم بومی باستان آذربایجان هیچگونه ربطی ندارد، بلکه تنها مربوط بقوم مهاجر غز میباشد که در اواخر قرن پنجم هجری با آذربایجان کوچیده و اقامت اختیار

---

#### ۱ « کتاب دده قورقود بر بان طائفه غز »

۲ - « بنام خداوند بخشنده مهربان - نزدیک بزمان رسول علیه السلام مردی بنام قورقوت (؟) بر خاست ، آن مرد دانایتر از همه غزها بود، هر چیزی که میگفت میشد، غیبگوئیهای درستی میکرد ، حق تعالی بقلب او الهام مینمود . »

۳ - « بابا قورقوت مشکل قوم غز را حل میکرد، بدون مشورت با بابا قورقوت بکاری اقدام نمی کردند ، هر چه میفرمود میپذیرفتند، و بدستورش عمل نموده پیاپیات میرسانیدند . »

۴ - (دده قورقود حکیمانه دورت مقاله سی ) ص ۳ .

۵ - (اوزان طرفندن قادینلرک دورت قسمة تقسیم سی ) ص ۵ .

۶ - ( داستان عاصی شدن غزهای بیرونی به غزهای درونی ) .

نموده اند (۱) و کسانیکه این کتاب و زبان آنرا از آن مردم بومی باستان آذربایجان تصور میکنند اشتباهشان از اینجا ناشی میشود که نه خود کتاب را دیده اند و نه از تحقیقات و تبیحات دانشمندان بزرگ بیغرض درباره این کتاب اطلاعی حاصل نموده اند. والا هر بچه مکتبی ساده هم فقط با مطالعه عبارت روی جلد و مقدمه و فهرست این کتاب میتواند حقیقت امر را به نیکی دریابد.

۵- باید گفت وجود شعرای ترکی گوئی که از آذربایجان برخاسته اند دلیل این نیست که زبان باستان آذربایجان ترکی بوده است؛ زیرا:

اولا- چون از قرن چهارم بپس از اغلب پادشاهان و فرمانروایان ایرانی ترک بوده اند، و طوائفی از ترکان بنقاط مختلف ایران کوچیده بودند لذا بعضی از شعرا مخصوصاً گویندگان درباری و متصوف این زبان را فرامیگرفتند و در مواقع لزوم یا برای تقرب بدربار، یا برای تقنن و هنر نمائی، یا بر حسب امر و اشارت حکام، و یا برای جلب توجه و ترغیب مریدان خود، ملمع یا غزلی بزبان ترکی میسرودند؛ مانند جلال الدین محمد بلخی معروف بمولوی (۶۷۲-۶۰۴) و فرزند وی سلطان ولد (متوفی بسال ۷۱۲) و ادیب شرف الدین عبدالله شیرازی ملقب بوصاف (معاصر رشید الدین فضل الله متوفی در نیمه اول قرن هشتم) و نورا (معاصر صاحب دیوان) مداح ابقا خان و غیرهم (۲).

ثانیاً تا تأسیس دولت صفویه و روی کار آمدن شاه اسمعیل صفوی، تا آنجا که تواریخ و تذکره ها نشان میدهد، کسی از شعرای آذربایجانی شعری بترکی

۱- ابن اثیر مؤلف تاریخ کامل در ضمن وقایع سال ۴۴۰ هـ ق زیر عنوان « ذکر غزو ابراهیم بنال الروم » مینویسد: « فی هذه السنة غزا ابراهیم بنال الروم ، فظفر بهم وغنم ، وكان سبب ذلك ان خلقاً كثيراً من الفزما وراء النهر قدموا عليه ، فقال لهم بلادی تضیق عن مقامکم ، والقیام بما تحتاجون اليه ، والرأی ان تمضوا الى غزوالروم ، وتجاهدوا فی سبیل الله ، وتغنموا وانا سائر علی اثرکم ومساعد لکم علی امرکم ، وقلوا وساروا بین یدیه وتبعهم ، فوصلوا الى ملاز کرد و اذن الروم قالیقلا وبلغوا طرابزون وتلك النواحي كلها ، ولقبهم عسکر عظیم للروم والابغاز یبلغون خمسين ألفاً فاقتتلوا ، واهدت القتال بينهم ، وكانت بينهم عدة وقایع تارة بظفر هؤلاء ، وتارة هؤلاء ، وكان آخر الامر الظفر للمسلمین ، فاكثر والقتل فی الروم ، وهزمهم واسروا جماعة كثيرة من بطارتهم ... الخ » (اذك)

۲- مقاله کلمات و اشعار ترکی مولانا - ترجمه آقای دکتر عبدالرسول خیامپور - سوم و چهارم - نشریه دانشکده ادبیات تبریز .

ص - ۱۰۵ ج ۳ - سبک هناسی .

نگفته است (۱) در صورتیکه میان شعرائیکه از سایر استانهای ایران برخاسته‌اند، بودند کسانیکه در مقابل فرمان امیر، و یا ایجاب محیط مذهب مجبور بسرودن شعر ترکی شده‌اند، مانند عزالدین پورحسن اسفرائینی (۲) که در اوائل قرن هفتم در اسفرائین (۳) متولد شده و در نیشابور تحصیل علم و ادب پرداخته، در سخن پارسی و تازی و ترکی مهارتی بسزایافته است، و نخستین غزل ترکی در ایران نیز بمطلع:

آیردی کو کلومی بیرخوش قمر یوز جانفزا دلبر

نه دلبر؟ دلبرشاهد، نه شاهد؟ شاهد سرور. (۴)

بدو منسوب می‌باشد و سید عمادالدین نسیمی شیرازی (۵) شاگرد و خلیفه شاه فضل‌الله نعیمی حروفی (۶) که پس از فرار با ناطولی برای تبلیغ عقیده خود دعوت بگتاشیها (۷) بمذهب حروفی مجبور شده شعرهایی بزبان ترکی بگوید، در صورتیکه مراد و پیشوای وی شاه فضل‌الله نعیمی تبریزی تا پایان عمر يك مصراع هم شعر ترکی نگفته است، و حتی دختر نعیمی نیز با استعداد عجیبی که در شعر داشت تا آخرین لحظه حیات سخنی جز بفارسی بر زبان نیاورده، و شعری جز بفارسی نسوده است و روزی هم که در شهر تبریز بقتوای فقهای عصر و امر جهان‌شاه خان می‌خواستند او را با پانصد تن از مردان حروفی از دم تیغ گذرانیده اجسادشانرا آتش زنند او مانند مردی جهان‌نیده و بی‌باک آنانرا دل میداد و میگفت: از مرگ نهراسید چه :

در مطبخ عشق جز نکور انکشند لاغر صفتان ز شتخو را نکشند

گر عاشق صادق ز کشتن مگریز مردار بود هر آنچه او را نکشند (۸)

ثالثاً - سبک اشعاری که گویندگان آذربایجانی در زمان صفویه بزبان

۱ - شاه اسماعیل صفوی خود شاعر بود خطای تخلص میکرد و بفارسی و

و ترکی شعر میگفت .

۲ - ص ۹۷ تذکره دولتشاه سمرقندی - ببئی ۱۳۰۵ هـ ق

۳ - اسفرائین یا اسفراین قصبه‌ای بود در حوالی نیشابور .

۴ - ۵۴ - ص ۱۲۶ و ص ۱۳۸ - ج - مخنصر آذربایجان ادبیاتی

تاریخی .

۵ و ۶ - ص ۳۸۶ و ص ۳۸۸ - دانشمندان آذربایجان .

۷ - ص ۲۳ - تورك تجدد ادبیاتی تاریخی - اسماعیل حبیب - استانبول

۱۹۲۵ م .

ترکی سروده‌اند خود نشان می‌دهد که این اشعار پایه و اساس دیرینی ندارد، و آثار ادبی يك زبان یا بعبارت دیگر يك لهجه تازه و جوانی است و لطف و ارزش شعری زیاد ندارد و فقط می‌تواند مراحل تطور نظم ترکی آذری را روشن کند، اما این نکته هم قابل انکار نیست که بعدها مخصوصاً در قرن اخیر اشعار ادبی و اجتماعی، لطیف و بلند، و غز و پر مغزی بدین زبان سروده شده که بنوبه خود در خور تمجید و کم نظیر می‌باشند.

۶- راجع بوجود نداشتن مدارك تاریخی کافی برای تغییر زبان آذربایجان باید گفت: این دلیل بسیار شگفت انگیز و تعجب آور است، چه شخصی که یک دوره تاریخ عمومی و تاریخ ایران را مطالعه کرده، درباره آذربایجان که هر مورخ و جغرافی نویسی خواسته اشارتی بدان کند، مانند یا قوت حموی گفته: «وهی بلاد فتنه و حروب، ما خملت قط منها؛ فلذلك اکثر مدنها خراب، و قراها یباب...» چنین عقیده ای را اظهار نمی کند. بهر حال یا از بیان دلیل مزبور مقصودی در میان است و یا بوقایع تاریخی آذربایجان توجهی نمی‌شود، ولی بیشك قتل و غارت و جنگ و خونریزی هزار ساله مهاجمین عرب، غز، سلجوقی، مغول، تیمور، آق- قویونلو، قره قویونلو، و بالاتر از همه حملات و ترکان از عثمانی و ترویج شعر ترکی بوسیله پادشاهان صفوی، در تضعیف و تغییر زبان آذربایجان مؤثر و برای اینکار دلیل و مدرک مهم و کافی می باشد. و در اینجا برای جلوگیری از اطناب کلام از شرح آن حوادث خودداری بعمل می‌آید، و اگر کسی مایل بوقوف کامل آنها باشد می‌تواند بکتاب تاریخ ایران بعد از اسلام عموماً و بمقالات (ترکی چگونه و کی بآذربایجان راه یافته؟- مندرج در ص ۱۳- ۲۵ کتاب آذری- سید احمد کسروی تبریزی- تهران ۱۳۲۵ ه.ش) و (زبان ترکی در آذربایجان بقلم دانشمند محترم آقای عباس اقبال آشتیانی- ش ۳- سوم مجله یادگار) و (تبریز لیلرین مبارزه تاریخندن- بقلم مورخ شهر قفقازی محمد سمید اردوبادی - ص ۴- ۸ ش ۵- س اول مجله آذربایجان - با کو ۱۹۴۵ م.) خصوصاً مراجعه نماید؛ گرچه دو مقاله اخیر دارای جنبه‌های سیاسی بخصوصی نیز هستند، ولی از نظر کلی خالی از فوائد تاریخی نمی باشند.

اما اینکه اقلیت کوچک ارامنه اصفهان توانسته‌اند در طول صدها سال زبان و سایر مختصات قومی و مذهبی خود را حفظ نمایند دعوت اساسی دارد:

نخست اینکه ارامنه اصفهان در تمام این مدت بنا بمقتضیات موقع و محل از کشمکشهای سیاسی برکنار مانده و هرگز در مهیب تندبادهای جانگداز و ریشه برانداز حوادث قرار نگرفته اند؛ و چون در هیچ سیاستی که بر سودیازبان دولت ایران باشد دخالت نکرده اند؛ پادشاهان و حکام ایرانی نیز در حق آنان تزییعی روا نداشته و آنانرا در اجرای رسوم و آداب قومی و مذهبی خود کاملاً آزاد گذاشته اند. و اگر یکی از وقایع ناگواری که در تبریز و یاسایر نقاط آذربایجان رخ داده در محل و ماوای آنان روی میداد نه تنها تغییری در زبان و آداب ایشان بعمل میآمد بلکه نامی نیز از آنان بر صفحه روزگار باقی نمیماند، چنانکه از ارامنه قسمت مهمی از ارمنستان که در تصرف امپراطوری عثمانی بود امروزه نامی برجای نیست. ولی آذربایجانی با کمال شهامت با آنهمه پیش-آمدهای ناگوار مبارزه نموده و نام آذربایجان را زنده نگه داشته است و با یاری خدا تا ابد نیز زنده نگاه خواهد داشت.

دوم اینکه زبان ارمنی از دهها قرن پیش مانند زبان عربی و فارسی دری زبان ادبی و رسمی بوده، کتب زیادی بدان زبان تألیف و انتشار یافته بود، ولی لهجه های مختلف محلی آذربایجان که بمجموع آنها نام آذری اطلاق میشود، با وجود داشتن ریشه آریایی و مادی فاقد قابلیت ادبی و علمی بودند و نیز بانهایی بیش محسوب نمیشدند، بدینجهت مانند لهجه های محلی غالب شهرستانهای ایران در نتیجه مرور زمان و وقوع حوادث مختلف دستخوش تغییر و تحول واقع شده از بین رفتند (۱) و فقط در بعضی از نقاط دوردست و کنار افتاده برای نمونه باقی ماندند، و اینکه اشاره میشود: «اگر حوادث مهمی بود، میتواندست زبان اهالی شهرها و مراکز مهم کشوری و لشکری را تغییر دهد.» باید گفت بلی هر نقطه ای که در مسیر این حوادث قرار گرفته، و یا با شهرهای بزرگ ارتباط داشته از صدمات آن محفوظ نمانده است، و نمونه هایی از زبان آذری که در نقاط دوردست کوهستانی و جنگلی تا کنون باقی مانده است خود مؤید این گفتار میباشد.

---

۱- مؤلف کتاب آذری درص ۲۴ آن مینویسد: «زنجان و بیرامون- هایش نیز بهمین حال است، زبان آنجا بیکبار ناپدید شده، ولی نگارنده گمان میکند لهجه خلج (xalac) که هنوز در چند نقطه از محال خمسه بدان تکلم میشود باقیمانده زبان باستان زنجان باشد.

۷- راجع بنفوذ، باعکس نفوذ فتودالیسم باید گفت: اولاً زبان ترکی مستقیماً بوسیله طایفه و یا ایل مهاجم و متجاوز منحصر بفردی از راه تضییق و اجبار بر آذربایجان تحمیل نشده تا تقصیر آنرا بگردن يك یا چند فتودال انداخته در اطراف نفوذ و باعکس نفوذ فتودالیتة بیبحث پرداخت. بلکه يك سلسله حوادث تاریخی که در شرق و غرب عالم در عرض ده دوازده قرن اخیر دیگر گونی‌های شگرفی بوجود آورده، زبان ترکی آذربایجانی را نیز که از ترکیب چند لهجه بومی و غیر بومی درست شده، جانشین لهجه محلی سابق ساخته است.

ثانیاً- کلمات فتودالیتة و فتودالیسم نیز مانند امپریالیسم و سوسیالیسم، صلح و جنگ، تجاوز و حمایت، وطن‌فروشی و میهن‌پرستی، اسارت و آزادی و نظائر آنها فورمولهایی هستند که تحت شرائط زمان و مکان مفاهیم آنها تغییر مییابد و قابل انطباق با تاریخ چندسال پیش نمی‌باشند و در این گفتار هم که صرفاً جنبهٔ زبانشناسی دارد نمیتوانند مورد بحث قرار گیرند.



پس بطور کلی از این گفتار چنین نتیجه گرفته میشود که زبان باستان آذربایجان باقیمانده و تحول یافتهٔ زبان مادی و دارای ریشهٔ آریائی بود که مورخین و سیاحان و جغرافی نویسان اسلامی و عرب آنرا فارسی (ایرانی) و فهلوی و آذری و آذری خوانده اند، و نمونه‌هایی چند نیز از اعصار مختلف بصورت نظم و نثر از آن باقیمانده است.

از اوایل (قرن سوم هجری (۱) کم‌کم پای امرای ترک با آذربایجان باز شده، و از قرن پنجم هجری مهاجرت (۲) و از قرن هفتم هجری (۳) هجوم تیره‌های مختلف ترک با آذربایجان آغاز گردیده است، ولی تا اواخر قرن دهم هجری باقیماندهٔ زبان باستان آذربایجان یا بعبارت دیگر آذری هنوز

- ۱- ص ۱۹۱ ج ۵ - بیوک تاریخ عمومی - احمد رفیق - استانبول  
 ۱۳۲۸ هـ. ق  
 ۲- ص ۲۲۶ ج ۷- تاریخ الامم والملوک - طبری - مصر ۱۳۵۸ هـ. ق  
 ۳- ص ۱۸ تا ۳۱ - تاریخ تبریز - نادر میرزا - طهران ۱۳۲۳ هـ. ق  
 ۴- وقایع سال ۴۴۰ - الکامل فی التاریخ - ابن اثیر - مصر ۱۳۴۸ هـ. ق  
 ۵- ص ۲۸۹ ج ۴ - بیوک تاریخ عمومی - احمد رفیق - استانبول ۱۳۲۷ هـ. ق

بکلی از بین نرفته و زبان تکلم اغلب مردم بومی و فارسی زبان ادبی و دولتی مردم محلی، و مهاجر و مهاجم به آذربایجان بود. تا پس از روی کار آمدن صفویه و ترویج ادبیات ترکی بوسیله آنان و قتل عامها و تسلطهای متوالی و متمادی (۱) ترکان متعصب عثمانی باقیمانده زبان آذری از شهرها و نقاط جنگ و کشتار دیده آذربایجان رخت بر بست، و فقط در نقاط بسیار دور دست باقی ماند که آنها در نتیجه مرور زمان و مجبور بودن ساکنین آن نقاط به مراوده با شهر نشینان ترک زبان روی بضمف و انقراض نهاد و در غالب جاها کاملا از بین رفت، ولی هنوز در چند نقطه دور افتاده آذربایجان مردمی وجود دارند که بلهجه هائی از این زبان تکلم میکنند و دو تا از همین لهجه ها بنام ( تاتی و هرزنی) موضوع بحث این کتاب قرار گرفته است.

---

۱- ص ۷۲ تا ۹۸ - تلخیص تاریخ عثمانی - محمد توفیق - استانبول ۱۳۰۵ هـ ق  
 - ص ۳۲۱ تا ۳۲۵ - تاریخ تبریز - نادر میرزا - طهران ۱۳۲۳ هـ ق



# گفتار دوم

## فصل اول

### کرینگان

قریه کرینگان (۱) در محال دیزمار آذربایجان واقع شده است. با قصبه اوشتبین (۲) سه فرسخ و با شهر تبریز ۱۴ فرسخ فاصله دارد قراء و منازل لیکه در سر راه تبریز بکرینگان قرار گرفته اند بترتیب عبارتند از: آناخاتون - شیرینجه شوردره - نوروآباد - یاستی بولاق - ینگی اسبران - گلزار - گلموجه - مشکعنبر - شیطان آباد - الیرت (۳) - لچین (۴) - پرخواران - شرفه - ایزاوان - ملک - که از ملک بکرینگان، و از کرینگان به سردو و ونیستان (۵) که از قراء محال حسنو شمرده میشوند می توان رفت، محصول عمده کرینگان گندم و جو و چاودار و گردو است. اهالی این ده عموماً مسلمان و در مذهب تشیع هستند. بیشتر آنان از مسلمانانی و آداب آن جز نام چیزی با خود ندارند؛ شغل اغلبشان زراعت و نگاهداری گاو و گوسفند، و تهیه زغال چوب از درختان جنگلی میباشد. این ده امروزه مرکز زبان تاتی در محال دیزمار است و ببر کمره کوهی واقع شده و نود خانوار در آن زندگی میکنند که بدون استثناء بزبان مادری خود یعنی تاتی حرف میزنند. قراء دیگری که در آن حوالی هنوز بزبان تاتی آشنائی دارند عبارتند از چای کندی و ملک در محال دیزمار، و ارزین (۶) - ونیستان خوی نرو (۷) - کلاسور (۸) - دمیرچی - و مرگر (۹) در محال حسنو. ولی اختلاف مختصری میان لهجه دیزمار و حسنو یا بعبارت دیگر لهجه کرینگان و ارزین وجود دارد که در جای خود از آن بحث خواهد شد.

1-Kringân.

2-üştbin.

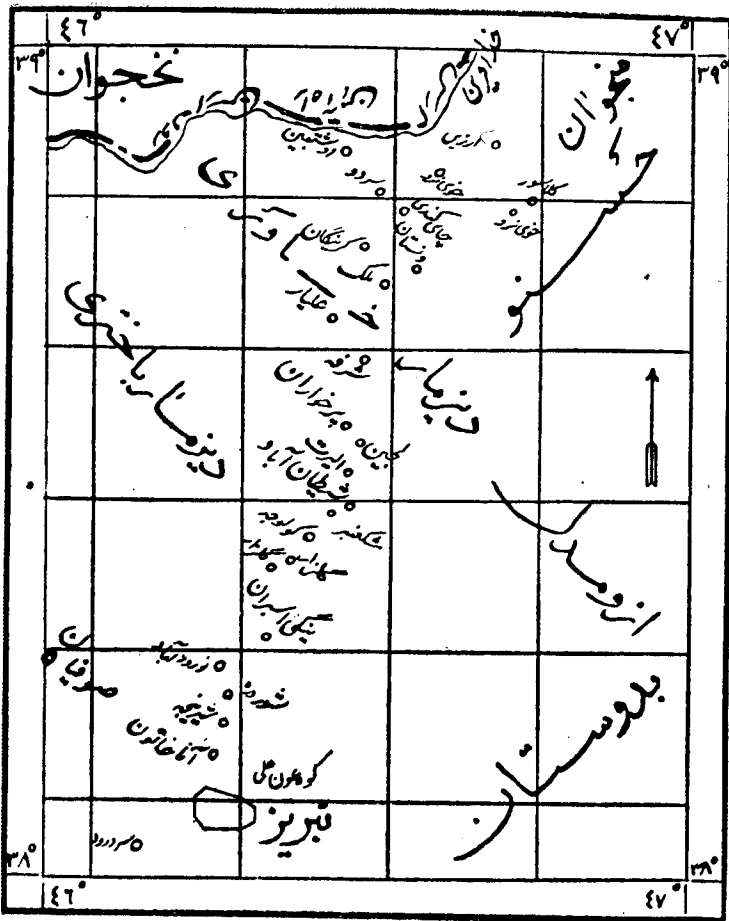
3-Alirt. 4-Leçin.

5-Vanistân. 6-Arazin.

7-Xoynaro. 8-Kalâsur.

9-Margar.





نقشه تبریز و همزار و حسنو) - کتبه عبدالملی کارنگ

مقیاس

$$253,440 \times 4$$

پیر مرد شصت ساله ای که من نخستین بار (۱) برای فرا گرفتن لهجه تاتی

- ۱- در گردآوری و تدوین لغات و دستور تاتی و هرزنی اولاً پرسیدن از یک نفر اکتفا نشده بلکه سؤال از چند تن و در چند جا بعمل آمده است.
- ثانیاً - هنگام سؤال يك لغت یا يك اصطلاح و عبارت، سخن بترکی گفته شده و معادل تاتی یا هرزنی آن خواسته شده است.

اجیرش کرده بودم میگفت من تا ایام کودکی را بخاطر میآورم بسیار تعجب میکنم ، چه چهل و پنجاه سال پیش که اهالی این محال باشهرها چندان مرآورده نداشتند بیشتر قراء نزدیک بکرینگان جز بتاتی صحبت نمیکردند ، و چه بسا از اشخاص یافت میشوند که اصلا زبان ترکی را بلد نبودند ولی در عرض این پنجاه سال وضع بسیار تغییر یافت و با سرعت هر چه بیشتر زبان ترکی جا نشین تاتی شد و هم اکنون این عمل باندازه ای تند انجام میگیرد که شاید پنجاه سال دیگر از ما زبانمان چیزی جز فسانه باقی نماند. این مطلب را دیگران نیز اظهار میکردند ، و قصیده اوشتین سید ابوالقاسم نباتی شاعر زمان ناصرالدین شاه نیز این سخنانرا تأیید میکند و میرساند که تقریباً هفتاد سال پیش اهالی قصبه اوشتین نیز بتاتی صحبت میکردند .

### از قصیده اوشتین

صفحه عالمده بیر در نهاندر اوشتین  
 وزنه گلمز ، چکمک اولماز چوخ گراندر اوشتین  
 باش چکوب عرش برینه دورت طرفدن داغلری  
 فی الحقیقه لنگر کون و مکاندر اوشتین  
 سد اسکندر کیمی هر برجی بیر حصن حصین  
 دیده بد خواهه بیر تیر کماندر اوشتین  
 خوش سلیقه هریری خلقی سراسر مهربان  
 دیللی تاتی ولی شیرین زباندر اوشتین  
 الله آباد ایلسون آب و هواسی جانفزا  
 قالب انسانه بیر روح رواندر اوشتین

.....

بیر قوناق نسبت نباتی سنده بش گون اکلشوب  
 حرمتین ساخلا که او بیرخان چوباندر اوشتین (۱)

---

۱- قصیده اوشتین ۱۶ سطر و در حاشیه ص ۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹- دیوان سید ابوالقاسم نباتی ملقب به جنون شاه و خان چوبان که بسال ۱۳۰۵ ه. ق در تبریز چاپ شده، مندرج است .

## تات

تا اندازه‌ای که نگارنده امکان مراجعه پیدا کرده فرهنگ نویسان زبان پارسی یاد در کتاب خود بلغت تات عنایتی نکرده‌اند و یاد در صورت توجه معنی آن با کلمه «تات»ی که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد مغایر و بیگانه می‌باشد، ولی تقریباً از ده قرن پیش باینطرف کلمه تات بارها در کتب و نوشته‌های زبان ترکی و فارسی بکار رفته و درست همان معنی را می‌دهد که امروز از امثال سائره ترکی آذری مستفاد میشود، و اینک برای روشن شدن مطلب ذکری از چند تاتی آنها می‌رود:

۱- محمود بن الحسین بن محمد کاشغری در دیوان لغات الترك (۱) که تألیف آن در سال ۴۶۶ هجری پایان یافته در صفحه ۲۹۲ جلد اول در ضمن کتاب الاسماء - ابواب ثلاثی زیر عنوان برك (بضم اول و سکون ثانی و ثالث) می‌نویسد: « برك = القلنسوة، وفي المثل : تات سیز ترك بلماس؛ باش - سیز برك بلماس، معناه: لا یخلو الترك من الفارسی، كما لا یخلو القلنسوة من رأس». یعنی ترك بدون ایرانی و کلاه بدون سر نمی‌شود.

و در (باب فعلل و فعلال و فعلل فی حرکاته) همین کتاب زیر عنوان: سملم ت (بضم سین و کسر لام و سکون هز دو میم - بفتح تاغ اول و سکون تاء دوم) در صفحه ۴۰۳ جلد اول می‌نویسد: «سملم ت = الفارسی الذی لایعرف لغة الترك البتة، و كذلك کل من لایعرف التركية تسمى سملم» یعنی سملم ت آن ایرانی را گویند که اصلاً ترکی بلد نباشد، و همچنین کسی که ترکی را نداند سملم خوانده میشود. در این دو عبارت محمود کاشغری «تات و ت» را بمعنی «ایرانی» ترجمه کرده است.

۲- در کتاب دده قورقود (۲) که بزبان غزی در حدود نه قرن پیش تألیف یافته، ضمن داستان بقاج خان پسر درسه خان (درسه خان اوغلی بقاج خان حکایه‌سی) مؤلف موقعی که میخواهد کیفیت طلوع فجر و بیدایش صبح صادق و وزش نسیم ملایم و بانگ نماز برداشتن یک ایرانی مسلمان را شرح دهد در

۱- چاپ استانبول ۱۳۳۳ ق. ه

۲- چاپ استانبول ۱۳۳۲ ق. ه

صفحه ۱۲ مینویسد: «صویلمه:

صلقوم صلقوم طان یلمری اسدکنده  
صلقلو بوزاج تورغای سیرادقده  
بدوی اتلراسین کوروب عقرادقده  
صقالی اوزون تاتاری باکلدقده...»

یعنی «... زمانیکه مرد ایرانی ریش درازی مشغول اذان دادن بود...»  
در اینجا تات بمعنی ایرانی مسلم استعمال شده است.

۳- مولانا جلال الدین رومی در ضمن بیتهی از لمعات خود:

«اگر تات ساک و گرو مساک و گرتورک زبان بی زبانی را بیاموز (۱)  
یعنی: «گر ایرانیستی و رومی و ترک زبان بیزبانی را بیاموز»  
لفظ تات را بمعنی ایرانی بکار برده است.

۴- مرحوم ملک الشعراء بهار در صفحه ۵۰ جلد سوم (۲) سبک شناسی

ضمن بحث از سبک و لغات طبقات ناصری راجع بکلمه تات که در آن کتاب  
بسیار بکار رفته است می نویسد: «در این کتاب (طبقات ناصری) لغات مغولی  
برای بار اول داخل زبان فارسی شده است و لفظ مغول نیز شنیده میشود و کلمه  
تات بمعنی تازی و تاجیک یعنی فارسی زبانان در این کتاب دیده میشود...»  
و سپس در حاشیه همان صفحه مینویسد: «ایرانیان از قدیم ب مردم اجنبی تاجیک  
یا تازی می گفته اند چنانکه یونانیان، بربر و اعراب اعجمی با عجم گویند  
این لفظ در زبان دری تازه (تازی) تلفظ شد و رفته رفته خاص اعراب  
گردید، ولی در توران و ماوراءالنهر لهجه قدیم باقی و با جانب تاجیک میگفتند  
و بعد از اختلاط ترکان آلتائی با فارسی زبانان آن سامان لفظ تاجیک بهمان  
معنی داخل زبان ترکی شد و فارسی زبانان را تاجیک خواندند و این کلمه بر  
فارسیان اطلاق گردید، و ترک و تاجیک گفته شد.» قسمت اول گفتار مرحوم بهار  
میرساند که لفظ تات بمعنی ایرانی و پارسی زبان بکار رفته است و قسمت دوم آن  
نیز منطقی و درست است و لفظ تازک (بکسر ز) در دیوان لغات الترك بمعنی

---

۱- ص ۵۵ شماره ۱-۲ سال چهارم نشریه دانشکده ادبیات - مقاله اشعار

ترکی مولانا - بقلم آقای دکتر عبدالرسول خیامپور

۲- چاپ تهران ۱۳۲۶ ش

## ایرانی آمده است (۱)

ناگفته نماند: اختلاف ترك و تاجيك و يا ترك و تات آنروز که از مطالعه ديوان لغات الترك محمود کاشفري- داستانهای دده قورقود - زهت القلوب حمدالله مستوفی وغيره مستفاد ميشود، امروز نیز با وجود شيوع و رواج کامل زبان ترکی در اغلب نقاط آذربایجان، در میان روستائیان موجود است، و هر يك دیگری را با نسبت دادن بتات و يا بترك تعبير میکنند.

۵- شمس الدین سامی در ستون دوم صفحه ۳۷۰ قاموس ترکی (۲) زیر عنوان تات مینویسد: «تات- اسکی ترکی کلمه کندي حکم لری آلتندا بولونان یرلرده اسکی ایرانی و کردلره و یردیکلری اسم اولوب مقام تحقیرده قولالاینیلیردی.» یعنی ترکان قدیم ایرانیان و اکرادى را که زیر فرمان خود داشتند تات می نامیدند و این کلمه در مقام تحقیر استعمال ميشد.

۶- در ترانه معروفی بطلع:

«اوشودوم ها، اوشودوم داغدان آلماداشیدیم»

که در میان کودکان خردسال آذربایجانی معمول است، تات بمعنی مردآبادى نشین و زراعت پیشه‌ای استعمال شده است:

«گوموشی و یردیم تاتا تات منه داری و یردی

دارینی سپدیم قوشا قوش منه قانات و یردی

قاناد لاندیم اوچماقا حق قاپوسین آچماقا

یعنی: پول (سیم) را بتات دادم و ارزن گرفتم، ارزن را برغ دادم، مرغ برای من بال و پر داد؛ یر پیرواز کشودم نادر حق را باز کنم.

۷- در مثل مشهور: «بوسوز هیچ تاتین کتا بندا یوخدر.» یعنی

این حرف در کتاب هیچ تات نیست؛ کلمه تات بمعنی شخصی دانشمند و اهل کتاب بکار برده شده است.

۸- در مثل معروف: «تات دیزدن قیزار، ترک گوزدن.» تات بمعنی

مرد آبادى نشینی که برای گرم کردن خود از کرسی استفاده میکنند استعمال شده است، البته ترکان بیابانگرد از قدیم الایام برای گرم کردن خود در وسط چادرهای

۱- ترک = الفارسی. برای بین‌المخرجین ص ۳۲۴ ج ۱

۲- چاپ استانبول ۱۳۱۷ ه. ق

بزرگ‌نمدی که اوتاغ (۱) (مـجل روشن کردن آتش) نامیده میشد آتش روشن میکردند و موضوع تنور و کرسی در پیش آنها نبود.

۹- از هر فرد روستائی یا ایلات آذربایجان پرسیدتات یعنی چه؟  
بیدرنک جواب میدهد: «تات یعنی تخته قابو و آبادی نشین» پس بطور کلی از مرانب مزبور باین نتیجه میرسیم که تات کلمه‌ای بوده بجای تاجیک که لااقل از ده قرن پیش از طرف ترکان (بیسواد و مالدار و بیابانگرد) بایرانیان (دانشمند و کشاورز و شهریکر) اطلاق میشده است و زبان قاتی بلهجه‌های مختلف زبان ایرانی میگفته‌اند.

---

۱- اوتاق و اوتاغ- اچینه آتش یا ندیش چون «اوت» دن مشق اولسه  
گر کدر ۱۸۵۵ قاموس ترکی شمس‌الدین سامی- استانبول ۱۳۱۷- این مطلب  
را مندرجات دده قورقود تأیید میکند، و اوتاغ بمعنی چادر نمدی بزرگ قشلاقی  
بکار رفته است. ناگفته نماند که بعضی از زبان‌شناسان «اوتاغ» را مغف «اوتراق»  
یعنی نشستن گاه دانسته‌اند. این کلمه بعدها در زبان فارسی و عربی بصورت اطاق و اتاق  
(بضم) استعمال شده است.



## هرزن

کهن هرزن یا هرزند عتیق یاداش هرزن قریه ای است که بر کمره آفتابگیر کوهی در محال هرزندات بین علمدار و مرند واقع شده است و راهی صعب و کوهستانی دارد و مسافرت بدان جز با اسب و الاغ و یابای پیاده میسر نیست. این قریه رو بویرانی رفته و اکنون جز خانواری چند در آن باقی نمانده است. و غالب ساکنین آن بقرهء میجاور مخصوصاً بقریهء بالنسبه جدید البنائی بنام گلن- قیه (۱) مهاجرت نموده اند، اهالی قریهء کهن هرزن و گلن- قیه بیشتر زراعت- پیشه اند، و بلهجهء مخصوصی سخن میگویند که بقول خود آنان «کوهورزانی لو» و بنا بمعروف «زبان هرزندی» نامیده میشود، این لهجهء باتاتی بسیار نزدیک است و فقط اختلاف مختصری میان آنها موجود میباشد.

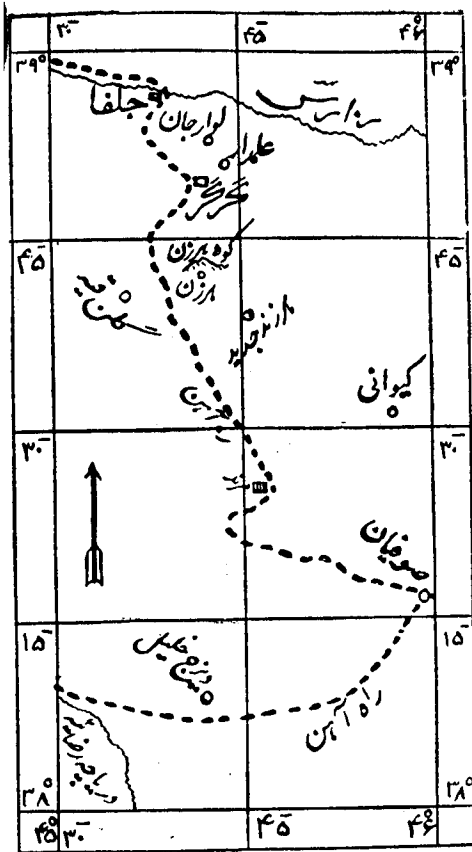
دربارهء لفظ هرزن سخنان زیادی گفته اند، پاره ای تصور نموده اند که صحیح آن هرزند و بمعنی سرزمین پر آب می باشد چه (هرز) بمعنی آب فراوانی است که بلا استفاده بماند، و (اند) یکی از ادوات مکان است همچنانکه در نامهای (نهند) او ند ... و نظائر آنها ( دیده میشود. این نظر پذیرفتنی نیست چه در متن سند ترك دعوائی که میان فرزندان خواجه رشید الدین و کدخدایان هرزن قدیم در خصوص دودانگ ازاراضی و مزارع الاکی در سلخ ماه ربیع الثانی سال هفتصد و نودویک هجری (۷۹۱ ه. ق) برشتهء تحریر در آمده نام هرزن عتیق بصورت (کهن هرزن) و (هرزن قدیم) ذکر شده است (۲)

جمعی گمان میکنند تلفظ محلی هرزن (بضم ه) صحیح و بمعنی سرزمین آفتابگیر است چه در لهجهء های آذری حرف (خ) غالباً ببدل (ه) می شود و (هر) بمعنی (خور) یعنی آفتاب می باشد در صورتیکه در لهجهء هرزنی آفتاب را (روژ) میگویند نه (هر).

عده ای دیگر نیز معتقدند هرزن و ارزین هر دو یک کلمه و بیک معنی و اسم منسوب کلمه (ارس) می باشد منتهی در نتیجهء مرور زمان و کثرت تلفظ بهمین

۱- گلن قیه بمعنی تخته سنگ فرود آورنده است

۲- این سند متعلق با آقای حاج محسن گنجه ای و هم اکنون در موزهء دانشگاه تبریز است و متن کامل آنرا آقای دکتر ماهیار نوابی استاذ زبان های باستان در دانشگاه تبریز در شمارهء دوم دورهء پنجم نشریهء دانشکدهء ادبیات تبریز منتشر نموده اند.



( نقشه مرند و هرزندات و جلفا ) - کمیته مبداء علمی کار تک

مقیاس

۳ × ۰.۳۳ : ۱۰۱

صورت در آمده است . ولی این حدس و توجیه نیز درست بنظر نمی رسد چه در اکثر نقاط آذربایجان باقرائی بنامهای (هرزن - ارزنق - هرسین - حرسین - هرسی ) برخورد میشود که نه در ارسباران واقع شده اند و نه بارود ارس ربطی میتوانند داشته باشند . بهر حال مقصود نگارنده بیان آراء بود ، نه اظهار عقیده در صحت و سقم آنها .





## فصل دوم

### لغات تاتی وهرزنی

#### الفبای لغات

چنانکه قبلا اشاره شد لهجه‌های محلی قدیم ایران نیز با نهائی بودند که الفبای مخصوصی نداشتند و در هر عصری با الفبای متداول آن عصر نوشته می‌شدند و چون الفباهای متداول ایران نیز چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام (بجز الفبای اوستائی) ناقص و فاقد پاره‌ای از حروف و حرکات بودند لذا نتوانسته‌اند حرکات و اصوات کلمات و عبارات باقی‌مانده را چنانکه باید و شاید ضبط نمایند، چنانچه امروز در فهلویات همام تبریزی و شیخ صفی و دیگران انسان می‌تواند حروف را تشخیص بدهد ولی آگاهی کاملی از حرکات و اصوات و بمبارت دیگر طرز تلفظ آنها نمیتواند داشته باشد اینک نگارنده برای رفع این نقیصه الفبای لاتینی ذیل را اختیار و لغات تاتی وهرزنی را علاوه بر الفبای فارسی با آن نیز نوشت، تا هم حروف و هم طرز تلفظ آنها بالنسبه حفظ گردد.

#### الفبای لاتینی

d = د	â = آ
z = ز - ض - ظ	b = ب
r = ر	p = پ
j = ژ	t = ت - ط
š = ش	s = س - ص
q = غ	ç = چ
f = ف	c = ج
gh = ق	h = ح - ه
k = ک	x = خ

n = ن

g = گ

v = و

l = ل

y = ی

m = م

a = (فتحه) زبر

e = (کسره) زیر

ö = (ضمه) پیش

o = (بفتح همزه) او

u = (بضم همزه) او

ü = (بصدای u فرانسه) او

i = (بکسر همزه) ای

î = (مجهول) ای

### علامات

☆ - (ف) - (ت)

فا - هر - تا

۱ - هر يك از كلمات فارسی و با ترکی که در لهجه‌های تاتی و هرزنی عیناً بکار رفته در واژه نامه بجای آن علامت (☆) و در جلو تلفظ فارسی آن در صورت یکی بودن تلفظش با فارسی (ف) و در صورت یکی بودن تلفظش با ترکی آذری (ت) گذاشته شده است .

۲ - در اول صفحات واژه نامه بجای کلمه فارسی (فا) و هرزنی (هر) و تاتی (تا) بکار برده شده است .



## واژه نامه

### تاتی و هرزنی

#### حرف (ا)

تا	هر	فا		
Uveyna	اووینه	Övöyna	اوینه	آئینه
U	او	Öv	او	آب
Abud	ابود	Öböd	ابد	آباد
Lemb	لمب	Vene övö	ونه او	آب بینی
Ufta	اوفته	Aftafa	افتفه	آب تابه - آفتابه
Cümül-mešt	چومول مشت	Töta(töcca)	تنه (تجه)	آب تاختن - شاش
U-sarašt	اوسراشت	Övamine	اوه مینه	آب تنی
U-angalast	اوون گلست	Gelesna	گلستنه	آب جوش
Xnak-u	خنک او	Sarin öva	سرین اوه	آب خنک
Uvun	اووون	Övön	اون	آب دار
Geliz	گلیز	Gavir övöy	گوبرای	آب دهن
âbri	آبری	âbri	آبری	آبرو
âbrin	آبرین	âbrin	آبرین	آبرومند
Dava ğuni	دوه جونی	Baravör	بره ور	آبستن
Uvâlá	اووالا	Cicak	چیچک	آبله
Hovaz	هووز	*	آبی (ت)	آبی
Bistâ u	بیستا او	*	بوز (ت)	آب بسته (یخ)
Utaj	اوتز	otaš	اوتش	آتش
Pâtâkarpiše	پاتا کر پیجه	Potândakerpiš	پوتانده کر پیش	آجر
Avrâ	اورا	*	کلید (ف)	آچار ، کلید

Udemi	اودمی	Odami	اودمی	آدم
Zamur	زمور	Zumâr	زومار	آذوقه
*	یاواش (ت)	Hammör	همر	آرام
Urdâ	اوردا	örda	ارده	آرد
ârzi	آرزی	ârzi	آرزی	آرزو
Buzâ	بوزا	*	درسک (ت)	آرنج
Usun	اوسون	Ösun	اسون	آسان
Ustunâ	اوستونا	Ösduna	اسدونه	آستانه
Usdurâ	اوسدورا	Ösdor	اوسدور	آستر
Alanghâ	النقا	âlingha	آلینقه	آستین
Xau	خثو	Ösmun	اسمون	آسمان
Asidâ	اسیدا	Asüda	اسوده	آسوده
ârâqâ	آراغا	Orâr	اورار	آسیاب
ârâqânci	آراغانچی	Orârçi	اورارچی	آسیابان
Hârdan	هاردن	Yençire	ینجیره	آشامیدن
Uïkar	اوشکر	*	آشکار (ف)	آشکار
Alov	الوو	Alov	الوو	(الو) - شعله
Ali	الی	Ali	الی	آلو
*	گیله نار	*	گیله نار	آلوبالو
Arax	ارخ	âlüca	آلوچه	آلوچه
Umiyan	اومی بن	âmâre	آماره	آمدن
âva	آوه	A	اه	آن
Eme	امه	En	ان	(این)
Ava	اوه	âvoy	آووی	آنان
Aghu	اقو	ârtâ	آرتا	آنجا
Amali	املی	A-vaxt	اوخت	آن وقت
Biyan	بی بن	Ordan	اوردن	آوردن

تا		هر		فا	
âx	آخ	Ah	اه	آه	آه
☆	دمیر (ت)	Ösen	اسن	آهن	آهن
Ov	اوو	Ov'Necir	اوو، نیچیر	آهو	آهو
Usdurâ	اوسدورا	☆	اولدوز (ت)	اختر	اختر
Arun	ارون	Arön	ارن	اران-قشلاق	اران-قشلاق
Laqâ	لغا	☆	تپیک (ت)	اردانگی	اردانگی
☆	اوجوز (ت)	Urzun	اورزون	ارزان	ارزان
☆	داری (ت)	Orzon	اورزون	ارزن	ارزن
Savur	سور	☆	ازگیل (ف)	ازگیل	ازگیل
Ajdu	اژدو	Mor	مور	اژدها	اژدها
âsp	آسپ	Osb'Osp	اوسب، اوسپ	اسب	اسب
âspi-pinešîn	آسپی بی نشین	Osbe-nešte	اوسبه نشته	اسب سواری	اسب سواری
üstu	اوستو	Usde	اوسده	استاد	استاد
âsta	آسته	Ostâ	اوستا	استخوان	استخوان
Câši -âsdar	چاشی آسدر	Coši-övey	چوشی اوی	اشگ	اشگ
Curuy	چوروی	şörö- möl	جرمل	اغنام واحشام	اغنام واحشام
Vušejyan	ووشژین	Süzne	سوزنه	افروختن	افروختن
Fitastiyan	فیتستیین	Eîstande	فیتسنده	افکندن	افکندن
Esâ	اسا	Oso	اوسو	اکنون	اکنون
Pârjan	پارژن	Poyran	پویرن	الک-پرویزن	الک-پرویزن
Emru	امرو	Emru	امرو	امروز	امروز
Umud	اومود	ümid	اومید	امید	امید
Anur	انور	☆	نار (ت)	انار	انار
ânbur	آنبور	Önbör	انبر	انبار	انبار
Anbunâ	انبونا	Unbunâ	اونبونا	انبان	انبان
Vejan	وژن	☆	سشمه (ت)	انتخاب	انتخاب
Vujde	ووژده	Pörtö	پرت	انداختن	انداختن

تا		هر		فا
Pârum	باروم	Benin	بنین	اندرون
Kâmb	کامب	Kim	کیم	اندک
Gerdejyan	گردژین	Gerd-ka	گردکه	اندوختن
ângin	آنکین	*	بال(ت)	انگین
ângišt	آنکیشت	Ungüšt	اونگوشت	انگشت
ângištara	آنکیشترا	*	اوزوک(ت)	انگشتر
Angher	انقر	Engir	انگیر	انگور
Anzal	انزل	*	اول(ت)	اول
âxur	آخور	*	آخیر(ت)	آخر
Eme	امه	Emoy	اموی	اینها
Ema	امه	Ene	انه	اینک
Ezen	اذن	Ençür	انجور	ایدون-چنین
Eqadere	اغدره	Enghader	انقدر	این قدر
Ayvun	ایوون	Ayvun	ایوون	ایوان
		حرف (ب)		
Bâj	باز	âstâr	آستار	باج
Vu	وو	Vör	ور	باد
Bâdam	بادام	*	بادام(ف)	بادام
Umusdan	اوموسدن	Vör-ka	ورکه	باد کردن
Davâmin	دوامین	Davâminâ	دوامینا	بادوام
Bâbi	بابی	Hör	هر	بادیه-صحرا
Bor'Bur	بور	Bor.Bör	بور، بر	بار
Vurun	وورون	Vörün	ورون	باران
Borun	بورون	Böra	بره	باردار
Vurastan	وورستن	Vörösna	ورسنه	باریدن

	تا	هر	فا	
Nuzek	نوزك	Nuzik	نوزيك	باريك
Hâšdâ	هاشدا	Ö	أ	باز-گشاد
Ucir	اوچير	Öcöröste	برگشت اچرسته	باز آمدن-برگشت اچرسته
Noqujde	نوغوژده	Numödöre	نومدره	بازداشتن
âlangâ	آلنگا	Alunga	الونگه	بازو
Tâmâšu	تاماشو	Hüya	هويه	بازی
Sammâ	سما	Höyunbâz	هيونباز	بازی گوش
Be	به	Be	به	باش-شو
Bâq	باغ	Râz	راز	باغ
Bâqbân	باغبان	Râzbân	رازبان	باغبان
Târas	تارس	Toros	توروس	باك-ترس
Târastan	تارستن	Torosna	توروسنه	(ترسیدن)
Parkâno	پرکانو	Parbe	پر به	بالا
Bun	بون	Bun	بون	بام
Sâbâsari	سا باسری	Sabux	سبوخ	بامداد
Herdan	هردن	Höltöl	هلتل	بچه
Supâ	سوپا	Sipa	سيپه	بچه خر
qayrax	غیرخ	Püc	پوج	بد
Tan	تن	Tan	تن	بدن
Bero	برو	Börör	برر	برادر
Endik	اندیک	Bölö	بل	برآمدگی
Vendârdâ	ونداردا	Beâpö	به آپ	برپا
Bay-vende	بی ونده	Beišta		ایستادن-برپا بودن بایشته
Bišcuran	بیش چورن	Pörtö		برقتاب (پرتاب) برت
Havujde	هووژده	Pöda	پده	برخیزانیدن

Getiyan	گتی یَن	Pooŋa	پو نوچه	برداشتن
Bârdan	باردن	Borŋa	بورجه	بردن
Var	ور	Vohor	ووهور	برف
Livâ	لیوا	☆	برپاق(ت)	برگ
Uŋcuran	اوشچورن	Öŋönesŋa	اچ نسچه	برگردانیدن
ŋuvân	جوان	☆	جوان(ف)	برنا-جوان
Bez	بز	Birinŋ	بیرینج	برنج
Varâ	ورا	Vara	وره	بره
Pure	پوره	Pörö	پر	برهنه
Kaboŋ	کبوغ	Paista	پشیسته	بریان
Beriyân	بری یَن	Branda	برنده	برپدن
Bez	بز	Bez	بز	بز(بضم)
Ketma	کتمه	Kala'Kâlâ	کله، کالا	بزگ
Gano	گنو	Gönöh	گنه	بزه-گناه
Qay	غی	Xîli	خیلی	بس-بسیار
Biedon	بیسدون	Pohriz	پوهریز	بستان
Liŋcimâx	لیف چیماخ	Ölat	الت	بستر
Bâsten	باستن	Bista	بیسته	بستن
Arijbâ	اریژبا	Hormâ	هورما	بلع کردن
Ingha	اینقه	☆	بلکه(ف)	بلکه
Belant	بلنت	Beland	بلند	بلند
Balil	بلیل	☆	بلوط(ف)	بلوط
He	هه	Ha	هه	بای
Bând	باند	Bunb	بوند	بند
Bânda	بانده	☆	بنده(ت)	بنده
Banavŋa	بنوشه	☆	بنوشه(ت)	بنفشه
Bü	بو	Gind	گیند	بو



تا		هر	فا
* *	تاق- بوتاق (ت)	Alunga	الونگه
Büdoj	بودوی	Gindena	گیندنه
Histen	هیستن	Hesten	هستن
*	بوران (ف)	*	بوران (ت)
Köliš	کلیش	*	حصیر (ت)
Maymu	میمو	*	میمون (ت)
*	ماچ (ف)	Moe	موج
Lüla	لوله	*	بورقی (ت)
Cümül	چومول	Töta	تته
Câ šmâ	چاشما	*	کهریز (ت)
Quš	غوش	*	بیقوش (ت)
Büv	بوو	*	هیوا (ت)
*	باهار (ت)	âvâsor	آواسور
Cuka	چوکه	Cök, Cok	چک (چوک)
Bahri	بهری	*	بهره (ت)
Ivedun	ایودون	Ivadin	ایودین
Be, Vi	به، وی	*	به (ت) بی (ف)
*	بی بی (ف)	Mâmâ	ماما
Babi	بیبی	Mahla	محلّه
šebabi	شه بیبی	šere-mahla	شهره محلّه
*	بزار (ت)	*	بزار (ت)
Vist	ویست	Vist	ویست
Nesu	نسو	*	مشه- جنگل (ت)
Kor	کور	Kor	کور
šere-tan	جره تن	šörö-tan	چرنن
Bîl	بیل	Bor	بور
Venâ	ونا	Vene	ونه
			بوته
			بودار
			بودن
			بوران
			بوریا
			بوزینه
			بوسه- ماچ
			بوق
			بول
			بولاخ- چشمه
			بوم- جغد
			به (میوه)
			بهار
			به (نیک)
			بهره
			بهم- درهم
			بی- بدون
			بی بی- عمه
			بیرون
			بیرون رفتن
			بیزار
			بیست
			بیشه- جنگل
			کابو
			بیگانه
			بیل
			بینی

Vü va	وووه	Veva	ووه	یووه
< Yan	< ين	< Yan	< ين	یووه زن
< Mert	< مرت	> Merd	< مرد	یووه مرد
		(حرف پ)		
Leng	لنگ	Pöca'Yeng	پچه-بنگ	پا
Purazi	پورزی	Pröz	پرز	پائیز
Yarkâno	یرکانو	Parari	پرری	پائین
*	(پا پیش ت)	Cîst	چیست	پاپوش-کفش
Puca	پوچا	Pöca	پچه	پاچه
Viyerdasor	وییرده سور	šerâ-sor	شراسور	پارسال
Pur-sângh	پورسانق	Pör-süng	پرسونگ	پارسنگ
Hiyâ	هییا	Hiya	هییه	پاروب
Deristâ.tikâ		*	تیکه (ت)	پاره
	دریستا، تیکا			
Deristen	دریستن	< Bere	< بره	پاره شدن
Pâs	پاس	Koš	کوش	پاس
Pâsevon	پاسوون	< Doranda	< دورنده	پاسبان
Pušnâ	پوشنا	*	دابان (ت)	پاشنه
Davâ-pin	دواپینج	Doho-pin	دوهوپینج	پانزده
pin-sâ	پین سا	Pin-so	پینج سو	پانصد
Sândulâ	ساندولا	Cîst	چیست	پای افزار-کفش
Pure-pu	پوره پو	Pörö-pö	پرپ	پای برهنه
Paj'Bü	پاژ، بو	potândâ	پوتاندا (پخت-پز)	پختن
Pâta	پاته	paista	پایسته	پخته
Dadâ	ددا	* *	دده-آتا (ت)	پدر
pur	پور	pîr	پیر	پر (بضم)
Vujde	ووژده	pörtö	پرث	پر تاب

Rekej	رکژ	Hungiri	هونگیری	پر خاش
pârdâ	باردا	*	برده (ف)	برده
Dimin	دیمین	Dimen	دین	پررو
pârâsteš	پاراستش	Pors	پورس	پرسیدن-پرسش
pârâsten	پاراستن	«	«	«
perastan	پرستن	vâšne	پرش-پرسیدن-پرواز و آشنه	پرش-پرسیدن-پرواز و آشنه
pâris	باریس	*	پهریز (ت)	پرهیز
pari	بری	pari	بری	پریروز
par-šav	پرشو	pari-šav	پریشو	پری شب
par-Vari	پروری	paši-pari	پشی بری	پس پریروز
« « šav	« « شو	« « šav	« « شو	پس پریشب
pišd	پیشد	paš	پش	پس-عقب
pešdun	پشدون	*	امچک (ت)	پستان
Zuvâ	زوا	Zöra	زره	پسر
pišd	پیشد	Paš	پش	پشت
pâšmâ	باشما	pošmâ	پوشما	پشم
püv	پوو	*	پوف (ت)	پف
ŷel	چل	palöz	پلز	پلاس
pânbâ	پانبا	punbâ	پونبا	پنبه
pinŷ	پینج	pinŷ	پینج	پنج
pinŷo	پینجو	pinŷev	پینجو	پنجاه
Cânghâ	چانقا	panŷa	پنجه	پنجه
Nini	نی نی	pâyno	پاینو	پنهان
püst	پوست	püst	پوست	پوست
pücâ	پوچا	pöka	پکه	پوسیده
pükâ	پوکا	püc	پوچ	پوک-پوچ
pül.pîl	پول-پیل	pül	پول	پول

فا

هر

تا

Pülül	بولول	✽	بولاد (ت)	بولاد
Si-pîl	سی پیل	Süyö-pül	سوی پول	پول سیاه
Kam	کم	Kam, Kešt	کم، کشت	پهلو
Balvân	پلوان	Palvân	پلوان	پهلوان
Hero	هرو	Kalâvâ	کلاوا	پهن و فراخ
Piyuz	پی یوز	Piyöz	پی یز	پیاز
Pilâ	پیللا	✽	پیالا (ت)	پیاله
Paydu	پیدو	✽	پیدا (ف)	پیدا
✽	پیر (ف)	Para	پره	پیر
Varan-sor	ورن سور	Apürün-sor	اپورون سور	پیر ارسال
şay	شی	şeyi	شیی	پیر اهن
Pir-biyâ	پیر بیا	Para-bera	پره بره	پیر شدن
Pir-mert	پیره مرت	Para-merd	پره مرد	پیر مرد
< yan	< بن	< yan	< بن	پیره زن
Var	ور	✽	قابق (ت)	پیش
Tâylâ	تایلا	Cöhör	چهر	پیشانی
âspitâyâlâ	آسپی تایلا	Osbe-cöhör	اوسبه چهر	پیشانی اسب
Hari <	< هری	Hare <	< هره	< خر
Dgvi	دوی	Hungirî	هون گیری	پیکار-جنگ
Getiyan	کتی بن	Gote	گوته	پیوستن-گرفتن
Rî	پی	✽	پی (ت)	پیه
			چرف (ت)	
Tob	توب	Tây	تاو	تاب
Tnadun	توسدون	✽	یای (ت)	تابستان
Tuvâ	تووا	✽	تاوا (ت)	تابه
Veiritiyan	ویریتی بن	âmâre-ari	آماره اری	تاختن
Tur	تور	✽	تار (ف)	تار

تا	هر	فا
Turik	توریک	توریک
Noq, Nuq	نوغ	تاریک
Pâ	پا	تازه
Tu	تو	تازی-سگ
Tavâr	توار	تای-تا
Par-kâ	پرکا	تبر
Tum	توم	تپش
üvä	اووا	تخم
Târan	تاران	تخم مرغ
Tarzâ	ترزا	تر (بفتح)
Toš, Tošdiyan	توش، توشدیین	ترازو
*	تلخون (ت)	تراشیدن
Terš	ترش	تر خون
Teršbiyâ	ترش بیا	ترش
Terki	ترکی	ترشیدن
Terekestâ	ترکستا	ترك (بضم)
Terekesten	ترکستن	ترك (بفتحین)
Tu	تو	ترکیدن
Pal-yân	پل یان	تف (بضم)
*	دولو (ت)	تکان زدن
Til	تیل	تگرگ
Talâ	تلا	تلخ
Diyân	دی یان	تله
Tent	تننت	تماشا
Tânk	تانک	تند
Tanü	تنو	تنگ
Törük	توریک	تندور
Töya	تیه	
Esbâ	اسب	
Tâ	تا	
Yaranda	یرنده	
Tîp- tip	تپ تپ	
Tum	توم	
Öva	اوه	
Tor	تور	
Tarözö	ترز	
Töšde	تشد	
*	تلخون (ت)	
Terš	ترش	
Teršista	ترشسته	
*	تورک (ت)	
Şörö	جر	
Şöröbere	جر بره	
Tu	تو	
Tekonda	تکونده	
Vâtârk	واتارک	
Tel	تل	
Gotândâ	گوتاندا	
*	تاماشا (ت)	
Tend	تند	
*	دار (ت)	
Tanür	تنور	

فا

هر

تا

☆	چاغ(ت)	☆	كك (ت)	تنومند
☆	تك(ت)	☆	تك(ت)	تنها
Rešten	رشتن	ö möşde	امشده	تنيند
Te	ته	Te	ته	تو
Te-ru	ترو	Te-re	توره	ترا
Turbâ	توربا	Tumârâ	تومارا	توبره
Tü	تو	☆	توت(ف)	توت
☆	تورب(ف)	☆	تورپ(ت)	تورب
Metil	متیل	Duřak	دوشك	توشك
☆	تك(ت)	☆	تك(ت)	ته
Turs-ej-de	تورسژده	Toros-de	توروسده	تهديد
Tayi	تیی	Sesd	سسد	تهی
☆	تیان(ت)	☆	تیان(ت)	تیان
☆	تیر(ف)	Cüv	چوو	تیر
Vaqal	وغل	<	<	تیرك
Siyo	سی یو	Süyö	سوی	تیره
Tij	تیژ	☆	ایتی(ت)	تیز
Teři	تشی	☆	کرکی(ت)	تیشه
Sârtuř	سارتوش	Saritöř	سری تش	تیغ

حرف(ج)

Çuq	جوغ	Zami	زمی	جا
Gizâ	گیزا	Geze	گزه	جاروب
ürüş-kâ	اوروشکا	ka-geze	کة گزه	< کردن
Tus	توس	Çum	جوم	جام
Ulat	اولت	ölat	الت	جامه
Çun	جون	Gun	گون	جان
Aleydâ	الیدا	Çörö	چر	جدا

Navastiyan	نوستی بن	Vinom	وینم	جستجو
Mafara	مفره	☆	جعبه (ت)	جعبه
Git	گیت	Yet	یت	جفت
Çigar	چیکر	Çigar	چیکر	چگر
☆	گرد(ف)	☆	گرد(ف)	جمع
Aynâ	اینا	Çüma	جومه	جمعه
Çav	جو	Yav	یو	جو (بفتح)
Kençâ	کنجا	Xaraki	خرکی	جوال
Göndiř	گندیش	☆	جوالدوز(ف)	جوالدوز
☆	چیوزه(ت)	☆	چیوزه(ت)	جوش دست
Galastiyan	گلستی بن	Gelesta	گلسته	جوشیدن
Çü	جو	Çüy	جوی	جوی
Deni	دنی	Denyö	دنی	جهان
حرف(چ)				
şem	شم	şem	شم	چاروق
Çârâ	چارا	☆	چاره (ف)	چاره
Culâ	چولا	☆	چولا(ت)	چاله
Cunâ	چونا	Cöna	چنه	چانه
Cul	چول	Cöl	چل	چاه
☆	چپ(ف)	☆	چپ(ف)	چپ
Caro	چرو	Cörö	چر	چراغ
Çar	چر	Cara	چره	چرا (چریدن)
Rüveni	روونی	Ruqanin	روغنین	چربی
Kârsan	کارسن	Cerk	چرک	چرک
Çâram	چارم	Püst	پوست	چرم
Qırçi	غیرچی	Qriř	غریش	چروک
Çâř	چاش	Koř, Coř	کوش، چوش	چشم

Câșmâ	چاشما	Coșma	چوشمه	چشمه
Cuqundur	چو غوندور	Lablabi	لبلیبی	چغندر
Celân	چلان	Cișur	چی جور	چگوانه
șel	شل	☆	چلاق (ف)	چلاق-لنگ
Camcâ	چه چا	☆	چه چه (ت)	چه چه
☆	چینار (ت)	☆	چینار (ت)	چنار
Când	چاند	Ceghadir	چه قدیر	چند
Cânqol	چانقول	Cangal	چنگل	چنگال
Cüv	چوو	Cüv	چوو	چوب
Dâsdi-cüv	داسدی چوو	Dosdö-Cüv	دوسد چوو	چو بدست
șunâ	شونا	Qala-dâr	غله دار	چوپان
Ce	چه؟	Ce	چه؟	چه؟
Cu	چو	Cö	چ	چهار
Culenga	چولنگه	Cöpö	چپ	چهار پا
Davâcu	دواچو	Cörda	چرده	چهار ده
Dim	دیم	Dim	دیم	چهره-روی
Cel	چل	Cel	چل	چهل
Ce-mali	چه ملی	Ci-vaxt	چی وخت	چوقت-کی
			(حرف ح)	
Hâla	حاله	☆	حال (ف)	حال
Esâ	اسا	Oso	اوسو	حالا
☆	باد کش (ف)	☆	باد کش (ف)	حجامت
Tât	تات	Gorma	گورمه	حرارت، گرما
Qisâ	غیسا	Qisâ	غیسا	حرف-سخن
Hesib	حسب	Heseb	حسب	حساب
Halvu	حلوو	Halvö	حلو	حلوا
Hamum	حموم	Hamum	حموم	حمام



تا		هر	فا	
Hayu	حيو	Hayu	حيو	حيا
Hayut	حيوط	Mahla	محلہ	حياط
Hayvun	حيوون	Hayvun	حيوون	حيوان
			حرف (خ)	
Nukar	نوکر	*	نکر (ت)	خادم
Tiq	تيغ	Titi	تی تی	خار
Viriyân	ویری بن	Torkorde	تور کورده	خاریدن
Xogh	خوق	Xok	خوک	خاک
Ulinǵ	اولینج	Olünǵ	اولونج	خاکستر
Tuvâlâvus	تووالاوس	*	قیقناق (ت)	خاکینه
*	دایی (ت)	*	دایی (ت)	خالو
*	خال (ت)	*	خال (ت)	خاله
*	خام (ف)	Xum	خوم	خام
*	ساکیت (ت)	Vorovni	ووروونی	خاموش-ساکت
Murdariyan	موردری بن	Voronösta	وورونسته	خاموش کردن
				(آتش)
Ariš - keš	اریش کش	Râhât-ka	راحات که	خاموش کن
Kâ	کا	Kar	کر	خانه
Gend	گند	*	خایه (ف)	خایه (بیضه)
Nuna-paj	نونه پز	Nun-potanda		خباز (نانوا)
			نون پوتنده	
Xavoy	خووی	Xuyö	خوی	خدا
Har	هر	Har	هر	خر
Qudugh	غودوق	Hari-bâlây	هری بالای	خرک
Qârpuz	غارپوز	Ghâvun	قاوون	خر بیزه
Aš	اش	*	آبی (ت)	خرس
Piya-aš	پیه اش	Esbi-âyi	اسبی آبی	خرس سفید

تا	هر	فا
Siva-aš	Süvöy *	خرس سیاه
* دووشان(ت)	Haröuš	خرگوش
Xermu	* خورما(ت)	خرما
Gin	Xerman	خرمن
Herur	* خروار(ف)	خروار
Kalây	Xörüz	خروس
Tiyan	Astare	خریدن
* چرچپ(ت)	Ala-vala	خس و خاشاک
Heš	Hešt	خشت
Hešg	Hešg	خشگ
Dešman	* دشمن(ت)	خصم، دشمن
Seresten	Siriste	خندیدن
Hun	Hun	خواب-رؤیا
Fesiyan	Hesome' Hete	خوابیدن
Xop	Xemp	خم (بضم)
širt	šöt	خم (بفتح)
* خوار(ف)	* خوار(ت)	خوار
Navastan	Höšne	خواستن
Gelmâ	Xun	خوان، سفره
Huniyan	Hunde	خواندن
* باجی(ت)	Höv	خواهر
Xos' Cuka	Cök	خوب
Hištan	Hištan	خود- خوریشتن
« -besar	Hištan-sar	خودسر
Hagbâ' Xerçin	Xirçin	خورجین - هیبه
هگبا، خرچین		

تا		هر	فا
Hârdan	هاردن	Horde	هورده خوردن
Haraši	هرشی	Ruj	روز خورشید
Xaš	خش	Cök	چک خوش
üšâ	اوشا	Senbel	سنبل خوشه- سنبل
Xug	خوگ-خوق	Donuz	دونوز خوک
Maka-cine	مکه چینه	Donuzi-bâlây	خوک بچه
		دونوزی بالای	
Vun	وون	Vun	وون خون
Sârdâ - Vun	سارداوون	Vun-sord	وون سورد خونسرد
Vuni	وونی	Vuni	وونی خونی
Vunin	وونین	Vunin	وونین خونین
Vulâ	ولا	✱ سوتول (ت)	خوید
✱	خیار (ف)	✱ کول بسر (ت)	خیار (میوه)
Hiš	هیش	Heš	هش خیش
✱	خیک (ف)	✱ خیک (ف)	خیک
		حرف (د)	
Pârum	پاروم	Min	مین داخل
Duiyan	دوئی بن	Döre	دره دادن
Deru	درو	Mönqölâ	منغلا داس
Duq	دوغ	Doq	داغ (حیوانات) دوغ
Tala	تله	Gotândâ	گوتا ندا دام
Zumu	زومو	✱ کوره کن (ت)	داماد
Kašâ	کشا	✱ اتک (ت)	دامن
Qay-zunest	غی ذونست	Zunustanda	ذونوستنده دانا
Zunesten	ذونستن	Zunuste	ذونوسته دانستن
Dov	دوو	Tav	تو داو
Kinâ	کینا	Kina	کینه دختر

فا

هر

تا

❖	دخمه (ف)	❖	دخمه (ف)	دخمه
Bar	بر	Bar	بر	در
Deruz	دروز	Dörözd	دروزد	دراز
< Be	< به	< bere	< بره	دراز شدن
< kâ	< کا	< ka	< که	دراز کردن
Agu, Aghu	اگو، آغو	ârtândâ	آرتاندا	در آنجا
Dur	دور	Cüv	چوو	درخت
Laxta	لخته	Kâlâ-cüv	کالاچوو	درخت بزرگ
Verisnâriyan	ورپسناریین	❖	پاریلداما-ق (ف)	درخشیدن
Dârt	دارت	Daya	دیه	درد
Dašte-(n)	دشته-ن	Dašna	دشنه	درد کردن
Dardin	دردین	Dardin	دردین	دردمند
❖	دردزی (ت)	Dutanda	دوتنده	دردزی
Rust	روست	Röst	رست	درست-راست
Dörü	درو	Derü	درو	دروغ
Derniš	دویش	Dirinda	دیرینده	درنده
Derevanci	درونچی	Korgar	کورگر	دروکار
Döristiyan	دریستیین	Röhnin' ❖		درو کردن
			رهنین، بیچین (ت)	
Darâ	درا	❖	دره (ف)	دره
Daryu	دریو	Daryu	دریو	دریا
Veloïyan	ولوئیین	Şir-Korde	چیر کورده	دریدن
Dezd	دزد	Dezd	دزد	دزد
Dâst	داست	Dost	دوست	دست
❖	دوزه (ت)	❖	دوزه (ت)	دستگیره در
Dosmul	دوسمول	Dosmul	دوسمول	دستمال

تا	هر	فا
Dâstimüzd داستی موزد	Dost-muzd دوست موزد	دستمزد
Dâstinamuژج داستی نموژج	Dostamuz دوسته موز	دست نماز - وضو
Babi بی	Hör هر	دشت - صحرا
Dejmun دژمون	Dejñöm دژنم	دشنام
* (د ف)	* قاوال (ت)	د ف
Kat کت	Dahva دهوه	دفعه
Kun کون	Pâynu پاینو	د فن
« eš-kâ کونش کا	« -ka که	د فن کردن
Dekon دکون	Tekun تکون	د کان
* (د ف)	* دل (ف)	دل
Dallux دللوخ	Östu أستو	د لاک
Dul دول	Dol دول	د لو
Dulcâ دولچا	Dolca دولچه	د لوچه
Düm دوم	Düm دوم	دم (بضم)
Düma دومه	Düma دومه	دمبه
Dambül دمبول	* دمبول ده بند حیوانات دمبول (ف)	دمبول
Düman دومن	Dümal دامل	دمدار
Dem دم	Dem دم	دمی (زراعت)
Dandun دندون	Dundon دوندون	دندان
De ده	De ده	دو (۴)
Darmun درمون	Dörmun درمون	دوا، درمان
Davâ-de دواده	Doho-de دووده	دوازده
Düjiyan دوژیین	* تیکیش (ت)	دوختن
Düj دوژ	* « «	دوخت و دوز
Dü دو	* دود (ف)	دود
* (دور ف)	* دور (ف)	دور (بفتح)
Dür دور	Dür دور	دور (بضم) - بعید دور

فا

هر

تا

Düst	دوست	☆	دوست (ت)	دوست
Düšijan	دوشی ین	Dütda	دوتده	دوشیدن
Düş	دوش	«	«	دوشش
Dü	دو	Nuneci	نونه چی	دوغ
Dük	دوک	☆	میل (ت)	دوئک (میله)
Cârâ	چارا	şöhrâ	جهرا	دوئک (چرخه)
Davlat	دولت	☆	دولت (ت)	دولت
Veirtijan	وئیرتی ین	Vereta	ورته	دویدن
De-sâ	ده سا	De-so	ده سو	دویست
Dâ	دا	Do	دو	ده (بفتح) ۱۰
Di	دی	Di	دی	ده (بکسر)، قریه
Diyuş	دی یوش	Diyej	دی یژ	دهاتی
Gav	گو	Gav	کو	دهان
šita	شیته	Yaranda	یرنده	دهره
Dhöl	دهل	Dogul	دو گول	دهل
Gagiz	گگیز	Gagiz	گگیز	دهن دره
Daonda-i	دئونده ئی	Doiri-i	دوئیری ئی	ده یک (عشر)
Deonda-i	دئونده ئی	Deiri-i	دئیری ئی	دو یک (یک دوم)
Vindiyan	ویندی ین	Vinde	وینده	دیدن
Câşej-de	چاشوده	Coş-döranda	چوش درنده	دیده بان
Câşiye-vine	چاشیه وینه	Coşi-biste	چوشی بیسته	دیده بستن
☆	دیر (ت)	Der	در	دیر (بکسر)
Zir	زیر	Zir	زیر	دیروز
Piti	پی تی	Piti	پی تی	دیزی
Zir -šâ	زیر شا	šera-šav	شره شو	دیشب
şer	چر	şörö	چر	دیگر

تا		هز		فا	
Qart	غرت	Ghart	قرت	دین-قرض	
*	دین(ف)	*	دین(ف)	دین-مذهب	
*	دو(ت)	*	دو(ت)	دیو	
Pü	پو	Zöhör	زهر	دیوار	
Pü-j-ne	پوژ نه	< na	< نه	دیوار کشیدن	
Divun	دیوون	Divun	دیوون	دیوان	
Dalu	دلو	šit	شیت	دیوانه	
حرف(ر)					
Rust	روست	*	راست(ف)	راست	
*	رام(ف)	*	رام(ف)	رام	
*	بود(ت)	*	بود(ت)	ران(پا)	
Hayiš-kâ	هییش کا	Ha-korde	هه کورده	راندن	
Ru	رو	rö	ر	راه	
Ruy-ber	روی بر	Dezd	دزد	راهزن	
Gim-ru	گیم رو	Yen-rö	راه کم کرده (سمراه)ینر	راه بودن	
Anderaj-vâz	اندرژواز	Yare	یره	رخت شوی	
Ulâti-šüy	اولاتی شوی	Ölat-šür	آلت شور	رستن (بضم)	
Kây-biyâ	کای بیا	Göy-bere	گی بره	رستن-ریسیدن	
Rešten	رشتن	Riste	ریسته	رفتن	
šiyiyan	شی بی ین	šere	شره	رقص	
Sammâ	سمما	Hüya	هویه	رقصیدن	
< kâ	< کا	< korde	< کورده	رم (بفتح)	
*	رم(ف)	*	رم(ف)	رمیدن	
Ramesten	رمستن	< korde	< کورده	رنج	
*	رنج(ف)	*	آزار(ت)	رنگ	
Rânk	رانک	Rung	رونگ	رنگ برنگ	
< be-rânk	< برانک	< ba-rung	< برونگ		

فا

هر

تا

Rânkâj-vertâ

رانکاژورتا

Bij-râj

بیژراژ

Rânkan

رانکن

✽

تولکی (ت)

ürüş-kâ

اوروش کا

Ruf

روف

Darâ

درا

Rüra

روره

Rüj

روژ

< be-rüj

< بروژ

Rüjan

روژن

Rüjâ

روژا

✽

روزی (ف)

Rüşen

روشن

Vušajyan

ووژین

Rüven

روون

< duq

< دوغ

šiyē

شی به

Dimiye-cura

دیمی به چوره

Rastiyān

رستی بن

Varaj-de

ورژده

Ariš-kâ

اریش کا

Rešta

رشته

✽

ریش (ف)

✽

ریشقند (ت)

Rungey-vereta

رونکی ورته

Rung-Yare

رونک یرده

Rungin

رونکین

Rüvarö

رو ور

üre

رو بیدن-رفتن (بضم) اوره

✽

روح (ف)

Vošd

وو شد

Rüra

روره

Ru

رو

< ba-ru

< به رو

Darša

درجه

Rujâ

روژا

✽

روزی (ف)

Ruj

روژ

< korde

< کورده

Rughan

روغن

< doq

< دوغ

šeranda

شرنده

Dimi-cörö

دیمی چر

Rahesta

رهسته

Röhnesta

رهنسته

Rete

رته

Til, ✽ (ت) تیل، سیجیم

✽

ریش (ف)

✽

ریشقند (ت)

رنگ پریده

رنگ کردن

رنگین

روباه

رو بیدن-رفتن (بضم) اوره

روح

رود-نهر

روده

روز

روز بروز

روزن-درز

روزه

روزی

روشن

روشن کردن

روغن

روغن داغ

رونده

روی گردان

رهاشدن

رها کردن

ریختن

ریسمان

ریش

ریشقند



	تا	هر	فا
Viq	ویغ	☆ (ریشه ف)	ریشه-بیخ
Riq	ریغ	☆ (قوم ت)	ریک-شن
حرف ( ز )			
Zâi	زائی	Zâi	زائو
Zânde	زانده	Zunda	زائید
Zândiyan	زانندی بن	Zunde	زائیدن
Zuq	زوغ	Zag	زاج
Büm	بوم	Büm	زاد بوم
Heynâ	هینا	☆ (نال ه)	زاری
Kalo	کلو	Kalö	زاغ-کلاغ
Zali	زلی	Zalu	زالو
Zunâ	زونا	Zuhnâ	زانو
Zun	زون	Lev'Zuhun	زبان
Yarâ	یرا	☆ (یارا ت)	زخم
Yiyan	یی بن	Yare	زذن
Bij-kâš	بیژکاش	☆ (اکین ت)	زراعت
Makâ	مکا	☆ (مکه ت)	زرت (ذرت)
Zârd	زارد	Zord	زرد
Zârdü	زاردو	Zordo	زرداب
Qasü	غسو	Ghisi	زردالو
Zârdâcüvâ	زارد اچووا	Zordacüva	زورد چووه
Gazir	گزیر	Biyana	زردک
Zarask	زرسک	☆ (زریشک ت)	زرشک
Zirek	زیرک	☆ (زیرینک ت)	زرنک
Zul	زول	☆ (کمور ت)	زغال
Gisâ	گیسا	☆ (بیرچک ت)	زلف
Zalzalâ	زلزلا	☆ (زلزله ف)	زلزله

تا	هر	فا
Zamâston	Zimistun	زمستان
Zami'Bemi	Zami	زمین
		زن
Yan	Yan	زنبور
Müz	Müz	زنبیل
Dara nâ	*	زنجیر
Zinçir	Zinçir	زنگ
Zâng	Zangh	زنگرفتن
Yanfuz	Yan âstare	زود
Zor,Rav	Rav	زور
Zür	*	زورمند
Züren	Zorin	زهر
*	*	زیان
Ziyun	Ziyun	زیبا
širetin	Cök	زیتون
*	*	زیرا
Ay-var	Avi-var	زیر بغل
Kašelen	Gholtughe-bene	
	قولتوقه بنه	
šay	šeyi	زیر پیراهن
Pammun-šâlo	*	زیر شلوار
*	*	زینت
	حرف (ژ)	
Masdaqin	Misdaqin	ژاژ
Darü	*	ژرف
šende	Völö	ژنده

حرف (س)

Andere3su اندرس سو	✽	سورت (ت)	ساب (بسی)
Qamartıyan غمر تی بن		Dürüs-ka دوروس که	ساختن
Sâdâ سادا		Sâda ساده	ساده
Suz سوز	✽	ساز (ف)	ساز
Suzci سوزچی	✽	سازچی (ت)	سازچی
Rustar-be روستر به		Rös-be رس به	سازش
Singir سینگیر		Pöca بچه	ساقی پا
Cüv چوو		šiv شیو	ساقی درخت
Sor سور		Sor سور	سال
Suvâlın سووالین		Sev سو	سایه
Savarâ سورا		Savara سوره	سپهر
Koy کوی		Kevi کوی	سبز
Savza سوزه	✽	کشمش (ف)	سبزه
Savek سوك		Sevek سوك	سویک
Paš پش		Rizari ریزری	سپس
Sevâ سوا		Kapak کپک	سپوس
Terâf تراف	✽	قالین (ت)	ستیز - کافت
✽		Sâxt ساخت	سخت
Sidir سیدیر	✽	سیدر (ت)	سدیر (بکسر)
✽		سر (ف)	سر (بفتح)
Sari-parifiš ساری پری فیش		Sari-parari ساری برری	سرازیر
Göllâ گلا	✽	قورشون (ت)	سرب
Sari-park âno ساری پرکانو		Sari-parbe ساری پر به	سریالا
Sârt سارت		Sord سورد	سورد

تا	هر	فا
Sapij سپیژ	* سرپوش (ف)	سرپوش
âl آل	* قرمز (ف)	سرخ - قرمز
Sarej-duvâ سرژدووا	Sar-döre سردره	سردادن
Saran-qisâ سرن‌غیسا	* سرسم (ت)	سرسم
Tuq توغ	šete-dimi شته‌دیمی	سرشیر
Kekivest ککی‌وست	Usâ.Selfes اوسا، سلفس	سرفه
Kekivesten	Selfeste سلفسته	سرفه‌کردن
ککی‌وستن		
* سرکش (ف)	* سرکش (ت)	سرکش
Dereškâ درشکا	* سطلیل (ت)	سطل
Gelmâ گلما	Xun خون	سفره
Pi پی	Espi اسپی	سفید
Pâ پا	Isbâ ایسبا	سنگ
* سوماخ (ت)	Sumâgh سوماق	سماق
* سمی (ف)	* سمی (بفتح) خوراک سمی (ف)	سمی
üşâ اوشا	Senbel سنبل	سنبل
Sençed سنجد	* ایده (ت)	سنجد
Pâmuy پاموی	Kire کیره	سنجش
Pâmuiyan پاموئی‌ین	«	سنجیدن
Sax,Seq سخ، سغ	Seq سغ	سنگ
Pij-neši پیژنشی	Nešte-pe نشته‌په	سوارشدن
Fijnâ فیژنا	* فیشقا (ت)	سوت
Fijnâiyan فیژنائی‌ین	« Yare یره	سوت‌زدن
Tütak توتک	* نی (ف)	سوتک
Vaşdiyan وشدی‌ین	Vaşda وشد	سوختن
Rüjan روژن	Hena هنه	سوراخ
Lulâ لولا	Zîrnâ زیرنا	سورنا

Dârzen	دارزن	Dürzân	دورزان	سوزن
Kartan-kallâ	کرتن کللا	*	کرتن کله (ت)	سوسمار
Heri	هری	Here	هره	سه (۳)
*	سی (ف)	*	سی (ف)	سی (۳۰)
Siyu	سیو	Süyö	سوی	سیاه
Siv	سیو	Sev	سو	سیب
*	شیش (ت)	*	شیش (ت)	سیخ
Sir	سیر	Sir	سیر	سیر
< .biyâ	« بیا	< here	« بره	سیر شدن
Davâ-heri	دواهری	Doho-heri	دوهوهره	سیزده
*	سل (ت)	*	سل (ت)	سیل
Sinâ	سینا	*	سینه (ف)	سینه
*	سینی (ف)	*	مژمه بی (ت)	سینی
حرف (ش)				
*	شاباش (ف)	*	شاباش (ف)	شاباش
šux	شوخ	*	بوینوز (ت)	شاخ (حیوانات)
Kalla-Yâ	کله یا	< Yare	« بره	شاخ زدن
Gel	گل	*	بوتاق (ت)	شاخه
šu	شو	*	شاد (ف)	شاد
šul	شول	šöl	شل	شال
Sür	سور	*	شام (ف)	شام (خوراک)
Davâ-šâš	دواشاش	Doho-šoš	دوهوشوش	شانزده
šunâ	شونا	šunâ	شونا	شانه
Talâ	تلا	Düš	دوش	شانه (دوش)
šav	شو	šav	شو	شب
Em-šâ	امشا	En-šav	انشو	(امشب)

Zir-šâ	زیرشا	Zir-šav	زیرشو	(دیشب)
Umâ-šâ	اوماشا	âmâra-šav	آماره شو	(شب آینه)
šavi-kalo	شوی کلو	šavi-kölö	شوی کل	شب کلاه
šavnam	شونم	šavnam	شونم	شب‌نم
Pej	پژ	Espej	اسپژ	شپش
Zarb	ضرب	☆	تلمسه (ت)	شباب
Davâ	دوا	☆	دوه (ت)	شتر
šum	شوم	šum	شوم	شخیم
šešten	ششتن	šure	شوره	شستن
šešt-šu	ششت شو	šur	شور	شست شو
šâš	شاش	šoš	شوش	شش
De-si	ده سی	šest	شست	شصت (۶۰)
šafdali	شفدلی	šafdali	شفدلی	شفتالو
šikâr	شیکار	Necir	نچیر	شکار
Sendiyan	سندی‌ین	Sisde	سیسده	شکستن
Siste	سیسته	Sisda	سیسده	شکسته
Ghadâ	قدا	Qad	غد	شکم
Caltuk	چلتوک	Caltuk	چلتوک	شلتوک
šâlo	شالو	šalvör	شلور	شلوار
šemi	شمی	šema	شمه	شما
šemor	شمور	☆	سای (ت)	شمار (بشمر)
šemortiyân	شمورتی‌ین	« korde	« کورده	شمر دن
šenustiyan	شنوستی‌ین	Sönösde	سنسده	شناختن
šenus	شنوس	Senus	سنوس	شناس (امر)
☆	شنبلله (ت)	šunbulla	شو نبولله	شنبلیله
Mastiyan	مستی‌ین	Ošire	اوشیره	شنیدن
šur	شور	Sur	سور	شور

šübi	شوبی	Cizlâx	چیزلاخ	شوربا
Mert	مرت	Merd	مرد	شوهر
šü-še	شوشه	Merde-šere	مرده شره	شوهر رفتن
šâr	شار	šöhr	شهر	شهر
šeîr	شئیر	✽	شیر(ت)	شیر(اسد)
šert	شرت	šet	شت	شیر(لبن)
âghudâ	آقودا	✽	شیره(ت)	شیره
Mat	مت	Bat-šira	بت شیره	شیره غلیظ
✽	شیرین(ف)	✽	شیرین(ت)	شیرین

حرف(ص)

Sâ	سا	Sa	سه	صد
Nâraj-de	نارژده	Nora-yare	نوراندن نوره یره	صدا کردن خواندن نوره یره
Savâ-vist	سواویست	Sove-vist	سووه ویست	صدویست
< de	« ده	< de	« ده	صدودو
< dâ	« دا	< do	« دو	صدوده

حرف(ط)

Tus	توس	Tos	توس	طاس
Hernâ	هرنا	Darca	درجه	طاقچه
Tavif	تویف	Dogul	دوگول	طبل
Par	پر	✽	چیر بیستی(ت)	طپش
Par-kâ	پرکا	✽	چا بالامه(ت)	طپیدن
Külak	کولک	Tifun	تیفون	طوفان
Poço	پوغو	Pöyö	پی	طویلله

حرف(ظ)

Qâb	غاب	Övör	آور	ظرف
Nimurkân	نیمورکان	Nimru	نیمرو	ظاهر

حرف (ع)

âçiz	آچیز	Öçiz	أچیز	عاجز
✽	مرچیمک (ت)	Marçi	مرچی	عدس
Zernây	زرنای	✽	آنقیرمه (ت)	عرعر (خر)
Orâx	اوراخ	Orâx	اوراخ	عرق
Vay	وی	Veyi	وبی	عروس
<	<	<	<	عروسک
Vayrâ	ویرا	Veyra	ویره	عروسی
✽	عطیر (ت)	Cök-gind	چک گیند	عطر
šešnev	ششنو	šesnesta	شسسته	عطسه
šešnevestiyan	ششندوستی یان	šesneste	شسسته	عطسه کردن

Tašim	تشیم	Tašma	تشمه	عطش - تشنگی
Tašima	تشیمه	<	<	عطشان
Çau	چئو	Olâf	اولاف	علاف
âmi	آمی	✽	عمی (ت)	عم - عمو
Mâmâ	ماما	Mâmâ	ماما	عمه
Annab	عناب	✽	عناب (ف)	عناب
Nixdâ	نیخدا	Nixda	نیخده	عنان
Haf-nây	هفنای	Hav-hav	هوهو	عوعو (سگب)
Id	عید	Id	عید	عید

حرف (غ)

Qâz	غاز	Qâz	غاز	غاز
Cümül-miz	چومول میز	Mešde	مشده	غایط (تغوط)

حرف (ف)

Hâyiša	هایشه	çindâ	چیندا	فاحشه
< gari	< گری	< gari	< گری	فاحشگی



Veri	وری	Verete	ورته	فرار-گریز
Viren-šiyē	ویرن شی به	Virlenda-šere	ویرلنده شره	فراموش شدن
Tan'kes	تن، کس	Kîs	کیس	فرج (بسکون راء)
Sâbâsari	سا باسری	Sabux	سبوخ	فردا
Viyantiyan	وی ینتی بن	Vorunde	وورونده	فرستادن
Cü	چو	Cü	چو	فرسخ
Laŋer	لجر	Xasta	خسته	فرسوده
Bij-fireš	بیو فیرش	Horate	هورته	فروختن-فروش
Hirištiyan	هیریشتی بن	«	«	«
ŋiv	چیو	☆	فریاد(ف)	فریاد-چیغ
Vij	ویژ	Vi	وی	فشار
« de	« ده	« da	« ده	فشاردادن
Süpang	سو پنگ	Süpangh	سو پنگ	فلاخن
☆	فیندیخ(ت)	☆	فندق(ف)	فندق
☆	فیل(ف)	☆	فیل(ف)	فیل
			حرف(ق)	
☆	ملاغا(ت)	Mâqâlâ	ماغالا	قاشق
Qâtir	غاطیر	ösdür	أسدور	قاطر
Xâli	خالی	Xâli	خالی	قالی
Gur	گور	Gor	گور	قبر
Bulu	بولو	☆	قد(ف)	قد
Qeron	غرون	Ghîrun	قیرون	قرآن مجید
Qardor	غر دور	Gharden	قردن	قرضدار
Ašânger	اشانگر	☆	قره قات(ت)	قره قات
Savghand	سوقند	Sayvand	سیوند	سه گند
Qošun	غوشون	☆	قشون(ت)	قشون

Qifil	غيفيل	*	قفل(ت)	قفل
Cengil	چنگيل	*	قوللاب(ت)	قلاپ
Qalam	غلم	*	قلم(ف)	قلم
Qalama	غلمه	*	قلمه(ت)	قلمه
Qoş	غوش	Ghoc	قوج	قوج
Zür	زور	Zor	زور	قوه
Bazazuq	بزه زوغ	*	قور باغه(ف)	قور باغه
Merqut	مرغوت	*	كسر(ت)	قيچي
حرف(ك)				
Mar	مر	Mahr	مهر	كابين
Tuvâl-âquz	تووال آغوز	*	قويماخ(ت)	كاجي
Kor	كور	Kör	كر	كار
Kurdâ	كورددا	*	چاقو(ف)	كارد
Kura-qar	كوره غر	Kör-ger	كر گر	كار گر
Tus	توس	Tos	توس	كاسه
Kâšten	كاشتن	Fisde	فيسده	كاشتن
Kuat	كوئت	Kuqât	كوغات	كاغذ
Kâfir	كافير	Kâfir	كافير	كافور
Kakul	ككول	Kakül	ككول	كاكل
Semer	سمر	*	سامان(ت)	كاه
Hesum	هسوم	*	كاهي(ت)	كاهو
Kabuq	كيوغ	Kaböb	كيب	كباب
Kirvit	كيرويت	Kirvit	كيرويت	كبيرت
Kaylik	كيليک	Yaraç	يرج	كبك
Gövar-cin	گورچين	Kafdar	كفدر	كبوتر
İirt	شيرت	şöt	شت	كچ

تا	هر	فا		
Kay-yan	کری بن	Karö-yan	کرین	کدبانو
Keri	کری	Kîrâ	کیرا	کرایه
Halo	هلو	Halu	هلو	کر باس
Kârdan	کاردن	Korde	کورده	کردن
Gazârden	گزاردن	«	«	کردن (گزاردن)
Qersi	قرسی	Kersi	کرسی	کرسی
Kirem	کیرم	✽	کرم (ف)	کرم (بکسر)
Bârâmâ-kirem	باراما کیرم	Ipagi-kermi	ایپگی کرمی	کرم ابریشم
✽	زمی (ت).	✽	زمی (ت)	کشتزار
Kešten	کشتن	Kešde	کشده	کشتن (بضم)
Paragi	پره گی	Kišdi	کیشدی	کشتی «
Kerniyan	کرنی بن	Kinî-(e)	کینی-ه	کشیدن
Mešt	مشت	Doste-miney	دوسته مینی	کف دست
Kovšan	کووشن	✽	کوشن (ت)	کفشن
Kalo	کلو	Kölö	کل	کلاه
Lander	لندر	✽	کبسک (ت)	کلوخ
Vik	ویک	✽	بورک (ت)	کلیه-قلوه
Kešti, ✽	کشتی، کمر (ف)	Kešdi	کشدی	کمر
✽	کونجوت (ت)	Könšöd	کنچد	کنچد
Kel	کل	✽	کوند (ت)	کند (بضم و سکون) کوند (ت)
Kândiyan	کاندی بن	Udunde	اودونده	کندن
Kondâ	کوندا	Kandi	کندی	کندو
Kütü	کوتو	Vede	وده	کوتاه
✽	کیچیک (ت)	Vedek	ودک	کوچک
Kür	کور	Kür	کور	کور

Kirâ	کیرا	Küra	کورده	کوره (آتش)
Dürâ	دورا	✽	کوزه (ف)	کوزه
Küşten	کوشتن	Küsne	کوسنه	کوفتن
Kün	کون	Kün	کون	کون (بضم)
✽	کونه (ت)	✽	کونه (ت)	کونه (تخم مرغ)
Kü	کو	Kü	کو	کوه
Konâ	کونا	Kahna	کهنه	کهن-کهنه
Cemali	چه ملی	Ci-vaxt	چی وخت	کی (بفتح)
Ker	کر	Qend	غند	کیر
Kisâ	کیسا	✽	کیسه (ف)	کیسه
✽	کیک (ف)	Kik	کیک	کیک

حرف (گ)

Gho	قو	Göv	گو	گاو
Magho	مه قو	Mörayö	مره ی	گاو ماده
Uj-vešun	اوژوشون	✽	اریمه (ت)	گذاختن
Viyârdan	ویباردن	Möre	مره	گذاشتن-گذااردن
Par	پر	Pülen	پولن	گرانها
Pari	پری	Püleni	پولنی	گرانیهائی
Ketâ	کتا	Kete	کنه	گر به
✽	گرد (ف)	✽	گرد (ف)	گرد (بکسر)
Câraj-vâr	چارژوار	Coror-de	چورورده	گردانیدن
Câr-voy Cârume	چارووی، چارومه	Cor-âmâre	چورآماره	گردش
Gerd-kâ	گردکا	✽korde	گرد (ف) کورده	گرد کردن
Geri	گری	Giri	گیری	گردن
Viyuz	ویوز	Şaviz	جویز	گردو
< dur	< دور	Şavizi-cü	جویزی چو	درخت گردو

تا	هر	فا		
Vaš	وش	Ahariü	اهرو	گر سنه
Getiyan	کتی بن	Gote	گوته	گرفتن
Vârg	وارگ	Vork	وورك	گرف
Gârm	گارم	Gorm	گورم	گرم
Gerov	گروو	Giro	گیرو	گرو
ânghal	آنقل	*	دوبون (ت)	گره
Vertiyan	ورتی بن	Verete	ورته	گریختن
Beremesten	برمستن	Beramiste	برمیسته	گریه کردن
Berâm	برام	Beram	برم	گریه
Ghaz*	قر، گز (ف)	*	گز (ف)	گز
Yešiyân	یشی بن	Yere	یره	گریدن (بفتح)
Veruštiyan	وروشتی بن	Ö_korde	اکورده	گستردن
Sendiyan	سندی بن	Sisde	سیسده	گنیدن
U-kâ	اوکا	Ö_korde	اکورده	گنیدن
Vuten	ووتن	Öte	ته	گنیدن
Vel	ول	Vel	ول	گان (بضم)
Geli	گلی	Lehm	لهم	گان (بکسر)
âmri	آمری	*	امرود (ف)	گلابی
< dur	دور	Amrudi-cü	امرودی چو	درخت گلابی
Galü ' Xelt	گلو، خلت	Galö	گل	گلو
Loq	لوق	*	کیلیم (ت)	گنیم
Gim	گیم	Yen	ین	گم (بضم)
Gim-biyâ	گیم بیا	Yen-bere	ین بره	گم شدن
Gano-kor	گنو کور	Gönöh-kör	گنه کر	گناهکار
Ghândam	قاندم	Göndom	گوندم	گندم
Büyây	بویای	Gindisda	گیندیسده	گندیده
< biyâ	بیا	Ginde-bere	گینده بره	گندیلوه شدن

تا	هر	فا
Lâl'Lul لال، لول	Löl ل	گنگ - لال
Ghügh قوق	Güg گوگ	گوساله
Pas پس	Pâs پاس	گوسفند
Ghüş قوش	Ghüş قوش	گوش
Ghüjd قوژد	Ghüjd قوژد	گوشت
Ghüş-arastan قوش ارستن	Güş-döre قوش دره	گوش دادن
Ghüş-vârâ قوشوارا	* گوشوارا (ت)	گوشواره
* گوشه (ت)	Ghüşa قوشه	گوشه
Giyâ, Ghiyâ گییا، قییا	Olâf اولاف	گیاه
Kij کیژ	Ghij قیژ	گیج
Gisâ گیسا	* ساچ (ت)	گیسو
Gilus گیلموس	* گیلاس (ف)	گیلاس
	حرف (ل)	
* لاله (ف)	* لاله (ف)	لاله
Kun کون	Muqun موغون	لازه
Löbüt لبوت	Lev لو	لب
Ulât'Ulat اولات، اولت	Ölat ألت	لباس
Nexdâ نخدا	Nîxdâ نیخدا	لبچام
Lîf لیف	Lehef لهف	لبحاف
Lârzâ لارزا	Lorza لورزه	لرزه
Lârzesten لارزستن	Lorzosde لورزوسده	لرزیدن
Lânghesten لانگستن	Lengeste لنگسته	لنگیدن
Lavoša لووشه	Lavöš لهوش	لواش
* لوبیا (ف)	* لوبیه (ت)	لوبیا
Caq چپ	Cerdân چردان	لوج
Laviz لویز	Leh له	له (بکسر)

تا		هر		فا
Laviz-kâ	لويز کا	Leh-korde	له کورده	له کردن
Lum	لوم	❖	لومی (ت)	لیمو
			حرف (م)	
Ami	امی	âmâ	آما	ما
Nanâ	ننا	Dada	دده	مادر
Akâ	اکا	<	<	مادر جان
Muvâ'murâ	مووا، مورا	Möra	مره	ماده
Mâydan	مایدان	Möra-osb	مره اوسب	مادیان
Mur	مور	Mor	مور	مار
Ami-ru	امی رو	âmâ-re	آماره	مارا
Must	موست	Most	موست	ماست
Muš	موش	❖	ماش (ف)	ماش
Mol	مول	Möl	مل	مال
ândra-suvâstan		Mališ-ka	ملیش که	مالیدن
	آندره سوواستن			
Mumin	مومین	❖	ماما (ف)	ماما
Munden	موندن	Munde	مونده	ماندن
Ušmâ	اوشما	Ušma	اوشمه	ماه (آسمانی)
Mu	مو	Mö	م (بضم)	ماه (سال و ماه)
Mulaq	مولغ	Möil	متیل	ماهانه
Mâya	مایه	Moya	مویه	مایه
Qalb	غلب	❖	قپ (ت)	متقلب
Bulâšnâ	بولاشنا	❖	میتکه (ت)	متکا
Ciq	چیغ	❖	تو بوخ (ت)	مچ پا
Bilek	بیلک	❖	بیلک (ت)	مچ دست
Ipi-biyâ	ایپی بیا	Ivâdin-ari	ایوادین اری	مخلوط شدن
Muru	مورو	Mane	منه	مرا

Mert(d)	مرت(د)	Mer d	مرد	مرد
Galâ	گلا	Babak	بيك (چشم)	مردمك (چشم)
Morden	موردن	Morde	مورده	مردن
✽	اردك(ف)	✽	أردك(ت)	مرغابی
Kork	كورك	Kork	كورك	مرغ خانگی
Cimel	چیمیل	Ceman	چمن	مرغزار-چمن
✽	مرمر(ف)	Mörmör	مرمر	مرمر(سنگ)
Tâm	تام	Tâm	تام	مزه
✽	مس(ف)	✽	میس(ت)	مس(فاز)
Manqal	منقل	✽	ملاخ(ت)	معلق
Mufta	موفته	Mefta	مفته	مفت
Mešt	مشت	Miney	مینیی	مشت(بضم)
Kurân	کوران	Kirâ-keš	کیراکش	مکاری
Divesten	دیوستن	✽	سورمه(ت)	مکیدن
Mulcak	مولچک	Mulcak	مولچک	مگس
Cakuga	چکوگه	✽	چکیتکه(ت)	ملخ
Mun	مون	✽	من(ف)	من(متکلم)
Merâ	مرا	✽	مینجیق(ت)	منجوق
Möv	مو	Möv	مو	مو-تاک
Mü	مو	Mü	مو	موی
Mörça	مرجه	Merjana	مرژنه	مورچه
Murâ	مورا	Morâ	مورا	موش
✽	مهربان(ف)	✽	مهربان(ف)	مهربان
Qonâx	قوناخ	✽	قوناخ(ت)	مهمان
Miyun	می یون	Minây	مینایی	میان
✽	میخ(ف)	✽	میخ(ت)	میخ
Maydun	میدون	Meydun	میدون	میدان



تا	هر	فا
Muvâ-pas موواپس	Möra-pas مرهپس	میش
Dük دوک	Mil میل	میله
Müvâ مووا	Müva مووه	میوه

حرف (ن)

Nutâ نوتا	☆ دیرناخ(ت)	ناخن - سم
☆ خسته(ف)	☆ ناخوش(ف)	ناخوش
Kul کول	☆ کال(ت)	نارس
☆ نارینج(ت)	☆ نارنج(ف)	نارنج
Sivâ-dur سیوادور	☆ قراغاش(ت)	نارون
Nuva نووه	☆ گوبک(ت)	ناف
Num نوم	Num نوم	نام
Nun نون	Nun نون	نان
Nu نو	Nâv ناو	ناو
Mey می	Ney نی	نای- نی
Dasâ دسا	Til تیل	نخ
Noxu نوخو	Neher نهر	نخود
☆ نردوان(ت)	Nardevon نردوون	نردبان
Nârem نارم	Normâ نورما	نرم
☆ یان(ت)	Keš کش	نزد
Nez نز	Pürün پورون	نزدیک
Nešunâ نشونا	Nišun نیشون	نشان
Nešundan نشواندن	Nešunde نشونده	نشان‌دن
Nešun-duiyan نشون دوئی‌ین	Nešun-döre نشون‌دره	نشان‌دادن
Nešten نشتن	Nešta نشته	نشستن
Nimi نیمی	Nim نیم	نصف - نیم
Noqu-duiyan نوغو - دوئی‌ین	Coš-döre چوش‌دره	نگاهداشتن

Diyešten	دی‌یشتن	Dovošde	دوووشده	نگاه کردن
Namuj	نموژ	Namöj	نمز	نماز
Namök	نمک	Namök	نمک	نمک
*	وردنه(ت)	*	وردنه(ت)	نورد
Davâ-no	دوانو	Doho-nov	دوهونوو	نوزده
Nešten	نشتن	Növöšde	نوشده	نوشتن
Hârden	هاردن	Yençire	ینجیره	نوشتیدن
çefâ	چفا	*	دیمدیک(ت)	نوک - منقار
Nava	نوه	Nava	نوه	نوه
Niye	نی‌یه	Ci-ni	چی‌نی	نیست
çidâ	چیدا	*	نیزه(ف)	نیزه
Naštar	نشتار	Biz	بیز	نیشتار
üva-rüven	ئووه‌روون	Öva-rüvan	اوه‌روون	نیمرو(خوراک)
Hix	ایلخ	*	ایلخ(ت)	نیم گرم

حرف(و)

*	وادار(ف)	*	وادار(ف)	وادار
Dimari-gin	دیمری‌کین	Dimari	دیمری	واژگون
Veja	وژا	*	قاریش(ت)	وجب
Umost	اوموست	Pundâmist	پوندامیست	ورم-آماس
Umosten	اوموستن	Pundâmiste	پوندامیسته	ورم کردن
Vuyiyan	ووی‌ین	Huya-korde	هویه‌کورده	وزیدن
Varduvan	وردوون	Sest-korde	سست	ول کردن
Verân	وران	Völö	ول	ویران
Verâna	ورانه	<	<	ویرانه

## حرف (ه)

Havân	هوان	Havag	هوک	هاون
☆	هراسان (ف)	☆	هاراسان (ت)	هراسان
☆	هرزه (ف)	Harzi	هرزی	هرزه
âstâ	آستا	Osdâ	اوسدا	هسته (دانه)
☆	هل (ف)	☆	هل (ف)	هل (بکسر)
Hüli	هولی	Hüli	هولی	هلو
☆	همان (ف)	Hamun	همون	همان
Bahmân	بهمان	Bahmân	بهمان	(بهمان)
Ezen	اذن	Ençür	انچور	همچنین
Yey-cand	بی چند	Hamma	همه	همه
Hamaša	همشه	Hamiša	همیشه	همیشه
Havu	هوو	Havö	هو	هوا
Hüš	هوش	Hüš	هوش	هوش
Hîc	هیچ	Hîc	هیچ	هیچ
Izem	ایزم	Izem	ایزم	هیزم

## حرف (ی)

Hüvâr-be	هوواربه	Huya-bere	هویه بره	یاد گرفتن
Kakul	ککول	☆	یال (ف)	یال
Kakulin	ککولین	Yâlin	یالین	یالدار
☆	یتیم (ف)	☆	یتیم (ف)	یتیم
Bistiye	بیستی بن	Buz-bere	بوز بره	یخ زدن
Curen-dei	چورن دئی	Cöyri-ivey	چیری ئی وی	یک چهارم
Yonça	یونجا	☆	یونجه (ف)	یونجه



اعداد اصلی

لهجه‌های تاتی وهرزنی

تا		هر		فا
Í	ای	I	ای	يك
De	ده	De	ده	دو
Heri	هری	Here	هره	سه
Cu	چو	Cö	چ	چهار
Pinç	پینچ	Pinç	پینچ	پنج
šâš	شاش	šoš	شوش	شش
Hoft	هوفت	Hoft	هوفت	هفت
Hašt	هشت	Hašt	هشت	هشت
Nov	نوو	Nov	نوو	نه
Dâ	دا	Doh	دوه	ده
Davâ-i	دوایی	Doho-i	دوهوئی	یازده
< de	دوا ده	Dozde	دوزده	دوازده
		Doho-de	دوهوده	<
< heri	< هری	Doho.-here	دوهوهره	سیزده
< cu	< چو	Cörda	چرده	چهارده
< pinç	< پینچ	Puzda	پوزده	پانزده
		Doho-pinç	دوهوپینچ	<
< šâš	< شاش	Doho.-šoš	دوهوشوش	شانزده
< hoft	< هوفت	Doho-hoft	دوهوهوفت	هفده
< hašt	< هشت	Hajda	هژده	هجده
< nov	< نوو	Doho-nov	دوهونوو	نوزده

Vist	ویست	Vist	ویست	بیست
Viste-i	ویسته‌ئی	Visto-i	ویستوئی	بیست و یک
< de	ویسته ده	< de	ده	بیست و دو
< heri	« هری	< here	« هره	بیست و سه
< hašt	« هشت	< hašt	« هشت	بیست و هشت
< nov	« نوو	< nov	« نوو	بیست و نه
Si	سی	Si	سی	سی
Sie-i	سیه‌ئی	Siyo-i	سی‌یوئی	سی و یک
< de	« ده	Siyo-de	سی‌یو‌ده	سی و دو
Cel	چل	Cel	چل	چهل
Cele-i	چله‌ئی	Celo-i	چلوئی	چهل و یک
< de	چله‌ده	Cel-de	چل‌ده	چهل و دو
< nov	چله‌نوو	Cel-nov	چل‌نوو	چهل و نه
Pinço	پینچو	Pinčev	پینچو	پنجاه
Pinčoe-i	پینچوئه‌ئی	Pinčev-i	پینچوئی	پنجاه و یک
< de	پینچوئه‌ده	< de	پینچو‌ده	پنجاه و دو
< nov	پینچوئه‌نوو	< nov	پینچو‌نوو	پنجاه و نه
De-si	ده‌سی	šest	شست	شصت
De-sie-i	ده‌سیه‌ئی	< i	شست‌ئی	شصت و یک
< de	« ده	< de	« ده	شصت و دو
< nov	« نوو	< nov	« نوو	شصت و نه
Pinço-re-vist		Haftö	هفت (بضم ت)	هفتاد
	پینچوره‌ویست			
Pinço-re-viste-i		Haftö-i	هفت‌ئی	هفتاد و یک
	پینچوره‌ویسته‌ئی			
Pinço-re-si	پینچوره‌سی	Haštö	هشت (بضم ت)	هشتاد

تا	هر	فا
Pinço-re-cel	Soyri-doh-kim	نود
پینچوره چل	سویری دوه کیم	
Sâ	Sa'Soyr	صد
سا	سه، سویر	
De-sâ	De-sa	دویست
ده سا	ده سه	
Heri-sâ	De-soyr	<
هری سا	ده سویر	
	Here-sa	سیصد
	هره سه	
	< soyr	<
	هره سویر	
Hazo	Hazo	هزار
هزو	هزو	
De-hazo	De-hazo	دو هزار
دههزو	دههزو	
Dâ <	Doh <	ده هزار
داهزو	دوههزو	
Si <	Si <	سی هزار
سیهزو	سیهزو	
Sâ <	Soyr <	صد هزار
سازهزو	سویرهزو	
Heri-sâ-hazo	Here-soyr-hazo	سیصد هزار
هری سازهزو	هره سویرهزو	
Hazo-hazo	Hazo-hazo	میلیون
هزهو هزهو	هزهو هزهو	

پایان واژه‌ها



# گفتار سوم

## فصل اول

### دستور لهجه تاتی

#### اسم

مذکر و مؤنث - در لهجه تاتی (مانند زبان فارسی دری) فرقی بین مذکر و مؤنث وجود ندارد، و علامت مشخصه‌ای هم نیست که مذکر بودن و یا مؤنث بودن اسمی را برساند، و فقط از مفهوم اسامی حیوانات میتوان بجنس آنها پی برد مانند: (زن = بن)، (مرد = مرت) - (گاو = قو)، (گاو ماده = مه قو)

**مفرد و مثنی و جمع** - در اینخصوص نیز لهجه تاتی مانند زبان فارسی دری است، یعنی فقط مفرد و جمع در آن وجود دارد، و (برخلاف زبان عربی) اسمی که بر دو یا بیشتر دلالت کند جمع نامیده میشود.

**مطابقت اسم با صفت** (در مؤنث و مذکر و مفرد و جمع) - چون در لهجه تاتی فرقی بین اسم مؤنث و مذکر موجود نیست، لذا تفاوتی نیز میان صفات آنها وجود ندارد، مانند: (مرد خوب = چو کامرت)، (زن خوب = چو کاین)، چنانکه ملاحظه میشود صفت قبل از موصوف آمده، و در ترکی آذری نیز صفت همیشه قبل از موصوف آورده میشود.

در تاتی مانند فارسی صفت همواره مفرد است خواه موصوفش مفرد باشد و خواه جمع مانند: (مرد خوب = چو کامرت)، (مردان خوب = چو کا-مردندی).

**مطابقت اسم با فعل** - اسم با فعل خود در افراد و جمع مطابقت میکنند: (من خوردم = مون هاردم-ی)، (ما خوردیم = امی هاردمون-ی) (۱).

(۱) علامت (ة) بجای فتحه و علامت (ی) بجای کسره بکار برده شده است.

**علامت جمع** - علامت جمع در این لهجه (ندیه - نون ساکن و دال مکسور):

(nde) است که با آخر اسم میافزایند، اگر آخرین حرف اسم حر که یا حرف با صدائی باشد فقط (نون ساکن و دال مکسور) با آخر آن اضافه میشود مانند: (کینا = دختر)، (کینا - ندیه = دختران) و اگر آخرین حرف اسم بی صدا باشد، نخست (کسره) یا (یاء ماقبل مکسور) ی اضافه نموده سپس علامت جمع را بدان میافزایند مانند: (ین = زن)، (ینیندیه = زنان)

**علامت تصغیر** - در این لهجه علامت تصغیر مخصوصی وجود ندارد فقط با آوردن کلمه (گوده Güda = کوچک) با اول اسم آنرا مصغر میکنند، مانند: (مرد = مرت)، (مردک = گوده مرت)

**علامت نسبت** - علامت نسبت، کلمه (ایژ - بکسراول: ij) است که برای منسوب ساختن اسمی با آخر آن افزوده میشود، مانند: (تهرانی = تهرانیژ، تبریزی = توریزیژ، مرندی = مرندیژ، یزدی = یزدیژ)

**علامت اسم فاعل** - علامت اسم فاعل (أندة - anda) بفتح همزه و دال) است و اگر بخواهند از مصدری اسم فاعل بنا کنند، نخست سوم شخص مفرد از فعل ماضی مطلق آنرا برداشته حرکه آخرین حرف آنرا حذف می نمایند و سپس حرف (أندة - بسکون نون) را بدان میافزایند، مانند: (دانستن = ذونستن)، (دانست = ذونستیه)، (داننده = ذونستنده).

**بنای اسم مفعول** - علامت اسم مفعول (آ - بصدای الف = â) است که پس از حذف حرکه آخرین حرف سوم شخص مفرد از فعل ماضی مطلق با آخر آن افزوده میشود، مانند: (হারدی = خورد)، (هاردا = خورده شده).  
**بسیط و مرکب** - اسامی موجود در لهجه تاتی بعضی بسیط و ساده و برخی مرکبند.

ساده مانند: (وارک = گرگ)، (کینا = دختر).

مرکب مانند: (بور - شه = آمدوشد). (باغبان = باغبان).

## کنایه

**ضمیر** - ضمیر بردو قسم است: متصل و منفصل.

**ضمیر متصل** - ضمائر متصل لهجه تاتی مانند زبان فارسی یا با آخر اسم و یا با آخر فعل متصل میشوند، ضمائر متصلی که با آخر اسم آورده میشوند



عبارتند از :

âsp-am	آسپ-م	اسب-م
< - a	آسپ-ة	اسب-ت
< -aj	آسپ-ژ	اسب-ش
< -mon	آسپ-مون	اسب-مان
< -on	آسپ-ون	اسب-تان
< -šon	آسپ-شون	اسب-شان

ضمائر متصل بفعل در مبحث فعل خواهد آمد .

ضمیر منفصل - ضمائر منفصل نیز مانند فارسی دو نوعند، نوع اول آنهایی که قبل از فعل میآیند، و نوع دوم آنهایی که مضاف الیه اسمی واقع میشوند.

نوع اول:

Mun-yame	مون-یه؟	من-زدم
Te-yaye	ت-یه؟	تو-زدی
Ava-yašc	اوة-یشه؟ (۱)	او-زد
Ami-yamune	امی-یون-یه؟	ما-زدیم
šemi-yayune	شمی-یون-یه؟	شما-زدید
Avun-yašune (۲)	اؤون-یشون-یه؟	ایشان-زدند

نوع دوم :

Ceman âsp	چمن-آسپ	اسب من
Te <	ت- <	اسب تو
Cayâ <	چیا <	اسب او
Cami <	چی <	اسب ما
šemi <	شمی <	اسب شما
Cavun <	چوون <	اسب ایشان

حرف (ج) در دوم شخص مفرد و جمع بمناسبت قریب المخرج بودن با (ت،ش) حذف شده است و همان معنی (از، از، هیچ، اج) را دارد.  
ضمیر مشترک - ضمیر مشترک در لهجه تاتی مانند سایر لهجه های باقیمانده آذری کلمه (هیشتون Hišton) است.

۲، ۱ بجای اوة Ava و از آ، و بجای اؤون Avun و از آyun نیز بکار برده میشود

من خود زدم	مون هیشتون یه-؟
تو خود زدی	ته-؟ هیشتون ییه-؟
او خود زد	اوه هیشتون- یشه
ما خود زدیم	امی هیشتون یه مونه-؟
شما خود زدید	شمی هیشتون یی مونه-؟
ایشان خود زدند	اؤون هیشتون یش مونه-؟

**مبهمات** - استعمال مبهمات در لهجه تاتی مانند فارسی متداول است، مانند: (این و آن = آوه- امه، هیچ کدام = هیش کروم Hiš-karom و غیره. **استفهام** - در این قسمت هم عیناً مانند فارسی است: (چه چیز = چه چی؟) (که = کی؟ ki؟)، (کدام = کروم؟)، (کجا = کۆ نگۆ؟ Küngü)، (چطور = چه-؟ لن؟) ... و غیره.

**حالات اسم** - حالات چهارگانه اسم در لهجه تاتی عبارتند از:

۱- **حالت فاعلی** - مانند (علی آمد = علی اوما Ali umâ)، (خدا-

میدانند = خنوون به- ذونسته-؟ .

۲- **حالت مفعولی: الف** - «مفعول صریح»:

(تو کتاب را خریدی = ته-؟ کتبه-؟ تة Te ketebe ta ) .

ب- «مفعول غیر صریح»: (میز را از تخته میسازند = میزه تختندة عمر دیشینده).

۳- **حالت اضافی** - در لهجه تاتی (مانند ترکی آذری) برخلاف زبان

فارسی همیشه مضاف الیه را مقدم بر مضاف میآورند، مانند: (باغ سیب = شیوی

باغ) و علامت اضافه یائی (ماقبل مکسور) است که بآخر مضاف الیه میافزایند،

مانند: (برگ درخت = دور-ی لیوة)، (علی برادر حسین = علی حسین-ی پرووا)

۴- **حالات ندا** - مانند: (خدایا = یا خنوو)، (ای برادر = آی پرو) .

علامت نداسه حرف (یا ای، ây، ay) است که قبل از اسم آورده میشوند،

اسم اشاره - مانند (این اسب = ام آسپ، آن مرد = اة مرت) .

### صفت

در لهجه تاتی همواره صفت قبل از موصوف آورده میشود و اقسام آن

۱- حرف (و) بصدای (i) بکار برده شده است .

عبارتنداز:

- ۱- صفت مطلق - مانند: (خوب = چوك، چوكه)، (زن خوب = چوكاين).
- ۲- صفت تفضیلی - علامت آن (غی qay) است که باول صفت مطلق آورده میشود: (زیباتر = غی چوكه)، (زن زیباتر = غی چوكاين)
- ۳- صفت عالی - علامت آن (پرغین parqayan) است که باول صفت مطلق افزوده میشود: (خوبترین زنان = پرغین چوكاين).
- حالات سه گانه صفت : الف - حالت وصفی مانند: (گلستان باغ خوبی است = گلستان چوكا باغه).
- ب- حالت قیدی: (توتاتی را خوب میدانم = تیشه تاتی چوك به ذونسته).
- ج- حالت مسندی مانند: (این کتاب خوب است = ام کتب چوكه).

## عدد

- ۱- اعداد اصلی - مانند: (ای = يك، دیه = دو، هری = سه، ... الخ).
- یادآوری - اعداد اصلی لهجه تاتی مانند سایر لهجه های محلی ایران اشاری است، شماره های از يك تاده همچین بیست، سی، چهل، پنجاه، صد و هزار هر کدام برای خود لغت مخصوصی دارند. برای خواندن شماره های یازده تا نوزده نخست کلمه (دوا) و سپس معادل تاتی آحاد مانند: دوا می، دوا دیه (کسره = e) ای با آخر عشرات می افزایند: (ویسته می = بیست و يك)، (سیه دیه = سی و دو) (چله هری = چهل و سه)، (پینجو می = چو = پنجاه و چهار) ... نا گفته نماند که شصت را دیه سی (دوتاسی)، هفتاد را پینجو ری و بیست (پنجاه بعلاوه بیست)، هشتاد را پینجو ری سی (پنجاه بعلاوه سی)، نود را پینجو ری چل (پنجاه بعلاوه چهل) میگویند.

برای پیوستن مآت بعشرات و آحاد نخست بجای سا (صد) سوا گفته سپس دهها و یکها را ذکر میکنند مانند: (سوا بیست = صد و بیست) و برای پیوستن هزارها بصدها و دهها و یکها با آخر هزار (هزار) کسره ای اضافه مینمایند مانند: (هز و می سا = هزار و صد).

۴- اعداد ترتیبی - علامت مخصوصی ندارند و مانند اعداد اصلی تلفظ میشوند: (ای = یکم، هری = سوم، .. الخ)

۴- اعداد توزیعی - مانند فارسی دومرتبه تکرار میشوند مانند: (ای ای = یک یک ، چو چو = چهار چهار ....)

۴- اعداد کسری - برای خواندن اعداد کسری نخست مخرج تلفظ و سپس بآخر آن (انده - بکسر همزه و دال) اضافه و بعد صورت خوانده می شود، مانند: (یک چهارم = چورنده ئی )

تذکر - معدود همیشه پس از عدد می آید، و مانند فارسی و ترکی آذری همواره مفرد است: (دو کتاب = دی - کتب)، (صد اسب = سا - آسب) .

### قید

قیود مشهور عبارتند از:

۱- قید زمان: ناگاه = ایویندا Ivindâ، هنوز = هله، امروز = امرو، دیروز = زیر.

۲- قید مکان: اینجا = امگن Emgü، پائین = یرسه Yarsa.

۳- قید مقدار: زیاد = غی، کم = کامب.

۴- قید کیفیت: بد = غیرخ، خوب = چوکه - چوک، کج = شت et شور، هموار = هور Hur... الخ

۵- قید تصدیق: بی شک = وی شک Višak، بی حرف = وی غیسا.

۶- قید نفی: بهیچوجه = هیش دیمی بن، Hiš-dimiyān ...

۷- قید ترتیب: (نخست = انزل)، (دسته دسته = داستا داستا - Dâstâ dâstâ)

۸- قید حالت: (نشسته = نشتا Neštâ)، (خواییده = هتا Hetâ)، (ایستاده = ونداردا Vendârdâ) .

### شبه جمله

شبه جمله هائیکه در لهجه تاتی مصطلحند تقریباً همانهایند که در زبان فارسی دری متداول میباشند، مانند: (وای - آه - به - به - اوه - افسوس - آفرین - .... وغیره).

(وای وای چه بسم آمد = وای وای چه او ما بسم)، (به به هو او خوبست = به به هوون چو کة).

## حرف

در لهجه تاتی بجای باء زینت هم به وهم (بیژ) استعمال میشود، یعنی در فعل مضارع (به) و در سائر افعال (بیژ) بکار برده میشود مانند: شاید تو بدانی = شاید تشه به ذونسته، و حسن را بزَن = حسنه بیژین.

باء اضافه نیز بندرت بکار برده میشود مانند: (چه بسم آمد = چه او ما بسم). و بجای باء اضافه و راء مفعول صریح معمولاً کسره ای بآخر اسم افزوده میشود مانند: (کتاب را بده = کتبه بیژیه) بجای (از) یا حرف (کؤ - kü) و یا حرف (ندة nda) بآخر اسم مفعول غیر صریح میافزایند، و اگر آخر آن اسم (ن) باشد فقط (دة) اضافه میکنند، مانند: (کتنا بر از علی بگیر = کتبه علی کؤ گئی) یا (علی از تهران آمد = علی تهران دة او ما).

حروف ربط و عطف - حرفهای (و، یا، اگر... غیره) عیناً در لهجه

تاتی مصطلحند.

حروف اسناد یار وابط - عبارتند از: (ام = am، اش = aš، اة = a،

ایم = im، ای = i، انده = ande، مانند:

من - پهلوان - ام      مون - پلوان - ام

تو - « - ای      تیه - « - اش

او - « - است      اوة - « - اة

ما - « - ایم      امی - « - ایم

شما - « - اید      شمی - « - ای

ایشان - « - اند      اوون - « - انده

حروف استفهام و ندا - در مبحث اسم ذکر شد.

## فعل

مطابقت فعل و فاعل - در لهجه تاتی فعل در افراد و جمع با فاعل مطابقت

میکند.

اصل فعل - افعال لهجه تاتی دواصل دارند: اصل اول (سوم شخص

مفرد فعل ماضی مطلق)، اصل دوم (دوم شخص مفرد فعل امر).  
**مصدری-** با افزودن علامت مصدری با آخر اصل اول فعل (پس از حذف کسره آخر آن) حاصل میشود؛ و علامت مصدری در لهجه کنونی تاتی چهار است:

۱- ای-ین- **iyān** ( بکسر اول ، فتح ثالث، سکون ثانی و رابع )  
 مانند: (دوش-ی-ین = دوشیدن)، (ویند-ی-ین = دیدن).

۲- ین- **yan** (بفتح اول و سکون ثانی) مانند: (چنی-ین- **Ceni-yan** = چیدن)، (بری-ین = بریدن).

۳- آن- **an** (ن ساکن ماقبل مفتوح) مانند: (هارد-ن = خوردن)، (وندارد-ن = **Vendârd-an** = ایستادن)، (پرست-ن = پریدن).

۴- ین- **en** (ن ساکن ماقبل مکسور) مانند: (ذونست-ن = دانستن)، (گزاردن = **Gazârd-en** = انجام دادن)، (رشت-ن = رسیدن ورشتن)، (ووت-ن = گفتن).

**یادآوری-** غالباً مصدری که با (ی-ین **iyān**) ختم شده اند، مختوم به

(**en**) نیز تلفظ میشوند مانند:

Vut-en	یا	ووت-ن	گفتن
< iyan		< ی-ین	<
Nešt-en		نشت-ن	نشستن
< iyan		< ی-ین	<
Serest-en		سرست-ن	خندیدن
< iyan		< ی-ین	<
Dörist-en		دریست-ن	درویدن
< iyan		< ی-ین	<

و این خود نشان میدهد که علامت مصدری واقعی در اصل لهجه تاتی فقط (**en**) بوده، و تحریف و کشش تلفظ عوام آنها را بصورت (ی-ین **iyān**) در آورده است، و در مصادر مختوم به (ین **yan**) نیز چون حرف آخر اصل فعل (ای **i**) یا حرف باصدای دیگر بوده موقع بیوستن بفتحه (a) علامت مصدری، صدای (ی **y**) ایجاد شده است. مانند: بریدن = **Beri-y-an**.

خریدن = تی یین Ti-y-an .

اقسام مصدر - مصادر لهجه تاتی دونوعند: اصلی وجعلی؛ مصادر اصلی نیز بردو قسمند: بسیط و مرکب.

مصدر بسیط-مانند: (گت-ی یین : گرفتن و پیوستن)، (لارزست-ن : لرزیدن) .

مصدر مرکب-مانند: (هرد کردن : خرد کردن) ؛ (هشک کردن : خشک کردن) .

مصادر جعلی - نیز بردو قسمند یا سوم شخص مفرد ماضی مطلق یکی از افعال ترکیبی آذری را بصورت وصفی در آورده بآخر آن علامت مصدری تاتی افزوده اند، چون: (آخیش-ن : جاری شدن) (۱) و یا بجای علامت مصدری تاتی مصدر فعل (کاردن : کردن) و (بی یین : بودن) و یادوم شخص مفرد فعل امر این دو مصدر را اضافه کرده اند، مانند: (دادمیش کاردن : چشیدن) (اللشمیش بی یین : کوشیدن) .

نمونه ای چند از مصادر اصلی بسیط با ذکر اصلهای دو سه تایی فعل:

مصدر فارسی	مصدر تاتی	دوم شخص مفرد امر	سوم شخص مفرد ماضی مطلق
گفتن	ووت-ن	بیژ-ووژ (۲)	ووتیه (ووتچه) (۳)
گزیدن	وژینی-ین (۴)	« وژین	وژینش- (۵)

۱- نظیر این عمل در پهلوی و فارسی دری نیز انجام گرفته یعنی در زبان پهلوی بآخر فعل سرباهی علامت مصدری پهلوی اضافه شده مانند : (زکلتون-تن : کشتن) و در فارسی دری بآخر فعل عربی و ترکی علامت مصدری فارسی دری افزوده شده است مانند: (فهم-یدن : دریافتن)، (طلب-یدن : خواستن) (قاپ-یدن : ربودن)، (چاپ-یدن : تالان دادن) .

۲- (بیژ) بجای باء زینت باول تمام صیغه های فعل امر آورده میشود

۳- در تمام مصدری که حرف ماقبل علامت مصدری (ت) یا (د) است

در سوم شخص مفرد و جمع آن (ت) به (ج) مبدل میشود و این تعریف یا تغییر صوت فقط مخصوص لهجه دیزمار است، نگارنده باوجود تذکر مطلب باز برای سهولت فهم و درک تغییرات فعل هر دو نوع صحیح و ه حرف رادرج نمود.

۴- از گزیدن ejiniyan اسم مصدر بصورت (وژن) بفتح ژ آمده است.

۵- افعالیکه علامت مصدری آنها (ین) و حرف ماقبل علامت مصدری

بیا بدل از یک حرف باصدا باشد در سوم شخص مفرد و جمع ماضی مطلق به آخر آنها (ش) افزوده میشود .

مصدر فارسی	مصدر تاتی	دوم شخص مفر داهر	سوم شخص مفر دماضی مطلق
دیدن	ویند-ی-ین	بیژ- وین	ویندیه ( وینچه )
دانستن	ذونست-ن	« ذون	ذونسته ( ذونسچه )
خوردن	هارد-ن	« فا (۱) فار	هاردیه ( هارچه )
رفتن	شی-ی-ین	« شه	شی-یه
آمدن	اوم-ی-ین	« بوره (۲)	اوما
انجام دادن	گزارد-ن	« گزور	گزاردیه ( گزارچه )
شنیدن	مست-ی-ین	« مس (۳)	مستیه ( مسچه )
کردن	کارد-ن	« کا، کار	کاردیه ( کارچه )
نشستن	نشت-ن	« نشین	نشتیه ( نشچه )
کندن	کاند-ی-ین	« کان	کاندیه ( کانچه )
پریدن	پرست-ن	« پر (۴)	پرستیه ( پرسچه )
تراشیدن	توشد-ی-ین	« توش	توشدیه ( توشچه )
ایستادن	وندارد-ن	« ونده	ونداردیه ( وندارچه )
رهاشدن	رست-ی-ین	« ری (۵)	رستیه ( رسچه )
جستن-طلب	نوست-ی-ین	« نو (۶) نو (۷)	نوستیه ( نوسچه )
جهیدن	واشت-ی-ین (۸)	« واز (۹)	واشتیه ( واشچه )
جوشیدن	گلست-ی-ین	« گل (۱۰)	گلستیه ( گلسچه )
گرفتن	گت-ی-ین	« گتی	گتیه ( گچه )

۱-۲ مصدر خوردن و آمدن در لهجه تاتی هر يك دارای دو ریشه

جدا گانه می باشد.

۳- بفتح م

۴- بکسر پ

۵- بفتح ر، و سکون ی ( بدل از ه ) .

۶- Navastiyān

۷- بفتح ن

۸- Vāstiyān

۹- هنوز کلمه ( واز ) در ترکی آذری بهمین معنی مصطلح است، میگویند:

« بواشدن واز گچ » یعنی از روی این کار بیر؛ این کار را ندیده بگیر؛ و در آن دخالتی مکن.

۱۰- بکسر ک



## صرف أفعال

ماضی مطلق از: کردن = کارد - ن

من کردم = مون کارد - م-؟

تو کردی = ت-؟ کارد - ی-؟

او کرد = أوة کارد - ؟ ( کارچه؟ )

ما کردیم = امی کارد - مون-؟

شما کردید = شمی کارد-ین-؟

ایشان کردند = أوون کارد- ون-؟ (کارچون-؟)

ماضی مطلق از: خوردن = هارد - ن >

من خوردم = مون هارد - م-؟

تو خوردی = ت-؟ < ی-؟

او خورد = أوة < ؟ ( هارچه؟ )

ما خوردیم = امی < مون-؟

شما خوردید = شمی < ین-؟

ایشان خوردند = أوون < ون-؟ (هارچون-؟)

همچنانکه ملاحظه میشود برای صرف فعل ماضی مطلق از يك مصدر

( مانند: کردن و غیره ) در تمام صیغه‌ها نخست ضمیر واصل اول فعل یعنی

( سوم شخص مفرد ماضی مطلق) را بدون تلفظ کسره آخر آن ذکر می‌کنند،

و سپس:

بآخر اول شخص مفرد ( م-؟ = ame ) میافزایند

> < دوم شخص > ( ی-؟ = iye )

> < سوم شخص > ( ؟ = e )

> < اول شخص جمع > ( مون-؟ = mune )

> < دوم شخص > ( ین-؟ = ine )

> < سوم شخص > ( ون-؟ = une )

## ماضی استمراری از : کردن = کارد - ن

من میکردم = مون - بی- - کارد- - بین-  
تو میکردی = تی- - بی- - کارد- - بیش-  
او میکرد = اوة - < - < - بی-  
ما میکردیم = امی - < - < - بین-  
شما میکردید = شمی - < - < - بی- ( بشد یاء دوم )  
ایشان میکردند = اوون - < - < - بین-

## ماضی استمراری از : خوردن = هارد - ن

من میخوردم = مون - بی- - هارد- - بین-  
تو میخوردی = تی- - > - > - بیش-  
او میخورد = اوة - > - > - بی-  
ما میخوردیم = امی - > - > - بین-  
شما میخوردید = شمی - > - > - بی- ( بشد یاء دوم )  
ایشان میخوردند = اوون - > - > - بین-

چنانکه ملاحظه می شود در لهجه تاتی برای بنای ماضی استمراری از

يك مصدر ، در تمام صیغه ها نخست ضمیر و سپس بترتیب ( بء مكسور ) و اصل اول فعل را میآورند و بعد :

بآخر اول شخص مفرد ( بین- ، bine ) میافزایند

- > دوم شخص ( بیش- ، biše )
- > سوم شخص ( بی- ، biye )
- > اول شخص جمع ( بین- ، binebe )
- > دوم شخص ( بی- ، biyye )
- > سوم شخص ( بین- ، binde )

## ماضی نقلی و بعید از : کردن = کارد - ن

من کرده ام = مون - کارد - م - بی-  
تو کرده ای = تی- - کارد - ة - بی-

مصدر فارسی	مصدر تائی	دوم شخص مفر دامر	سوم شخص مفر دماضی مطلق
چکیدن	چلست-ی-ین (۱)	بیژ چلس	چلستیه (چلسچیه)
خندیدن	سرست-ن	« سر (۲)	سرستیه (سر سچیه)
دادن	دوئی-ین	« دی	دوشیه
دویدن	ورت-ی-ین	« ور	ورتیه (ورچیه)
رشتن	رشت-ن	« ریس	رشتیه (رشچیه)
خریدن	تی-ین	« تا	تاشیه
بریدن	بری-ین	« بر (۳)	بریشیه
سرفه کردن	ککیوست-ن	« ککو (۴)	ککیوستیه (ککی وسچیه)
نشاندن	نشوند-ن	« نشون	نشوندیه (نشونچیه)
گذاشتن	ویبارد-ن	« وییر	ویباردیه (ویبارچیه)
گذرانیدن	ویورنی-ین (۵)	« ویورن	وییر نوشیه
کشیدن	کرنی-ین	« کرن	کرنیشیه
چیدن	چنی-ین (۶)	« چن (۷)	چنیشیه
درویدن	دریست-ی-ین	« در (۸)	دریستیه (دریسچیه)
لرزیدن	لارزست-ی-ین	« لارز	لارزستیه (لارزسچیه)
شدن	بی-ین (۹)	« بی ، بیا	بی-یه

نمونه‌ای چند از مصادر اصلی مرکب:

مصدر فارسی	مصدر تائی	مصدر تائی
آباد کردن	ابود-کردن	یا ابود-کا
خراب «	خروب «	« خروب « (۱۰)
پر (بضم) «	پور «	« پور «

Calastiyan -۱

بکسر اول -۲

بکسر ب -۳

بکسر اول و تائی -۴

Viyurniyan -۵

Ceniyan -۶

بکسر ج . -۷

بضم د . -۸

Xarub-kâ-۱۰ Biyan -۹

مصدر فارسی	مصدر تاتی	مصدر تاتی
خرد کردن	خرد کردن	خرد کردن (۱)
خشک	خشک	خشک
سرد	سارد	سارد
درست	روست	روست
دهنده	گودر	گودر (۲)
باز کردن	او	او
ریختن	اریش	اریش
خیر کردن	همیر اورستی بن	— (۳)
فریاد زدن	غیما بی بن	غیما (۴) بن
خبر دادن	خبر دوئی بن	خبرد
مژده دادن	مژده	مژده دیه

چنانکه ملاحظه میشود در لهجه تاتی برای بنای مصدر اصلی مرکب  
 بآخر اسم یکی از مصادر اصلی بسیط یا دوم شخص مفرد فعل امر (از مصدر  
 اصلی بسیط) افزوده میشود. و موقع صرف هم صورت اسم ثابت می ماند و فقط آخر  
 مصدر تغییر شکل پیدا میکند.

### نمونه‌ای چند از مصادر جعلی :

مصدر فارسی	مصدر ترکی آذری	مصدر جعلی تاتی
جاری شدن	آخماخ	آخمیش-ن
کوشیدن، کوشا بودن	اللشماخ	اللشمیش- بی بن، اللشمیش- بی
چشیدن	دادماخ	دادمیش- کردن، دادمیش- کا
دوست داشتن	سوماخ	سومیش- کردن، سومیش- کا
رنجاندن	اینجیتماخ	اینجیتمیش- کردن، اینجیتمیش- کا

۱- Herd-kâ

۲- گگیزکا و گودرکا Godar-kâ هر دو به معنی دهنده کردن است.

۳- Hamir-uristiyan

۴- Qiyâ در لهجه ترکی آذری قیها Ghihâ است.

او کرده است = أوة - كارد - ژ - بییه  
 ما کرده ایم = امی - كارد - مون - بییه  
 شما کرده اید = شمی - كارد - یون - بییه  
 ایشان کرده اند = اوون - كارد - شون - بییه

### ماضی نقلی و بعید از : خوردن = هاردن

من خورده ام = مون - هارد - م - بییه  
 تو خورده ای = تیو - هارد - م - بییه  
 او خورده است = أوة - كارد - ژ - بییه  
 ما خورده ایم = امی - كارد - مون - بییه  
 شما خورده اید = شمی - كارد - یون - بییه  
 ایشان خورده اند = اوون - كارد - شون - بییه

همچنانکه ملاحظه میشود برای بنای فعل ماضی نقلی و بعید ( که هر دو در لهجه تاتی یکنوع صرف شده و معنی آنها فقط از فحوای کلام معلوم میگردد ) از يك مصدر ، در تمام صیغه ها نخست ضمیر و اصل اول فعل را ( با حذف کسره آخر آن ) می آورند و سپس :

در اول شخص مفرد با اصل فعل مز بود ( ام - بییه ، am - biye ) میافزایند  
 > در دوم شخص مفرد با آخر > > ( اة - ، > ) ( a - > )  
 > در سوم شخص مفرد با آخر > > ( اژ - ، > ) ( aj - > )  
 > در اول شخص جمع با آخر > > ( امون - ، > ) ( amun - > )  
 > در دوم شخص جمع با آخر > > ( آیون - ، > ) ( ayun - > )  
 > در سوم شخص جمع با آخر > > ( آشون - ، > ) ( ašun - > )

### مضارع اخباری و التزامی

در لهجه تاتی بین مضارع اخباری و التزامی از نظر صرف فرقی وجود ندارد و فقط از فحوای کلام اخباری یا التزامی بودن آن معلوم میگردد .

مضارع اخباری و التزامی از مصدر : کردن = كارد - ن

من میکنم = ( بکنم ) = مون - ن - بییه - كارد

- تو می‌کنی = ( بکنی ) = تیه - شة - بی - گاردی  
 او می‌کند = ( بکند ) = أوة - ن - > - >  
 ما می‌کنیم = ( بکنیم ) = أم - ن - > - > (۱)  
 شما می‌کنید = ( بکنید ) = شمی - یة - > - >  
 ایشان می‌کنند = ( بکنند ) = أوون - دة - > - >

### مضارع اخباری و التزامی از : خوردن = هارد - ن

- من می‌خورم - ( بخورم ) = مون - ن - بی - هارده  
 تو می‌خوری - ( بخوری ) = تیه - شة - > - >  
 او می‌خورد - ( بخورد ) = أوة - ن - > - >  
 ما می‌خوریم - ( بخوریم ) = أم - ن - > - >  
 شما می‌خورید - ( بخورید ) = شمی - یة - > - >  
 ایشان می‌خورند - ( بخورند ) = أوون - دة - > - >

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای فعل مضارع اخباری و التزامی از

یک مصدر نخست:

- بآخر ضمیر اول شخص مفرد ( أن ، an ) ،  
 > > دوم شخص مفرد ( شة ، ša ) ،  
 > > سوم شخص مفرد ( ن ، n ) ،  
 > > اول شخص جمع ( أن ، an ) ، « پس از حذف ای = i ) آخر ضمیر  
 > > دوم شخص جمع ( یة ، ya ) ،  
 > > سوم شخص جمع ( دة ، da ) میافزایند که بترتیب به صورت:  
 ( avunda ، šemiya ، aman ، avan ، teša ، munan ) درمی‌آیند  
 و سپس باول اصل اول فعل مورد نظر ( be - بء مکسور ) ی افزوده ، بآخر  
 هر یک از ضمایر مزبور می‌آورند .

### مستقبل از مصدر : کردن = گارد - ن

- من خواهم کرد = مون - گارد؟ - ی نی  
 تو خواهی کرد = تیه - > - ی شه

او خواهد کرد = آوة - كاردی - نییه  
 ما خواهیم کرد = امی - كارد - یه؟  
 شما خواهید کرد = شمی - > - ییه  
 ایشان خواهند کرد = آوون - > - یندیه

مستقبل از مصدر : خوردن = هارد - ن

من خواهم خورد = مون - هارده - ی نی  
 تو خواهی خورد = ته؟ - > - ی شه  
 او خواهد خورد = آوة - > - نییه  
 ما خواهیم خورد = امی - هارد - یه؟ (۱)  
 شما خواهید خورد = شمی - > - ییه  
 ایشان خواهند خورد = آوون - > - یندیه

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای مستقبل از يك مصدر نخست ضماير

را ذکر و سپس:

دراول شخص مفرد بآخراصل اول فعل لفظ ( ی نی eyni ) منی افزایند  
 > در دوم شخص مفرد > > > > ( ی شه eyše )  
 > در سوم شخص مفرد > > > > ( نییه eniye )  
 > در اول شخص جمع > > > > ( یه؟ imbe )  
 > در دوم شخص جمع > > > > ( ییه iye )  
 > در سوم شخص جمع > > > > ( یندیه inde )

امراز مصدر : کردن كارد - ن

بکن = بیژ - کار (کا) (۲)  
 بکنیم = بیژ - کار - یه؟  
 بکنید = بیژ - کار - آ

امراز مصدر : خوردن - هارد - ن

بخور = بیژ - فار (فا) (۳)

۱- ایبه و اینبه ( inbe ) هر دو تلفظ میشود.

۳،۲- کلمه های (کا) و (فا) دراصل (کار) و (فار) اند که در سایه کثرت

تلفظ راه از آخر آنها افتاده است

بخوریم = بیژ - فار - یبیه

بخورید = بیژ - فار - آ

بطوریکه ملاحظه میشود دوم شخص مفرد امر از هر مصدری اصل دوم فعل است و برای بنای صیغه‌های دیگر یعنی اول شخص جمع و دوم شخص جمع امر بترتیب ( ایبیه، imbe ) و ( آ، â ) بآخر آن اضافه میشود. (۱)  
یاد آوری - ۱ - همه قواعدی که در باره صرف افعال درازمنه مختلفه ذکر شد عمومیت و کلیت دارد .  
۲ - در لهجه تاتی باول فعل ماضی نقلی لفظ ( شاید ) آورده بجای ماضی التزامی بکار می‌برند .

---

۱ - سایر صیغه‌های امر عیناً مثل مضارع است .





## صرف فعل از مصدرهای:

دانستن = ذونستن ، زدن = یین

### ماضی مطلق

من دانستم = مون - ذونست - میه  
تو دانستی = تیه - » - ییه  
او دانست = آوه - » - ( ذونسچیه )  
ما دانستیم = امی - » - مونیه  
شما دانستید = شمی - » - ینیه  
ایشان دانستند = آوون - » - ونه ( ذونسچونیه )

من زدم = مون - یه - میه  
تو زدی = تیه - » - ( ی ) ییه  
او زد = آوه - » - ( یه شه ) ( ۱ )  
ما زدیم = امی - » - مونیه  
شما زدید = شمی - » - ینیه  
ایشان زدند = آوون - » - ونه ( یه شونه ) ( ۲ )

### ماضی استمراری

من میدانستم = مون - بیه ذونسته - یینه  
تو میدانستی = تیه - » - ییشه  
او میدانست = آوه - » - ییشه  
ما میدانستیم = امی - » - یینیه  
شما میدانستید = شمی - » - ییشه ( بشدیاء )  
ایشان میدانستند = آوون - » - یینده

---

۱ ، ۲ - بردیف ( ۵ ) ص ۹۰ رجوع شود.

من میزدم	=	مون	-	یو	یشه	(۱)	-	بییه
تو میزدی	=	تیه	-				>	بییشه
او میزد	=	أوة	-				>	بییه
ما میزدیم	=	أمی	-				>	بیینه
شما میزدید	=	شمی	-				>	بییه ( بشدیاء )
ایشان میزدند	=	أون	-				>	بیینه

### ماضی نقلی و بعید

من دانسته‌ام (- بودم)	=	مون	-	ذونست	-	م	-	بییه
تو دانسته‌ای (- بودی)	=	تیه	-				>	بییشه
او دانسته‌است (- بود)	=	أوة	-				>	بییه
ما دانسته‌ایم (- بودیم)	=	أمی	-				>	بیینه
شما دانسته‌اید (- بودید)	=	شمی	-				>	بییه ( بشدیاء )
ایشان دانسته‌اند (- بودند)	=	أون	-				>	بیینه

من زده‌ام (- بودم)	=	مون	-	یه	-	م	-	بییه
تو زده‌ای (- بودی)	=	تیه	-				>	بییشه
او زده‌است (- بود)	=	أوة	-				>	بییه
ما زده‌ایم (- بودیم)	=	أمی	-				>	بیینه
شما زده‌اید (- بودید)	=	شمی	-				>	بییه ( بشدیاء )
ایشان زده‌اند (- بودند)	=	أون	-				>	بیینه

### مضارع اخباری و التزامی

من میدانم ( بدانم )	=	مونن	-	به‌ذونسته
تو میدانی ( بدانی )	=	تیه	-	تیه
او میداند ( بداند )	=	أون	-	أون
ما میدانیم ( بدانیم )	=	أمن	-	أمن
شما میدانید ( بدانید )	=	شمی	-	شمی
ایشان میدانند ( بدانند )	=	أونده	-	أونده

۱- یشه ( yaše ) و ییژه ( yije ) هر دو استعمال میشود .

- من میزنم ( بزئم ) = مون - بیژ
- تو میرنی ( بزنی ) = تیشه - >
- او میزند ( بزند ) = اون - >
- ما میزنیم ( بزئیم ) = امن - >
- شما میزنید ( بزئید ) = شمی - یه - >
- ایشان میزنند ( بزئند ) = اوونده - >

### مستقبل

- من خواهم دانست = مون - ذونسته - ینی
- تو خواهی دانست = تیه - > - یشه
- او خواهد دانست = اوه - > - نییه
- ما خواهیم دانست = امی - ذونست - یه
- شما خواهید دانست = شمی - > - ییه
- ایشان خواهند دانست = اوون - > - ینده

- من خواهم زد = مون - یشه - ینی
- تو خواهی زد = تیه - > - یشه
- او خواهد زد = اوه - > - نییه
- ما خواهیم زد = امی - یش - یه
- شما خواهید زد = شمی - > - ییه
- ایشان خواهند زد = اوون - > - ینده

### امر

- بدان = بیژ ذون
- بدانیم = بیژ ذون - یه
- بدانید = بیژ ذون - آ
- بزئ = بیژین
- بزئیم = بیژین - یه
- بزئید = بیژین - آ

## نهی

در لهجه تاتی برای منفی ساختن فعل با اول آن (میم مفتوحی = ma) میافزایند مانند :

ام کورو (۱) مون مة کاردم بییه = این کار را من نکرده‌ام، ام نونو (۲)  
مون مة هاردم بییه = این نان را من نخورده‌ام .

## نهی

برای مبدل ساختن فعل امر به نهی لفظ ( بیژ ) را از اول فعل امر حذف و بجای آن ( مة = ma ) اضافه می کنند مانند : (هیشوخت سو قند مة فا ، سو قند هاردن پیسه = هرگز سو گند نخور ، سو گند خوردن بد است . دژنوم مة دی همیشه روست بیژووش = دشنام مده همیشه راست بگو).

---

۲۱- حرف ( او - o ) یا ( ِ - e ) هر دو مخفف ( رو - ru ) است که در فارسی بصورت ( را ) ی مفعول صریح دیده میشود .



# فصل دوم

## دستور لهجه هرزنی

### اسم

مذکر و مؤنث - در لهجه هرزنی مانند زبان فارسی دری و سایر لهجه‌های آذری فرقی بین مذکر و مؤنث وجود ندارد و علامت مشخصه‌ای هم نیست که مذکر بودن و یا مؤنث بودن اسمی را برساند، و فقط از مفهوم اسامی حیوانات میتوان به جنس آنها پی برد مانند: ( زن = ین )، ( مرد = مرد )، ( گاو = گو )، ( گاو ماده = مرے - بضم باء )، ( مرغ خانگی = کورک )، ( خروس = خروز ) .

مفرد و مثنی و جمع - در این خصوص نیز اسامی هرزنی مانند زبان فارسی دری است یعنی فقط مفرد و جمع در آن وجود دارد و اسمی که بر دو یا بیشتر دلالت کند جمع نامیده میشود .

مطابقت اسم با صفت ( در مؤنث و مذکر و مفرد و جمع ) - چون در لهجه هرزنی فرقی بین اسم مؤنث و مذکر موجود نیست، لذا تفاوتی نیز میان صفات آنها وجود ندارد، مانند: ( مرد خوب = چک مرد )، ( زن خوب = چک ین ) . چنانکه ملاحظه میشود صفت قبل از موصوف آمده، و در ترکی آذری نیز صفت همیشه قبل از موصوف آورده میشود .

در لهجه هرزنی مانند فارسی دری صفت همواره مفرد است خواه موصوفش مفرد باشد و خواه جمع، مانند: ( دختر خوب = چک کینته ) ( ۱ ) ( دختران خوب = چک کینوی ) .

مطابقت اسم با فعل - در این لهجه اسم با فعل خود در افراد و جمع مطابقت میکنند: ( مرد بخانه آمد = مرد آمارا کر )، ( مردان بخانه آمدند = مردوی-آمارونا کر- ) .

علامت جمع - علامت جمع در لهجه هرزنی ( اوی = oy ) است که

۱- علامت ( ۵ ) بجای فتحه و علامت ( ۵ ) بجای کسره بکار برده شده است .

بآخر اسم میافزایند ، بدین ترتیب که اگر آخرین جزء اسم حر که یا حرف با صدائی باشد مانند : ( کینه = دختر ) ، نخست حر که آخر اسم را حذف و سپس علامت جمع را بدان اضافه می کنند : ( کینه - وی = kin-oy = دختران ) ، و اگر آخرین جزء حرف بیصدائی باشد بدون تغییر آخر آن علامت جمع افزوده میشود مانند : ( ین - وی yan-oy = زنان ).

**علامت تصغیر** - در این لهجه برای تصغیر علامت مخصوصی وجود ندارد ، فقط با آوردن کلمه (ودک = کوچک) باول اسم آنرا مصغر میکنند ، مانند : (ودک مرد - مرد کوچک) ، (ودک اوسب = اسب کوچک) .

**علامت نسبت** - در لهجه هرزنی مانند تاتی برای نسبت دو علامت وجود دارد : ( ئو - ej ) و ( این - in ) ( ۱ ) ، علامت نخست بآخر اسامی شهرها افزوده میشود و علامت دوم بآخر سایر اسامی ، مانند ( تووری = Tovri = تبریز ) ، ( تووری ئو = تبریزی ) ( ته - رائو = تهرانی ) ، ( مرندئو = مرندی ) و ( وونین = خونین ) ، ( یالین = یالدار ) ، ( نمکین - بضم میم = نمکین )

**علامت اسم فاعل** - علامت اسم فاعل در این لهجه (انده - anda) است . و اگر بخواهند از مصدری اسم فاعل بنا کنند ، علامت مصدری یعنی فتحه یا کسره آخر مصدر را حذف و بجای آن علامت اسم فاعل را اضافه میکنند مانند : ( کورده = کردن ) ، ( یره = زدن ) ، ( هته = خوابیدن ) که اسم فاعل آنها میشود : ( کوردنده = کننده ) ، ( یرنده - زننده ) ، ( هتنده = خوابنده )

**بنای اسم مفعول** - علامت اسم مفعول ( اة = a ) است که پس از حذف علامت مصدری بآخر مصدر آورده میشود مانند : ( خوردن = هورده ) ، ( خورده شده = هورده ) .

**بسیط و مرکب** - اسامی موجود در لهجه هرزنی بعضی بسیط و ساده و برخی مرکبند ، ساده مانند : ( سغ = سنگ ) ، ( شو = شب ) .  
مرکب مانند : ( ین - ر - بضم راء = گمراه ) ، ( رازبان = باغبان ) .

۱ - در لهجه تاتی همچنانکه ذکر شده بجای (ئو) کلمه (ایژ) متداول است و همچنین علامت نسبت (این - in) عیناً موجود و مستعمل است برای آگاهی بیشتر بلغات : (خونین، یالدار... و نظائر آنها) در واژنامه رجوع شود .

## کنایه

ضمیر - در لهجه هرزنی مانند فارسی دری ضمیر بر دو قسم است: متصل و منفصل.

ضمیر متصل - ضمائر متصل لهجه هرزنی مانند سایر لهجه‌های آذری یا بآخر اسم متصل میشوند و یا بآخر فعل می‌آیند، ضمائر متصلی که بآخر اسم آورده میشوند عبارتند از:

Os b - î m	اسب - م = اوسب - یم
> - î r	اسب - ت = اوسب - یر
> - î	اسب - ش = اوسب - ی
> - m u n	اسب - مان = اوسب - مون
> - l u n	اسب - تان = اوسب - لون
> - i	اسب - شان = اوسب - ی

ضمائر متصل بفعل در مبحث فعل خواهد آمد.

ضمیر منفصل - ضمائر منفصل نیز دو نوعند: نوع اول آنهایی که قبل از فعل می‌آیند و نوع دوم آنهایی که مضاف الیه اسمی واقع میشوند.

### نوع اول:

Man - yar - ma	من زدم = من - یر - مة
Te - yar - la	تو زدی = تو - یر - لة
A - yar - ça	او زد = اة - یر - جة
âmâ - yar - munâ	ما زدیم = آما - یر - مونا
şema - yar - lunâ	شما زدید = شمة - یر - لونا
âvoy - yar - çunâ	ایشان زدند = آوی - یر - جونا

### نوع دوم:

Caman - osb - î m	اسب من = چمن اوسب - یم
Eşte - > - î r	اسب تو = اشته اوسب - یر
Avi - > - î	اسب او = آوی اوسب - ی

اسب ما = چاما اوسب - مون Câmâ - osb - mun

اسب شما = شمة اوسب - لون šema - « - lun

اسبایشان = اوون اوسب - ی Avun - « - i

در لهجه هرزنی مانند ترکی آذری هنگامیکه ضمائر ملکی منفصل باول اسم میآید، ضمائر متصل نیز بآخر اسم افزوده میشود.

ضمیر مشترك: ضمیر مشترك در این لهجه (ایشتن Ištān) است.

من خود زدم = من - ایشتن - یرمه

تو خود زدی = تیه - > - یرله

او خود زد = آه - > - یرجه

ما خود زدیم = آما - > - یرمونا

شما خود زدید = شمة - > - یرلونا

ایشان خود زدند = آوی - > - یرجونا

مبهمات - استعمال مبهمات در لهجه هرزنی مثل سایر لهجه های

آذری متداول است، مانند: (این و آن = a - en)، (هیچ کدام =

Hiš - Kerem هیش کرم) ... و غیره

استفهام - استعمال ادوات استفهام در لهجه هرزنی عیناً مانند فارسی

دری است: (چه چیز خوب است؟ چه چی، یا نه نی چکته؟)، (که آمد؟ = کی Ki

آمارا؟) (حال تو چگونه است؟ = اشته کفر نه نیمه؟ Ešte-kefer-naniya)

(کدام یک؟ = کر مین؟)

حالات چهارگانه اسم در لهجه هرزنی:

۱- حالت فاعلی: (علی آمد = علی آمارا، محمد هم آمد = ممد

جی آمارا). جی - Si = هم. (علی کاظم را زد = علی کاظمیه بنده).

۲- حالت مفعولی - الف «مفعول صریح»: (تو کتاب را خریدی

= تیه کتبه آستاللا)، (زری آب را خورد = زری او: ینجیره).

ب - «مفعول غیر صریح»: (من با سب سوار شدم = من اوسبه

نشستیم پی)، (حسن از ده آمد = حسن دی ری آمارا)، (من کتاب را از حسن

گرفتم = من کتبه حسنی ری آستارما)، (میز را از تخته درست میکنند =

میزه چوقئی ری کوندوت).



۳ - **جایگزینی اضافی** - در لهجه هرزنی مثل ترکی آذری مضاف  
 الیه همیشه مقدم بر مضاف آورده میشود: ( باغ بادام = بادامی راز ) ،  
 ( کتاب حسن = حسنی کتب ) . چنانکه ملاحظه میشود علامت اضافه یائی  
 ( ما قبل مکسور ) است که بآخر مضاف الیه افزوده میشود .

۴ - **حالت ندا** - مانند: ( ای حسن = ای حسن ) ، ( ای خدا =  
 ای خوی - بضم یاء ) . علامت ندا فقط ( ای = ey ) است که قبل از اسم  
 میآوردند .

اسم اشاره - مانند: ( این اسب = این اوسب ) ، ( آن مرد =  
 آة مرد ) ، ( آن دختر = آة کینة ) .

### صفت

در لهجه هرزنی صفت همیشه قبل از موصوف آورده میشود و اقسام  
 آن عبارت است از :

۱ - **صفت مطلق** - مانند: ( زن خوب = چک ین ) ، ( دختر  
 زیبا = چک کینة ) .

۲ - **صفت تفضیلی** - علامت آن ( خیلی xili ) است که باول صفت  
 مطلق افزوده میشود: ( زیباتر = خیلی چک ) ، ( زن زیباتر = خیلی چک ین )

۳ - **صفت عالی** - علامت آن ( خیلی خیلی ) است که باول صفت  
 مطلق آورده میشود: ( خیلی خیلی چک کینة = بهترین دختر ) .  
 حالات سه گانه صفت :

۱ - **حالت وصفی** - مانند: ( گلستان باغ خوبی است =  
 کو لوستان چک رازة ) .

۲ - **حالت قیدی** - مانند: ( تو هرزنی را خوب میدانم = تو  
 کوهورزانی لوه چک ذونسته ) .

۳ - **حالت مسندی** - مانند: ( این کتاب خوب است = این کتب  
 چکة ) ، ( آن سخن بد است = آة غیسا بوچه ) .

### عدد

۱ - **اعداد اصلی** - مانند: ( ای = یک ، ده = دو ، هریه =

سه ... الخ ) .

**یاد آوری** - اعداد اصلی لهجهٔ هرزنی مانند تانی و سایر لهجه‌های آذری اعشاری است و از یک تاده و همچنین دوازده ، چهارده ، پانزده ، هجده ، سی ، چهل ، پنجاه ، شصت ، هفتاد ، هشتاد ، صد و هزار هر کدام برای خود لغت ( معادل هرزنی ) مخصوصی دارند ، ولی نود را سوبری - دوه کیم ( صد منهای ده ) میگویند .

خواندن اعداد هرزنی مانند فارسی دری و ترکی آذری و تاتی نخست از مرتبهٔ بزرگ آغاز شده بترتیب بکوچکترین مرتبه میرسد .

هزار را هنگام پیوستن بمآت یا عشرات یا آحاد هرزوی ، وصت را هنگام پیوستن بیکمی از مراتب کوچکتر از خود سوویه تلفظ میکنند : و از یازده تا چهل و یک میان دهها و یکها و او ساکن ما قبل مفتوحی (O) میافزایند . و از چهل و دو تا صد بدون افزودن حرفی عشرات را با آحاد می پیوندند .

**۲- اعداد ترتیبی** - در لهجهٔ هرزنی برای بنسای عدد ترتیبی از عدد اصلی مانند ترکی آذری بآخر آن ( إمجی = em&si ) میافزایند ، مانند : ( دومجی = Devem&si = دوم ، هرمجی = سوم ، چرمجی = Cörom&si = چهارم ، پینجمجی = پنجم ... الخ ) .

ناگفته نماند که نخست را مانند ترکی آذری اول می گویند .

**۳- اعداد توزیعی** - مانند فارسی دری دومرتبه تکرار میشوند : ( ای ای = یک یک ، ج ج ( بضم هر دو ) = چهار چهار ... الخ ) .

**۴- اعداد گسری** - در لهجهٔ هرزنی برای خواندن اعداد گسری نخست صورت و سپس مخرج را تلفظ نموده بآخر آن لفظ ( ایوی i-vey ) می افزایند مانند : ( یک پنجم = ای - پینجه - ای - وی ) ، ( دوسوم = دویه - هر - ای - وی ) ، ( چهار پنجم = چ - پینجه - ای - وی ) .

در لهجهٔ هرزنی معدود همیشه پس از عدد می آید و مانند تاتی همواره مفرد است مانند : ( ده دختر = دوه کینه ) ، ( دو کتاب = ده کتب ) ، ( سه خر = هر - هر ) ، ( پنج نخود = پینج نهر ) .

## قید

در لهجه هرزنی قیود مشهور عبارتند از :

- ۱- قید زمان : ( ناگاه = ایبرنده Ibaranda ) ، ( هنوز = هله ) ، ( امروز = امرو ) ، ( دیروز = زیر ) .
- ۲- قید مکان : ( اینجا = إنتا Entâ ) ، ( آنجا = آرتسا ) ، ( پائین = پرری ) ، ( بالا = پرپه ) .
- ۳- قید مقدار : ( زیاد = خیلی ) ، ( کم = کیم ) .
- ۴- قید کیفیت : ( بد = بقچ ) ، ( خوب = چک ) ، ( راست = روست ) .
- ۵- قید تصدیق : ( بن = بنین ) ، ( بی شک = وی شک ) ، ( حتماً = ختماً ) .
- ۶- قید نفی : ( هیچ = هیش ) ، ( هرگز = هیش وخت ) .
- ۷- قید ترتیب : ( نخست = اول ) ، ( دسته دسته = دوسدادوسدا Dosdâ-dosdâ ) ، ( دوبدو = دیه دیه ) .
- ۸- قید حالت : ( نشسته = نشته Nešta ) ، ( ایستاده = ووردورده Vordorda ) ، ( خوابیده = هته Heta ) .

## شبه جمله

شبه جمله‌هایی که در لهجه هرزنی مصطلحند تقریباً شبه جمله‌هایی هستند که در زبان فارسی دری و ترکی آذری و تاتی عیناً مستعملند، از قبیل :  
 ( وای : ایوای ، آه ، اوه ، به به ، آخ ، اوف ، آفرین ، بارک الله... و الخ ) .  
 ( به به ! چه هوای خوبی است = به به ! نه نی چک هووه ) ، ( آه ! جوانی از دست رفت = آه ! جوونی دوسدی ری شرة ) .

## حروف

در این لهجه ( باء زینت ) استعمال نمیشود مانند : ( بزین = ین ) ، ( بکن = کة ) ، ( بده = ده ) .

و مانند لهجه تاتی بجای ( باء اضافه ) و ( راء مفعول صریح ) به  
 آخر اسم کسره ای افزوده میشود مانند: ( ب سرم چه ها آمد = سر پیه گری  
 ( بضم كـر ) آمارا . بعلی سلام کن = علیه سلام کة . ب مردم خوبی کن =  
 مخلوقه چکی گری کة . پری نان را خورد = پری نوه هورجا .

بعوض ( از ) بآخر اسم ( ری ri ) اضافه میکنند مانند: احمد از  
 علی پول گرفت = احمد علی ری پول آستارجا . محمد از باغ آمد = محمد  
 راز ری آمارا . و بجای ( با ) که در فارسی دری باول اسم آورده میشود  
 بآخر اسم لفظ ( او هون Ohun ) میافزایند ، مانند : ( من با اسب آمدم  
 = من اوسبوهون آمارین . من با علی رفتم = من علیوهون شرین . علی با  
 حسن آمدند = علی حسنوهون آمارود . )

حروف ربط و عطف - حرفهای ( و ، یا ، اگر... و نظائر  
 آنها ) عیناً در لهجه هرزنی بکار میروند .

روابط و حروف اسناد - عبارتند از : ( ام = این in ، ای =  
 ای i ، است = آ â ، ایم = اوم um ، اید = اور ur ، اند = اود  
 ud ) . مانند :

Man-palvun-in(en)	من - پلوون-ین(ن)	=	من	پهلوانم
Te - < - i (e)	ت - ی(ی)	=	تو	پهلوانی
A - < - â (a)	آ - آ(آ)	=	او	پهلوان است
âmâ- < -um(om)	آما - وم	=	ما	پهلوانیم
šema- < - ur(or)	شما - ور	=	شما	پهلوانید
âvoy- < - ud(od)	ایشان - ود	=	ایشان	پهلوانند

حروف استفهام و ندا - در مبحث اسم مورد بحث قرار گرفت.

## فعل

مطابقت فعل و فاعل - در لهجه هرزنی فعل در افراد و جمع یا  
 فاعل مطابقت میکند .

اصل فعل - افعال لهجه هرزنی دو اصل دارند: اصل اول عبارتست  
 از مصدر فعل پس از حذف حرکت آخر آن؛ و اصل دوم عبارتست از دوم

شخص مفرد فعل امر.

مصدر - همچنانکه اشاره شد اگر بآخر اصل اول فعل در لهجه هرزنی علامت مصدری اضافه شود، مصدر بوجود میآید و علامت آن دو است:

۱- ( فتحة = a ) مانند: ( ورتة = دویدن . دوتدة = دوشیدن )

۲- ( كسرة = e ) مانند: ( شره = رفتن . آماره = آمدن . )

اقسام مصدر - مصادر لهجه هرزنی دو نوعند: اصلی و جعلی، مصادر

اصلی نیز بر دو قسمند: بسیط و مرکب

مصدر بسیط - مصدرهای بسیط نیز بنوبه خود دو نوعند:

الف - يك ریشه مانند: ( یره = زدن . یتة = یزن ) ، ( شره =

رفتن . شه = بیا . )

ب - دو ریشه مانند: ( آماره = آمدن ، بیری = بیا ) ، ( هورده

= خوردن . هن = بخور . )

مصدر مرکب - مانند: ( هشگ کورده = خشک کردن ) ، ( یر

کورده = پر کردن ) .

مصدر جعلی - مانند: ( دادمیش کورده = چشیدن ) ، ( اللشمیش

بره = کوشا بودن ) .

### چند نمونه از مصادر اصلی بسیط:

مصدر فارسی	مصدر هرزنی	دوم شخص مفرد امر سوم شخص مفرد ماضی مطلق
گفتن	آزه (۱)	أسة
دیدن	وینده	وین
دانستن	ذونوسته	ذونوستة
خوردن	هورده	هن (۲)
رفتن	شره	شرة
آمدن	آماره	آمارا

۱- بضم همزه ۲- بفتح ه

مصدر فارسی	مصدر هرزلی	دوم شخص مفرد اهر سوم شخص مفرد ماضی مطلق
کردن	کوردی	کورجته (۱) کن
شنیدن	اوشیر	اوشیرجته (۲) اوشنو
نشستن	نشته	نشی
تراشیدن	تشدیه	تش (۳) تشجته
ایستادن	ووردورد	ونده (۴) ووردوردا
رها شدن	رهسته	ره (۵) رهسجته
پرسیدن	پوروسدی	پورس
جوشیدن	گلسته	گل (۶) گلسته
چکیدن	چلسته (۷)	چل (۸) چلسته
خندیدن	سیرسته	سیر
دادن	دره	ده
دویدن	ورته	وریر
رشتن	ریسته	ریس
خریدن	آستاریه (۹)	آستا (۱۰) آستارجه
بریدن	بیره (۱۱)	بیرین
سرفه کردن	سلفسته	سلفن
نشانیدن	نشوندیه	نشون
کشیدن	کیره	کی نین
چیدن	چیرنسته (۱۲)	چیرنن
درویدن	چیره (۱۳)	چیرنن (۱۴)
لرزیدن	لورزوستیه	لورزین

- ۱- بفتح ك ۲- بفتح ن ۳- بضم ت ۴- بکسر و  
 ۵- بفتح ر ۶- بکسر گ ۷- Celleste ۸- بکسر چ  
 ۹- این کلمه بجای الفین بافتحتین هم آمده است . ۱۰- مانند فعل امر  
 تانی (راه)ی که در آخر فعل امر پس از (الف) می آید حذف می شود ، چه  
 (آستا) در اصل (آستار) بوده است . ۱۱- Bire - در هرزلی هم (برنده)  
 وهم (بیره) بمعنی بریدن آمده است . ۱۲- Cirneste ۱۳-Cire-  
 در هرزلی هم (چیره) هم (رهنین) وهم (بیچین) بمعنی درو کردن است .  
 ۱۴- بکسر نون اول .

بر میسجه	برم	بر میسته	گریستن
سر میسجه	سریس	سریسته (۱)	سرد کردن
شسنسته	شسنه	شسنسته	عطسه کردن
رسجه (۳)	ری	رته (۲)	ریختن
یریسته	یری	بریسته (۴)	قطع شدن

### چند نمونه از مصادر اصلی مرکب :

مصدر هرزنی	مصدر هرزنی	مصدر فارسی
کته آباد	آباد کورده	آباد کردن
« خروب	« خروب (۵)	خراب کردن
« پیر	« پیر	پر (بضم) کردن
« هرد	« هرد (۶)	خرد کردن
« هشک	« هشک	خشک کردن
« خمیر	« خمیر	خمیر کردن
« فریاد	« فریاد	فریاد زدن
ده خبر	خبر دره	خبر دادن
کته راست	راست کورده	درست کردن
ده او	اودره	آبیاری کردن

چنانکه ملاحظه میشود در لهجه هرزنی برای بنای مصدر اصلی مرکب با آخر اسم یکی از مصادر اصلی بسیط یا دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر اصلی بسیط آورده میشود و موقع صرف صوت اسم ثابت مانده فقط آخر مصدر تغییر پیدا میکند .

۱- Sarista - ۲- بکسر ر ۳- در فعالیکه حرف باصدای قبل از (ج) یکی از حروف (او = u ، و = o و  $\hat{a} = \bar{a}$ ) باشد می توان (جه = Ça) را (جا = Çâ) تلفظ نمود ، مانند: ( نوشنجا ، هورجا ، آستارجا... و غیره ) .

۴- Bîriste ۵- Xarob ۶- Herd

## چند نمونه از مصادر جعلی :

مصدر فارسی	مصدر ترکی آذری	مصدر جعلی هرزنی
جاری شدن	آخماخ	آخمیش بره یا به آخمیش
کوشا بودن	اللشماخ	اللشمیش بره « به اللشمیش
چشیدن	دادماخ	دادمیش کورده « کته دادمیش
رنجانیدن	اینجیتماخ	اینجیتمیش کورده « کته اینجیتمیش
پسندیدن	بینماخ	بینمیش کورده « کته بینمیش

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای مصدر جعلی وجه و صفتی فعل مورد نظر ترکی آذری را اختیار و بآخر آن یکی از مصادر بسیط هرزنی را اضافه میکنند و همچنین می توان بجای افزودن مصدر بآخر وجه و صفتی فعل ترکی آذری ، باول همان وجه و صفتی دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر هرزنی را آورد .

## صرف افعال

ماضی مطلق از : کردن = کورده

من کردم	= من - کور (۱) - ما (۲)
تو کردی	= تیه - کور - لا ، (کوالا ۳)
او کرد	= آة - کور - جا
ما کردیم	= آما - کور - مونا
شما کردید	= شمة - کور - لونا ، (کوللونا)
ایشان کردند	= آووی - کور - جونا

۱- حرف (د) در ماضی مطلق از آخر اصل فعل اول حذف شده است ، در مصدر (ویندی = دیدن) و نظائر آن نیز این عمل مشاهده میشود . ۲- در مصدری که آخرین حرف باصدا ( o , u , â ) باشد در آخر ضماير متصل باول شخص و دوم شخص و سوم شخص مفرد بجای ( فتحة = a ) حرف باصدای ( الف = â ) آورده میشود . ۳- حرف راء و لام بعلمت قره باالمتخرج بودن در دوم شخص مفرد و جمع در هم ادغام میشوند .



### ماضی مطلق از : زدن = یر؟

من زدم	=	من - یر - مة
توزدی	=	تو - یر - لة (یللة ۱)
اوزد	=	او - یر - جة
مازدم	=	آما - یر - مونا
شما زدید	=	شمة - یر - لونا ، (یللونا)
ایشان زدند	=	آوی - یر - جونا

### ماضی مطلق از : دیدن = ویند؟

من دیدم	=	من - وین - مة
تو دیدی	=	تو - وین - لة ، (ویللة ۲)
او دید	=	او - وین - جة
ما دیدیم	=	آما - وین - مونا
شما دیدید	=	شمة - وین - لونا (ویللونا)
ایشان دیدند	=	آوی - وین - جونا

### ماضی مطلق از : گفتن = آت؟ (۳)

من گفتم	=	من - آت - مة
تو گفتی	=	تو - آت - لة
او گفت	=	او - آت - جة
ما گفتیم	=	آما - آت - مونا
شما گفتید	=	شمة - آت - لونا
ایشان گفتند	=	آوی - آت - جونا

چنانکه ملاحظه میشود ضمایر متصل بفعل ماضی مطلق بترتیب

عبارتند از : ( ma ، la ، Ca ، munâ ، lunâ ، sunâ .

که بآخر اصل فعل اول افزوده میشوند .

- 
- ۱- حرف راء و لام بعلمت قریب المخرج بودن در دوم شخص مفرد و جمع در هم ادغام میشوند .
  - ۲- حرف نون و لام بجهت قریب المخرج بودن در دوم شخص مفرد و جمع در هم ادغام میشوند
  - ۳- بضم همزه

### ماضی استمراری از: کردن = کورد؟

من میکردم	=	من	-	کوند؟ (۱)	-	برین
تو میکردی	=	تو	-	«	-	بری
او میکرد	=	او	-	«	-	بره
ما میکردیم	=	آما	-	«	-	بروم
شما میکردید	=	شمة	-	«	-	برور
ایشان میکردند	=	آووی	-	«	-	برود

### ماضی استمراری از: زدن = یر؟

من میزدم	=	من	-	یندی؟ (۲)	-	برین
تو میزدی	=	تو	-	«	-	بری
او میزد	=	او	-	«	-	بره
ما میزدیم	=	آما	-	«	-	بروم
شما میزدید	=	شمة	-	«	-	برور
ایشان میزدند	=	آووی	-	«	-	برود

### ماضی استمراری از: آمدن = آمار؟

من میآمدم	=	من	-	آماندی؟ (۳)	-	برین
تو میآمدی	=	تو	-	«	-	بری
او میآمد	=	او	-	«	-	بره
ما میآمدیم	=	آما	-	«	-	بروم
شما میآمدید	=	شمة	-	«	-	برور
ایشان میآمدند	=	آووی	-	«	-	برود

### ماضی استمراری از: رفتن = شر؟

من میرفتم	=	من	-	شندی؟ (۴)	-	ین
تو میرفتی	=	تو	-	«	-	ی
او میرفت	=	او	-	«	-	بر

ما میرفتیم = آما - شنده - بروم  
 شما میرفتید = شمة - « - برور  
 ایشان میرفتند = آووی - « - برود

آنچه از معنی و ترکیب فعل فهمیده میشود نشان میدهد که کلمات ( کونده ، ینده ، آمانده ، شنده ) بترتیب مخفف و محرف ( کوردنده - یرنده - آم-ارنده - شرنده ) بمعنی ( کنند ، زنده ، آینده ، رونده ) می باشند و در پیش ماضی مطلق مصدر ( بودن ) درست معنی ماضی استمراری میدهند ، چه عبارت : ( من رونده بودم تو آینده بودی ) درست بمعنی ( من میرفتم ، تو میآمدی ) می باشد . اینک صیغه های ششگانه ماضی مطلق مصدر بودن که بترتیب به آخر صیغه های ماضی استمراری افعال هرزنی افزوده می شوند .

berum = بودیم	berin = بودم
berur = بودید	beri = بودی
(۱) berud = بودند	bera = بود

#### ماضی نقلی از : کردن = کورده

من کرده ام = من - کورده - مة  
 تو کرده ای = تیه - « - رة  
 او کرده است = آة - « - یتة  
 ما کرده ایم = آما - « - مونة  
 شما کرده اید = شمة - « - رونة  
 ایشان کرده اند = آووی - « - ینة

#### ماضی نقلی از : زدن = یر

من زده ام = من - یرة - مة  
 تو زده ای = تیه - « - رة  
 او زده است = آة - « - یتة

۱- ( بودن = بره ) از مصادری است که مانند : ( رفتن = شریه ، آمدن = آماریه و امثال آنها ) در ماضی مطلق با آخر اصل اولش ضمائر متصل ( a , i , in ) می شود . ( ud , ur , um ) افزوده میشود .

ما زده ایم = آما - یرة - مونة

شما زده ام = شمة - « - رونة

ایشان زده اند = آووی - « - ینة

### ماضی نقلی از : تراشیدن = تشدی؟

من تراشیده ام = من - تشدة - مة

تو تراشیده ای = تو - « - رة

او تراشیده است = او - « - یرة

ما تراشیده ایم = آما - « - مونة

شما تراشیده اید = شمة - « - رونة

ایشان تراشیده اند = آووی - « - ینة

### ماضی نقلی از : خوردن = هوردی؟

من خورده ام = من - هوردة - مة

تو خورده ای = تو - « - رة

او خورده است = او - « - یرة

ما خورده ایم = آما - « - مونة

شما خورده اید = شمة - « - رونة

ایشان خورده اند = آووی - « - ینة

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای فعل ماضی نقلی اصل اول فعل را

بصورت اسم مفعول درآورده سپس بترتیب باآخر آن ضمائر متصل (ma 'ra

، yna ، runa ، muna ، ya) را میافزایند .

### ماضی بعید از کردن = کوردی؟

من کرده بودم = من - کوردة - برین

تو کرده بودی = تو - « - بری

او کرده بود = او - « - برة

ما کرده بودیم = آما - « - بروم

شما کرده بودید = شمة - « - برور

ایشان کرده بودند = آووی - « - برود

### ماضی بعید از : زدن = یر؟

من زده بودم = من - یره - برین  
تو زده بودی = تو - یر - بری  
او زده بود = او - آیره - بره  
ما زده بودیم = ما - آیره - بروم  
شما زده بودید = شما - شیره - برور  
ایشان زده بودند = آویره - برود

### ماضی بعید از : خوابیدن = هت؟

من خوابیده بودم = من - هته - برین  
تو خوابیده بودی = تو - هت - بری  
او خوابیده بود = او - آهته - بره  
ما خوابیده بودیم = ما - آهته - بروم  
شما خوابیده بودید = شما - شهته - برور  
ایشان خوابیده بودند = آوهته - برود

### ماضی بعید از : نشستن = نشته

من نشسته بودم = من - نشته - برین  
تو نشسته بودی = تو - نشته - بری  
او نشسته بود = او - آنشته - بره  
ما نشسته بودیم = ما - آنشته - بروم  
شما نشسته بودید = شما - شنشته - برور  
ایشان نشسته بودند = آونشته - برود

چنانکه ملاحظه میشود در این لهجه برای بنسای ماضی بعید باآخر اسم مفعول بترتیب صیغه‌های ششگانه ماضی مطلق از مصدر (بره = بودن) افزوده میشود (۱)

### مضارع اخباری از : کردن = کورد؟

من	میکنم	=	من	-	کوند(۱)	-	ن
تو	میکنی	=	تو	-	«	-	ی
او	میکند	=	آء	-	«	-	ء
ما	میکنیم	=	آما	-	«	-	وم
شما	میکنید	=	شمة	-	«	-	ور
ایشان	میکنند	=	آووی	-	«	-	ود (وت) (۲)

### مضارع اخباری از : زدن = یر؟

من	میزنم	=	من	-	یند	-	ن
تو	میزنی	=	تو	-	«	-	ی
او	میزند	=	آء	-	«	-	ء
ما	میزنیم	=	آما	-	«	-	وم
شما	میزنید	=	شمة	-	«	-	ور
ایشان	میزنند	=	آووی	-	«	-	ود (وت)

### مضارع اخباری از : آمدن = آمار؟

من	میآیم	=	من	-	آماند	-	ن
تو	میآئی	=	تو	-	«	-	ی
او	میآید	=	آء	-	«	-	ء
ما	میآئیم	=	آما	-	«	-	وم
شما	میآید	=	شمة	-	«	-	ور
ایشان	میآیند	=	آووی	-	«	-	ود (وت)

۱۱- حرکت آخر اسم فاعل معرف هنگام پیوستن بروابط بجهت انتقاء با حرکت دیگر حذف شده است

۲- رابطه یا بیارت دیگر ضمیر متصل سوم شخص جمع فعل مضارع اخباری هم (od) وهم (ot) تلفظ میشود .

## مضارع اخباری از : رفتن = شرف؟

من میروم	=	من	-	شند	-	ن
تو میروی	=	تو	-	«	-	ی
او میرود	=	او	-	«	-	ی
ما میرویم	=	ما	-	«	-	وم
شما میروید	=	شما	-	«	-	ور
ایشان میروند	=	ایشان	-	«	-	ود (وت)

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای مضارع اخباری روابط ( ام = إن ، ای = إه e ، است = أة a ، ایم = اوم om ، اید = اور or ، اند = اوت ot یا اود od بترتیب درشش صیغه باآخر (مخفف و محرف) اسم فاعل مصدر مورد نظر افزوده میشود .

## مضارع التزامی از : کردن = کورد؟

من بکنم	=	من	-	کن	-	ین
تو بکنی	=	تو	-	«	-	ی
او بکند	=	او	-	«	-	ی
ما بکنیم	=	ما	-	«	-	وم
شما بکنید	=	شما	-	«	-	ور
ایشان بکنند	=	ایشان	-	«	-	ود

## مضارع التزامی از : زدن = یر؟

من بزدم	=	من	-	ین	-	ین
تو بزنی	=	تو	-	«	-	ی
او بزند	=	او	-	«	-	ی
ما بزنییم	=	ما	-	«	-	وم
شما بزید	=	شما	-	«	-	ور
ایشان بزند	=	ایشان	-	«	-	ود

## مضارع التزامی از : دیدن = ویند؟

من بینم	=	من - وین - ین
تو بینی	=	تو - « - ی
او بیند	=	او - « - ی
ما بینیم	=	ما - « - وم
شما بینید	=	شما - « - ور
ایشان بینند	=	آوی - « - ود

## مضارع التزامی از : خوردن = هورد؟

من بخورم	=	من - هین - ین
تو بخوری	=	تو - « - ی
او بخورد	=	او - « - ی
ما بخوریم	=	ما - « - وم
شما بخورید	=	شما - « - ور
ایشان بخورند	=	آوی - « - ود

برای بنای مضارع التزامی در تمام صیغه‌ها پس از ضمیر نخست اصل اول فعل یعنی دوم شخص مفرد فعل امر مصدر مورد نظر و سپس بترتیب در شش صیغه ضمائر متصل ( این - in ، ای - i ، ای - ey ، او - om ، اور - or ، او - od ) را می‌آورند ، و بعضاً لفظ ( شاید = بینکی Babanki ) نیز قبل از فعل آورده میشود.

## فعل امر از : کردن = کورد؟

من بکنم	=	من - کن - ین
تو بکن	=	تو - کن ، (کة)
او بکند	=	او - کن - ی
ما بکنیم	=	ما - کن - وم
شما بکنید	=	شما - کن - ور
ایشان بکنند	=	آوی کن - ود



### فعل امر از : زدن = یـر؟

من بزدم = من - ین - ین  
تو بزدی = تو - تی - ین  
او بزید = او - ی - ی  
ما بزیدیم = ما - ین - وم  
شما بزیدید = شما - ین - ور  
ایشان بزیدند = آوی - ین - ود

### فعل امر از : دانستن = ذونسته؟

من بدانم = من - ذون - ین  
تو بدانی = تو - تی - «  
او بداند = او - ی - «  
ما بدانیم = ما - « - وم  
شما بدانید = شما - « - ور  
ایشان بدانند = آوی - « - ود

### فعل امر از : نشانیدن = نشوند؟

من بنشانم = من - نشون - ین  
تو بنشانی = تو - تی - «  
او بنشاند = او - ی - «  
ما بنشانیم = ما - « - وم  
شما بنشانید = شما - « - ور  
ایشان بنشانند = آوی - « - ود

برای بنای فعل امر بآخر اصل فعل دوم یعنی دوم شخص مفر دافع  
امر در اول شخص مفرد ( این in ) واز سوم شخص مفرد بیعد بترتیب ( ای -  
ey ، ام - om ، اور - or ، اود - od ) میافزایند پس بطور کلی فرق بنسای  
فعل امر و فعل مضارع التزامی در لهجه هرزنی اینست که در فعل امر بآخر دوم  
شخص مفرد ( ای - i ) اضافه نمی شود .

### مستقبل از : کردن = کوردن؟

- من خواهم کرد = من - کورده - نین (۱)  
تو خواهی کرد = تو - < - نی  
او خواهد کرد = او - آة - < - نییة  
ما خواهیم کرد = ما - آما - < - نوم  
شما خواهید کرد = شما - شمة - < - نور  
ایشان خواهند کرد = آوی - < - نود

### مستقبل از : زدن = یر؟

- من خواهم زد = من - یرة - نین  
تو خواهی زد = تو - < - نی  
او خواهد زد = او - آة - < - نییة  
ما خواهیم زد = ما - آما - < - نوم  
شما خواهید زد = شما - شمة - < - نور  
ایشان خواهند زد = آوی - < - نود

### مستقبل از : گفتن = آن؟

- من خواهم گفت = من - آة - نین  
تو خواهی گفت = تو - < - نی  
او خواهد گفت = او - آة - < - نییة  
ما خواهیم گفت = ما - آما - < - نوم  
شما خواهید گفت = شما - شمة - < - نور  
ایشان خواهند گفت = آوی - < - نود

---

۱- آخرین حرکت یا حرف با صدای مصدر اگر (â, o, u) باشد، علامت مصدری هرزنی در بنای مستقبل به (â-آ) نیز مبدل میشود یعنی میتوان گفت : من خواهم کرد = من کوردانین ... والخ

### مستقبل از : رفتن = شر؟

- من خواهم رفت = من - شره - نین  
تو خواهی رفت = تو - شره - نی  
او خواهد رفت = او - شره - نییه  
ما خواهیم رفت = آما - شره - نوم  
شما خواهید رفت = شما - شره - نور  
ایشان خواهند رفت = آوی - شره - نود

در لهجه هرزنی برای بنای فعل مستقبل علامت مصدری مصدر مورد نظر را در صورت کسره (ه) بودن مبدل به فتحه (ه) میکنند و سپس بآخر آن در شش صیغه مستقبل بترتیب ضمائر ( نین - nin ، نی - ni ، نییه - niya ، نوم - num ، نور - nur و نود - nud ) را میافزایند.  
یاد آوری - قواعدی که ذکر شد در صرف افعال لهجه هرزنی کلیت دارد، فقط در یکمده از مصادر مختوم به (ره - re) بنای فعل ماضی مطلق مستثنی میباشد بدین ترتیب که در آن مصادر برای بنای فعل مزبور بآخر اصل فعل اول در شش صیغه بترتیب ضمائر (این - in ، ای - i ، آه - a ، اوم - um ، اور - ur ، اود - ud) افزوده میشود، از آن جمله اند مصادر :  
( آماره ، شره ، بره ) .

### ماضی مطلق از مصدر : آمدن = آماره؟

- من آمدم = من - آمار - ین  
تو آمدی = تو - آماره - ی  
او آمد = او - آماره - آه (آ)  
ما آمدم = آما - آماره - وم  
شما آمدید = شما - آماره - ور  
ایشان آمدند = آوی - آماره - ود

### ماضی مطلق از مصدر : رفتن = شر؟

- من رفتم = من - شر - ین  
تو رفتی = تو - شره - ی  
او رفت = او - شره - ه

ما رفتیم = آما - شر - وم  
 شما رفتید = شمة - « - ور  
 ایشان رفتند = آووی - « - ود

### نفی

در لهجه هرزنی برای منفی ساختن فعل لفظ ( ne = نه ) باول آن میآورند مانند : ( تو رفتی = تی - نه - شری ) ، ( او ندید = آة - نه وینجه ) ، ( من ننشسته بودم = من - نه نشته برین ) ، ( ما نمیزنیم = آما - نه یندوم ) .

### نهی

در لهجه هرزنی برای تبدیل فعل امر به فعل نهی ، باول آن لفظ ( ma = مة ) می آورند مانند : ( مزن = مة ین ) ، ( مریس = مة ریس ) ( نگوئیم = مة آسوم ) ، ( نخندید = مة سیورور ) .

### استفهام

در لهجه هرزنی مانند تاتی و فارسی دری و ترکی آذری در حال استفهام تغییری در کیفیت فعل پیدا نمیشود و فقط از لحن سخن استفهامی بودن آن معلوم میگردد .



# گفتار چهارم

## فصل اول

### بحث کلی در واژه های تاتی و هرزنی

لغاتی که از لهجه های تاتی و هرزنی در گفتار دوم آورده شد، لغت-هائی هستند که ظاهراً با معادل های ترکی آذربیشان کم و بیش مغایرت دارند و باقی لغات این دو لهجه چون عیناً واژه های هستند که در ترکی آذری مصطلح و مستعملند لذا از ذکر آنها صرف نظر و برای نمونه چند تا از آنها یاد میشود:

» آزاد - آش - اجاره - استکان - چایدان - انجیر - فنجان - زنجیر - غصه - غم - فکر - بابا - باده - شراب - باغ - باغچه - بخت - پاك - برابر - پالان - پامال - تورب - تلخون - تخت - جوجه - فلان - چنار - حساب - دارچین - درد - درزی - دهل - زیتون - ساده - سخت - سرکش - سمنی - سینه - شاد - شمشاد - مفت - نارنج - پرتقال - همان بهمان - نغیل (داستان) - یان (نزد) - بیغ (سبیل) - گوی (سبز) - تولکی (روباه) - ... » چنانکه ملاحظه میگردد از لغات مزبور نیز برخی فارسی و برخی ترکی میباشند، اما در ضمن لغاتی که در واژه نامه آمده عده ای نیز وجود دارند که در سایر لهجه های ایرانی هم بهمان صورت و یا مختصر تغییر و تفاوت مورد استعمال می باشند، این نکته می رساند که میان تاتی و هرزنی و دیگر لهجه های ایرانی اعم از باستانی و کنونی رابطه و قرابتی موجود است و اینک برای نشان دادن درجه این نزدیکی پنجاه واژه از تاتی و هرزنی با معادل های فارسی دری، ازبکی، کردی، مازندرانی، گیلکی،

خلخالی ، ارمنی ، پهلوی وترکی آذری و تا حد امکان اوستایی و پارتسی  
 باستانیشان ذیلا آورده میشود :

۱- فا (۱) - مرد	تا - مرت ( بکسر م )
گ - زن	هر - مرت ( بکسر م )
خل - ژانک (بفتح ن)	ارز - مرد ( بکسر م )
ار - گین	گر - پیاو
په - زن	ما - مردی
تر - آروات (۳)	گ - مرد
۳- فا پسر - پور	خل - مردک (بفتح م، د)
تا - زووا (بضم ز)	ار - مارت
هر - زرا ( « < » )	په - مرت (بفتح م)
ارز - زوره (بفتح ز)	تر - کیشی (۲)
گر - کور (بفتح ک)	
ما - ربکا	۲- فا - زن
گ - پسر	تا - ین (بفتح ی)
خل - زولتوک (بفتح ز)	هر - ین ( « < » )
ار - دیغا ( بیاء مجهول )	ارز - ژن (بفتح ژ)
په - بوهر - پس - پوس	گر - ژن (بکسر ژ)
تر - اوغول - اوغلان (۴)	ما - زنا (بفتح ز)

۱- کلمات: فا، تا، هر، ارز، کر، ما، گ، خل، ار، په و تر بترتیب علامات  
 اختصاری لهجه‌های: فارسی دری، تاتی، هرزنی، ارزینی، کردی، مازندرانی  
 گیلکی، خلخالی، ارمنی، پهلوی وترکی آذری میباشند.

۲- اوستایی: مرتة *mareta*، پارسی باستان: مرتیة *martiya*  
 ۳- اوستایی: ژنی *jani*  
 ۴- اوستایی: پوثره *puthra*، پارسی  
 باستان: پوثره *puthra*.

۱۴- فا - چشم	۱۲- فا - پا
تا - چاش	تا - لنگ (بکسر ل)
هر - کوش ، چوش	هر - ینگ ( « ی )
ارز - چاش	ارز - ننگ ( « ن )
کر - چاو	کر - لک (بفتح ل) ، په
ما - چش (بکسر ج)	ما - لینگ
گ - چش ( « « ) ، چوم	گ - پا
خل - چش (بفتح « )	خل - پا
ار - آچیک (بیاء مجهول)	ار - وود
په - چشم	په - پاژ ، پای
تر - گوز (بو او مجهول) (۳)	تر - ایاق - لینگ (۱)
۱۵- فا - دهان	۱۳- فا - دست
تا - گو	تا - داست
هر - گو	هر - دوست
ارز - گو gav	ارز - داست
کر - زار	کر - دست (بفتح د)
ما - دهون	ما - دست ( « « )
گ - دهان	گ - دس ( « « )
خل - دهان	خل - دست ( « « )
ار - بران (بکسر ب)	ار - جر (بکسر ج)
په - دهان	په - دست
تر - آغیز	تر - آل (۲)

- ۱- ایرانی باستان: pād ، اوستائی: pāda  
 ۲- پارسی باستان: hâsta ، اوستائی: zasta  
 ۳- اوستائی: câšman

۱۸- فا - ماه (زمان)	۱۶- فا - بینی
تا - مو	تا - ونا (بکسر و)
هر - مو	هر - ونه (بکسر و)
ارز- موه (بفتح م)	ارز- ونا (بکسر و)
کر- مانگ (بسکون ن)	کر- کپو (بفتح ك پ)
ما - ماه	ما - ونی (بکسر و)
ک - ماه	ک - دماغ
خل- مة	خل- وینی
ار - آمیس	ار - کیت (بکسر ك)
په - ماس	په - وینیک
تر - آی	تر - بورون (۱)

۱۹- فا - سال	۱۷- فا - سر - کله (بشد ل)
تا - سور	تا - سر
هر - سور	هر - سر
ارز- سور (بفتح س)	ارز- سر
کر- سال	کر- سر
ما - سال	ما - سر
ک - سال	ک - کله (بشد ل)
خل- سال	خل- سر
ار - داری	ار - قلوخ (بسکون ق)
په - سال	په - سر
تر - ایل (۳)	تر - باش - کله (بشد ل)، قیلیخ (بیاء مجهول) (۲)

۱- اوستائی: vaenâ

۲- اوستائی: sarah

۳- اوستائی: yâra ، sared



۲۰- فا - روز	۲۲- فا - خورشید- آفتاب
تا - روز	تا - هرشی (بفتح ه - ر)
هر - روز	هر - هود (بفتح) - روش (بضم)
ارز - روز	ارز - ر قژ
کر - روز (بفتح ر)	کر - تَقو ، روش (بفتح ر)
ما - روز	ما - آفتاب ، خور
گ - روز	گ - آفتاب
خل - روز	خل - آفتاب
ار - اور (بفتح ا)	ار - آرو (بکسر ر)
په - روچ - روز	په - خورشید- خورشید- خورشیت
تر - گوژن (۱)	تر - گون - گوژنش (۳)

۲۱- فا - شب	۲۳- فا - ستاره
تا - شو (بوزن شب)	تا - اوستورا
هر - شو ( < < )	هر - الدوز
ارز - شو ( < < )	ارز - اوسدوره
کر - شو ( < < )	کر - أسترا (بفتح ا ، بکسر ت)
ما - شو ( < بو )	ما - سینتاره
گ - شب	گ - ستاره
خل - شب	خل - قنشر (بفتح ق ش)
ار - قیشر (بکسر ش)	ار - آستیخ (بیاء مجهول)
په - شب	په - ستارک
تر - گجة (بکسر گ) (۲)	تر - اولدوز (۴)

۱- پارسی باستان : raucah ، اوستائی : raocah (روشنائی)

۲- پارسی باستان : xšapa

۳- اوستائی : hvare-xšaet (خور- رخشان)

۴- اوستائی : star

۲۶- فا - خر	۲۴- فا - ماه (آسمانی)
تا - هر	تا - او شما
هر - هر	هر - أشمة
ارز - هر	ارز - أشمة (بضم أ)
کر - کر (بفتح ك)	کر - مانگ (بسکون ن)
ما - خر	ما - ماه
ک - اولاغ	ک - ماه
خل - هر (بفتح ه)	خل - ماه
ار - آواناک	ار - لوسین (بکسر س)
په - خر	په - ماس
تر - إشک (بفتح وشدش) - (۳)	تر - آی (۱)

۲۷- فا - کاو	۲۵- فا - اسب - باره
تا - گو	تا - آسپ
هر - گوو	هر - اوسب
ارز - گو (بضم ک)	ارز - آسپ
کر - کا	کر - آسیب (بفتح أ)
ما - گو (بضم ک)	ما - اسب - اسب
ک - کاو	ک - اسب
خل - گوو (بفتح ک)	خل - آسب
ار - گوو ( < < )	ار - جی
په - کاو	په - اسب - بارک
تر - اکۆز (بضم أ) - (۴)	تر - آت (۲)

۱- ایرانی باستان: *mâha*

۲- اوستایی: *aspa* ؛ پارسی باستان: *âs*

۳- اوستایی: *xara*

۴- اوستایی: *gâv* ، *gaö*

۲۸- فا - گاوماده	۳۰- فا - بز
تا - ماگو	تا - بز (بکسر ب)
هر - مره‌ی (بضم م ، ی)	هر - بز ( « « )
ارز - موره‌گو	ارز - بز ( « « )
کر - مانگا	کر - بزین (بسکون ب - یاء مجهول)
ما - مانگو	ما - بز (بضم ب)
ک - گاوماده	ک - بز ( « « )
خل - ماگوو	خل - بیز
ار - گومیش (بفتح ک)	ار - آیتس (بسکون ی ت)
په - ماتک گاو	په - بوز - بوج
تر - اینک (بفتح ن)	تر - گچی (۲)
۲۹- فا - گوسفند	۳۱- فا - شتر
تا - پس (بفتح پ)	تا - دوا
هر - پس (بفتح پ)	هر - دوه
ارز - پس (بفتح پ)	ارز - دوه
کر - مر (بفتح م)	کر - ویشتر
ما - کیسبند (بفتح ب)	ما - شتر
ک - گوسفند	ک - شتر
خل - پس (بفتح پ)	خل - دوه
ار - ووچخر (بفتح و خ)	ار - اوخت
په - گوسپنت - گوسپند	په - اشتر
تر - قویون (۱)	تر - دوه (۳)

- ۱- اوستائی: gaö (چهارپا) ، spentâ (مقدس) . اوستائی: fšu (چهارپا) ، ایرانی باستان : fšu (چهارپا)
- ۲- اوستائی: büza
- ۳- اوستائی: uštra

۳۴- فا - گربه	۳۲- فا - بره
تا - کتا (بکسر ک)	تا - ورا
هر - کتیه ( « « )	هر - ورة
ارز- کتیه ( « « )	ارز- ورة
کر- پیشلا	کر- برخ (بفتح ب ر)
ما - بامشی	ما - ورة (بفتح و)
گ - پیجا	گ- بره ( « ب)
خل- کلک (بفتح ک بکسر ل)	خل- ورا ( « و)
ار - گادو (بضم د)	ار- گار
په - گوربا (بضم گ)	په - ورك
تر - پیشیک	تر - قوزی (۱)
۳۵- فا - من	۳۳- فا - سگ
تا - مون	تا - پا
هر - من	هر - إسبا
ارز- مون	ارز- إسبة
کر- امین	کر- سگ
ما - من	ما - سگ
گ - من	گ - سگ
خل- آزی	خل- سگ
ار - یس (بکسر ی)	ار - شون (بضم ش)
په - از - من	په - سگ - سگ
تر - من (۳)	تر - ایت (۲)

۱- ایرانی باستان: varmaka

۲- پارسی باستان: saka ، ایرانی باستان: spaka ، مادنی:

spâxa ، آریائی: suaka

۳- پارسی باستان: adam ، (mai y بن ، manâ مال من)

۳۸- فا - ما	۳۶- فا - تو
تا - آمی	تا - تہ
ہر - آما	ہر - تہ
ارز - آمی	ارز - تہ
کر - اُمۃ	کر - اُتو (بفتح اُت)
ما - اُما	ما - ت (بضم)
ک - اُمۃ	ک - تو (بضم ت)
خل - آمی	خل - تو (بفتح ت)
ار - منک (بفتح م سکون ن)	ار - دو (بضم د)
پہ - اُما	پہ - تو
تر - بیز (۳)	تر - سن (۱)
۳۹- فا - شما	۳۷- فا - او - وی
تا - شمی (بکسر ش)	تا - اُوۃ
ہر - شمۃ ( < < )	ہر - اُۃ
ارز - شمی ( < < )	ارز - اُوۃ
کر - اُنگو (بفتح ا گ)	کر - اُو
ما - شِما	ما - وۃ
ک - شوما (بضم ش)	ک - اُون (بضم اُ)
خل - شمی (بکسر ش)	خل - او ( < < )
ار - دوک (بضم د)	ار - نا
پہ - شماخ - شما	پہ - اوش - او
تر - سیز (۴)	تر - او (بفتح اُ) (۲)

- ۱- پارسی باستان : *tuvam* ، اوستائی *tu* ، *tvâm* ، *tüm* ، ایرانی باستان : *tava* .
- ۲- ایرانی باستان : *ava* ، پارسی باستان : (اورا *šim* ، باو *šaiy*)
- ۳- پارسی باستان : *vayam* ، (بما و مال ما *amâxam*)
- ۴- اوستائی : *xšmâka* و *yušmâk* .

۴۰- فا - ایشان	۴۲- فا - بیرون
تا - اوون	تا - بی (بفتح ب)
هر - آووی	هر - مهله (بفتح م ل)
ارز- اوون ( بفتح ا ، بضم و )	ارز- بی (بفتح ب)
کر- اوآن	کر- در ( « د )
ما - ویشون ( بضم ش )	ما - بورده - بروم ( بضم ب )
گ - آشن ( بکسر ش )	گ - بیرون
خل- اوی ( بکسر و )	خل- برون ( بسکون ب )
ار - نرانک ( بسکون ن ن )	ار - دورس ( بضم د سکون باقی )
په - اوشان	په - بیرون
تر - اولار (۱)	تر - ایشیک

۴۱- فا - خانه	۴۳- فا - پیش
تا - کا	تا - ور (بفتح و)
هر - کر	هر - پش (بکسر پ)
ارز- کة	ارز- ور (بفتح و)
کر- مال	کر- پش (بکسر پ)
ما - خنة	ما - پیش
ک - خانه	گ - پیش
خل- کة	خل- پارون
ار - دون	ار - آرچ (بفتح ر)
په - خانک	په - پیش
تر - او (۲)	تر - پش (بکسر پ) ، قاباخ (۳)

۱- پارسی باستان: avaiy ، ( šâm - بایشان ) ، ( که بایشان

· ( tya šâm

۲- ایرانی قدیم: âhana .

۳- اوستائی: paitiš ، پارسی باستان: patiš (مقابل).

۴۴- فا - پس - پشت - پی	۴۶- فا - خوب - نیک
تا - پش (بفتح پ)	تا - چوک
هر - پش ( < < )	هر - چک
ارز - پشو (بفتح پ ش)	ارز - چوک
کر - بیشت	کر - چاک
ما - دنبال	ما - خار
گ - پشت	گ - خوب
خل - پش (بفتح پ)	خل - چاق
ار - هتو (بکسر ه)	ار - لاو
په - پس - بندی - پیی	په - نیوک - خوب - هوپ
تر - سورا - دالی (۱)	تر - چاغ - یاخشی (۳)
۴۵- فا - زمی - کشتزار	۴۷- فا - بد
تا - زمی	تا - پیس - غیرخ
هر - زمی	هر - بوج
ارز - زمی	ارز - غیرخ
کر - مزرا (بفتح م)	کر - خراب
ما - زمی	ما - نه خش
گ - بیچار	گ - بد
خل - زمی	خل - بد
ار - آرد	ار - واد
په - دمیک - زمیک	په - وت (بفتح ) ، دوش
تر - زمی (۲)	تر - بد - پیس (۴)

۱- اوستائی: pasca ، پارسی باستان: pasâ .

۲- اوستائی: zam .

۳- اوستائی: hu ، پارسی باستان: u (اسب خوب را uva spam)

۴- اوستائی: duš ( دشمن duš manah )

ک - شتون (بضم ش)	۴۸- فا - آمدن
خل - شیین	تا - اومیین
ار - ارتال (۱)	هر - آماره
په - رفتن	ارز - اومیین (بضم ا)
تر - گتماخ (۲)	کر - باتین (بیاء مجهول)
	ما - بمو (بکسر ب ، بضم و)
۵۰- فا - دانستن	ک - آمدن
تا - ذونستن	خل - اومیین (بفتح ا)
هر - ذونوسته - ذونسته	ار - گال
ارز - ذونستن	په - آمتن - متن
کر - دانستن	تر - گتماخ
ما - دوئه (بشده کسر ن)	
ک - دانستن	۴۹- فا - رفتن - شدن
خل - ذامستن	تا - شیین
ار - ایمانال	هر - شره
په - ذانستن	ارز - شیین
تر - بولماخ (۳)	کر - رویشین
	ما - بودن (بضم ب)

۱- این حرف : (ا) بجای همزة مکسور ، و این حرف : (ا) بجای همزة مضموم و مفتوح بکار برده شده است .

۲- اوستائی : šav ، پارسی باستان : šiyav .

۳- پارسی باستان : adânâ (اومیداند) ، آریائی : zhan استائی : zan .



# مقایسه حروف واژه های فارسی دری

## با لغات تاتی و هرزنی

گرچه واژه نامه طوری تنظیم شده که هر بیننده می تواند باسانی به تغییر و تبدیل حروف و کلمات آنها پی برد و خصوصیات لغات لهجه های تاتی و هرزنی را دریابد ولی باز بطور اجمال و نمونه به تغییر صورت چند حرف ذیلا اشاره میشود :

الف (â) مبدل به (o یا u) شده است مانند :

هر	تا	فا
اوتش	اوتز	آتش
بور	بور	بار
بون	بون	بام
دیوون	دیوون	دیوان
زوهنا	زونا	زانو

حرف ب (b) به م (m) و پ (p) و و (v) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
مشة ، نسو	مشة	بیشه
ماهانا	ماهانا	بهانه
اوسپ	آسپ	اسب
تورب (پ)	تورپ	تورب
وڤه	ونا	بینی
ورقن	وورون	باران

حرف ت (t) به د (d) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
شفدلی	شفدلی	شفتالو
قوژد	قوژد	گوشت

حرف ج (j) مبدل به ژ (j) شده است مانند :

هر	تا	فا
تاژ	تاژ	تاج
باژ ، آستار	باژ	باج

حرف خ (x) به ه (h) و (v) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
هر	هر	خر
همیر	همیر	خمیر
هشت	هش	خشت
هشک	هشگ	خشک
وون	وون	خون
وونین	وونین	خونین

حرف د (d) به ر (r) ، ت (t) و ذ (z) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
سورة	سورا	سبد (سبدك)
نمر (۱)	نمر	نمد
مرت (د)	مرت (د)	مرد
تایا	تایا	دایه
ذونسته	ذونستن	دانستن

حرف ذ (z) به ت (t) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
کوئت	کوغات	کاغد

حرف ز (z) به ژ (j) و ی (y) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
روژا	روژا	روزه
یر	بی	زدن
ین	ین	زن

حرف ژ (j) به ج (ç) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
ول ، چنده	چنده	ژنده

حرف ش (š) به ژ (j) و ر (r) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
قوژد	قوژد	گوشت
دژنم	دژمون	دشنام
مورا	مورا	موش

حرف ض (z) به ت (t) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
قرت	غرت	قرض
-	مرغوت	مقراض

حرف ف (f) به ه (h) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
آیشه	هایشه	فاحشه
هورته	هیریشتی	فروختن - فروشیدن

حرف گ (g) به و (v) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
ول	ول	گل (بضم)
ورتی	ورتی	گریختن

حرف ل (l) به ر (r) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
سور	سور	سال

حرف م (m) به ن (n) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
بون	بون	بام

حرف ه (h) به همزه (ء) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
اوسدا	آستا	هسته
ایزم	ایزم	هیزم

حرف او (u) به او (ü) و ای (i) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
پول	پؤل	پول
پوست	پؤست	پوست
هولی	هولی	هلو
الی	الی	آلو

۱- namar



## فصل دوم

نمونه‌ای از جملات تاتی :

تاتی	فارسی
علی ای غیسا بیژووش (ووژ)	علی سخنی بگو.
حالن چله ؟	حالت چطور است ؟
چمن حال چوکه .	حال من خوب است .
گلهما اوکا نون فا .	سفره را بازبکن نان بخور .
مون نون هاردم بییه .	من نان خورده‌ام .
پشی ته اینکو نشین مون نون	پس تو اینجا بنشین من نان
فارانه .	بخورم .
مون نوم هاردم .	من نان خوردم .
ته نوم چیه ؟	نام تو چیست ؟
چمن نوم صادقه .	نام من صادق است .
ددم نوم آغا رضایه .	نام پدرم آقا رضا است .
چمی دی کرینگانه .	ده ما کرینگان است .
علی منه نصیحت کا .	علی مرا نصیحت کن .
هیشوخ سوقند مه فا .	هرگز سوگند مخور .
سوقند هاردن پیسه .	سوگند خوردن بد است .
اودمی کشتن غیرخه .	آدم کشتن کار ناصوابیست .
حسن مسدغونی یووسته .	حسن ژاژ می‌چود .
ته مسدغونی مه یوو .	تو ژاژ مجو .
دژمون مه‌ده همیشه روست بیژووش .	دشنام مده همیشه راست بگو .
پیسه غیسا ته مه‌ووش .	حرف بد را تو مگو .
ویندی جروتن بیژووشه .	بگذار دیگری بگوید .

## فارسی

## تاتی

- فرهاد تنبل است .  
 مواظب باش با او همراهی نکنی .  
 خانه را خراب مکن .  
 داس را بردار گندم را درو کن .  
 امسال باران بسیار بارید .  
 سیل آمد گندم‌ها را خراب کرد .  
 شب ماه گرفته بود .  
 تو دانستی یانه ؟  
 امشب زلزله شد .  
 تازه خوابیده بودیم ، حسن آمد .  
 شما درس خوانده اید یانه ؟  
 خدا ترا نگاه دارد .  
 بیا بیازار برویم .  
 پسر آبرا بیاور بخورم .  
 دیروز من به نعمت آباد رفته بودم .  
 پنج ساعت آنجا ماندم .  
 پس از آن بتیریز آمدم .  
 آیا حالت خوب است ؟  
 حالت خوب باشد .  
 در ده شما چه هست و چه نیست ؟  
 سلامت و خوشی تو .  
 فرهاد تنبله .  
 چاش دی او هونن مة شه .  
 کایه خروب مة کا .  
 دروہ بیژگی گاندومه دری (بیودر) .  
 امسور هوو غین وورسته .  
 سئل او ما گاندومشه خروب بکرد .  
 شو او شما به بییه گتا .  
 ته ییه ذونستی ییه یانه ؟  
 امشو زلزلا بییه .  
 نووة هتا بیینه ، حسن او ما .  
 شمی درسونا هوندا یانه ؟  
 خوو ته نوگی دنی .  
 بورا شومیه بازار .  
 زووا اووه بین فارانیه .  
 زیرمون شیم بییه نعمت آوا .  
 پینج ساهات آة گتو مندمه .  
 پشی او مارمه توریز .  
 خشه مشه ؟  
 خشه چوک به .  
 دیاندا چه هاستا چه نیا ؟  
 ته سولومن ته خشی .

## نمونه ای از جملات هرزنی :

### هرزنی

- اشته نومیر چه چی یه ؟  
 چمن نومیم حسنه .  
 آتیر نومی چه چی یه ؟  
 آتیم نومی محمده .

### فارسی

- اسم تو چیست ؟  
 اسم من حسن است .  
 اسم پدر تو چیست ؟  
 اسم پدرم محمد است .

## فارسی

## هرزنی

- اهل کجا هستی ؟  
 من خودم اهل گلن قیه هستم .  
 متاهل هستی یا مجرد ؟  
 فرزند داری یا نه ؟  
 بلی سه پسر و یک دختر دارم .  
 این زبان را در چند ده میدانند .  
 در هفت ده میدانند .  
 نام آنها چیست ؟  
 نام آنها کوهورزان (هرزن) ،  
 بیرة ، قشلاق ، ایرۆن بن ،  
 کورو ، گلن قیه ، زال است .  
 علی صحبت کن .  
 علی حرف مزن .  
 حالت چطور است ؟  
 حال خوبست .  
 سفره را باز کن نهار بخوریم .  
 من نهار خورده ام .  
 تو خودت بخور .  
 پس تو اینجا بنشین من بخورم .  
 من هم خوردم باشو برویم .  
 علی مرا نصیحت کن .  
 هرگز دروغ مگو .  
 هرگز قسم مخور .  
 همیشه ب مردم نیکی کن .  
 هرگز بدی مکن .  
 بهیچ کس دشنام مده .  
 حرف بدرا تو مگو بگذار .  
 دیگری بگوید .
- کنتیه ایژی ؟  
 من ایشتن گلن قیه ژین .  
 کرینی یا کرین نی بی ؟  
 هلتلر هسته یا چی نی ؟  
 بلی هسته مه هریه زره و ای کینه .  
 ان لوه چونده دینه ذونوسنود ؟  
 هوف دینه ذونوسنود .  
 اوون نومی چه چی یه ؟  
 اوون نومی Kōhorzān و  
 Böbira ، قشلاق ، Ayrünöben ،  
 Kuru ، گلن قیه ، Zāl آه .  
 علی غیسا کته .  
 علی غیسامه کته .  
 حلر نه نی یه ؟  
 حلقم چکته .  
 شله آکه (۱) ناهار کنوم .  
 من ناهار هورده مه .  
 تیه ایشتن هن .  
 بش تیه ایتنا نشی من هین .  
 من چی هورمه بشونوم .  
 علی منه نصیحت کته .  
 هیشوخ درق مه ده .  
 هیشوخ سیوند مه هن .  
 همیشه مخلوقه چکیگری کته .  
 هیشوخ بق چکیگری مه کته .  
 هیشکسه بدمه آسه .  
 بده تیه مه آسه ، هن (بضم)  
 جر تن آسینی .

## فارسی

با اشخاص بد مراوده مکن.  
با اشخاص خوب افت و خیز  
کن تا سعادت مند شوی.  
هرگز خدارا فراموش مکن،  
و باو توکل نما.  
او بهمه کار قادر است.

## هرزنی

بوقچون هون آماریه شریه مته کته.  
چکون هون نشی به تاجک بونی.  
همشوخ خوبوریه و بلمیری متهوه.  
و اویه توککقول کته.  
آه کرون هممیلیه قادیره.

۱- آکه = ö-ka





# اهمیت گردآوری لغات و تدوین دستور

## لهجه‌های تاتی و هرزنی و سود فراگیری آنها

گردآوری لغات و تدوین دستور لهجه‌های تاتی و هرزنی از چند لحاظ سودمند و حائز اهمیت است :

**نخست** - اینکه بدین وسیله از نابود شدن دولهجه باستانی که در شرف از بین رفتن است جلوگیری بعمل می‌آید ، و آن دولهجه چنانکه اکنون هست برای آیندگان بیادگار گذاشته میشود .

**دوم** - اینکه معنی و اصل قسمت زیادی از لغات مصطلح ترکی آذری که امروز ترکی بنظر میرسد روشن میگردد و معلوم میشود که ریشه آنها آذری و بسیار نزدیک بزبان فارسی بوده است مانند :

**واز** - این کلمه در زبان کنونی آذربایجان بسیار مصطلح است و هر کس را که بخواهند از دخالت در کاری منع کنند ، و یا بفرو و اغماض وادارند میگویند : « بواشدن واز گچ » یعنی از روی این کار پای ننهاده بگذر ، بعبارت دیگر در این کار دخالت مکن ، شاید هزاریک اشخاصی که این کلمه را استعمال میکنند تصور نمی نمایند که این کلمه دارای ریشه آذری است ، ولی بطوریکه در گفتار سوم اشاره شد « واز » دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر « واشتی بن = جهیدن » یعنی « واز = پیر ، بجه » میباشد .

**بوتاق** - کلمه بوتاق را نیز هر کس بیک صورت مانند « بوتاخ ، بوداق ، بوداخ ... » تلفظ و آنرا معادل ترکی « شاخه » تصور میکند . در صورتیکه بادر نظر گرفتن معادل تاتی و هرزنی آن بخوبی معلوم میشود که این کلمه ترکی نیست بلکه آذری و هنوز بصورت « بوته » در فارسی دری موجود و مصطلح میباشد ، و تغییر و تحریف آنها بدین طرز بوده است : « بوته - بوتک - بوتاک - بوتاک - بوتاک - بوتاق - بوداق ... » و همچنین است « تاک - تاگ - تاق - تاغ » .

**چهره** - در ترکی آذری «دوک» را «چهره» میگویند و واقعاً هم بین «دوک» و «چهره» مغایرت بیشتری موجود است ولی با وجود این «چهره» ترکی نیست، و ملاحظه معادل تاتی این کلمه طرز تعریف و تحول و پیدایش آنرا بخوبی نشان میدهد: «چاهرا - چهره - چرّه - چرخه» در لهجه‌های تاتی و هرزنی غالباً «خ» به «ه» بدل شده است مانند «خر = هر» ، «خوردن = هاردن ، هورده» ، «خمیر = همیر» و میان «ه» و «ر» قلب مکانی بعمل آمده (۱) و بالنتیجه «چرخه» بصورت «چهره و چهره» درآمده است. البته این نکته معلوم است که هر آلت نخ رسی «دوک و چرخه» دو قسمت جداگانه و مشخص دارد، یکی چرخ و پایه و دسته آن که رویهم «چرخه» نامیده میشود و آنرا بتاتی «چاهرا و چهره» و ترکی آذری «چهره» گویند. دیگری میله نازک که بوسیله چرخ چرخانیده میشود و آنرا بفارسی «دوک» و بتاتی «دوک» و بهرزنی و ترکی آذری «میل یا ای» نامند.

**یيجن (yeyçan)** - غالب روستائیان و حتی اهالی تبریز بجای کلمه «همه» و «همه بیک اندازه» کلمه «یيجن» را استعمال میکنند این کلمه در تاتی بشکل «یی چند» دیده میشود و این همای کلمه «یکچند و یکچندان» فارسی است. مثلاً میگویند: «باغدا گول لر یيجن گوژیدی» یعنی در باغ گلها همه (بیک اندازه) زیبا بود.

**لینگ** - کسی که بلند کرد در اصطلاح ترکی آذری اورا میگویند: «لینگین چکیر» یعنی بایش را میکشد، کلمه «لینگ» نیز از کلمات بسیار قدیم آذری است که نه تنها در لهجه‌های تاتی و هرزنی و ترکی آذری مستعمل است بلکه در غالب لهجه‌های شمالی نیز هنوز بهمان صورت باقی و متداول میباشد.

**سوم** - اینکه معانی پاره‌ای از لغات و فہلوئیاتی را که در ضمن آثار و اشعار نویسندگان و گویندگان قدیم آذربایجان چون خواجه‌همام و شیخ صفی و روحی انارجانی و یعقوب اردبیلی و دیگران آمده است روشن

۱- در واژه‌های تاتی و هرزنی نسبت بواژه‌های فارسی دری قلب و حذف زیاد مشاهده میشود و این امر با مراجعه بواژه‌نامه بهتر معلوم میگردد.

### يك دو بيتی از شيخ صفی اردبیلی

سخن اهل دلان در بگوشم      دو کاتب نشسته دائم بدوشم  
سو گندم هرده بدل چومردان      بغیر از تو بجای جش نروشم (۱)  
در - برای افادۀ معنی و درست شدن وزن شعر اصولاً - باید آخر  
«در» مکسور یا مفتوح ذکر شود .

کاتب - بعید نیست آخر کلمۀ کاتب نیز مکسور یا مفتوح بوده و معنی  
«کاتب است» میداده است .

نشسته - بمعنی نشسته و هنوز بهین صورت در تاتی و هرزنی باقی است .  
سو گندم هرده - بمعنی «سو گند خوردم» است . چنانکه در گفتار  
اخیر ضمن جملات تاتی آمده است اگر فعل ماضی مطلق تنها ذکر شود ضمیر  
متصل را بآخر فعل میآورند ، مانند : «مون هاردمه» یعنی من خوردم ،  
ولی اگر بامفعول صریح گفته شود ضمیر متصل بفعل را بآخر مفعول صریح  
میافزایند و سپس ریشه اول فعل را اذکر میکنند مانند : «من نان خوردم =  
من نونم هاردمه» ، جملۀ «سو گندم هرده» همین ترکیب را دارد .

بجای - ظاهراً این کلمه بجائی بوده است . ( اذ - ك )

جش - «جش» و «چش» هر دو يك کلمه و بيك معنی میباشد  
چنانکه اکنون در تمام لهجه‌های آذری بمعنی «چشم» دیده میشود .  
نروشم - ظاهراً در استنساخ و طبع این کلمه اشتباه رویداده است  
چه شرح ذیل این دو بيتی که در کتاب سلسلۀ النسب آمده خود تأیید میکند  
که درست این کلمه باید «نروشم» یا «نووژم» از مصدر «ووژدیه یا  
ووشتن = انداختن» باشد .

ترجمۀ دو بيتی :

سخن اهل دل در گوشم (گوشواره) دری است . دو (ملك) کاتب  
همیشه در دوشم نشسته است . مانند مردان سو گند خوردم ؛ جز تو بجائی  
چشم نیندازم .

### يك بيت از همام تبریزی :

وهار و ول ودیم یارخوش بی اوی یاران مه ول با مه وهاران (۱)  
وهار - بمعنی بهار است و حرف «ب» فارسی در بسیاری از کلمات  
آذری به «و» بدل شده است .  
ول - در لهجه های تبریزی و تاتی و هرزنی و اوزبکی بمعنی گل  
می باشد .

دیم - این کلمه بمعنی روی و صورت ، و هنوز در آذری و غالب لهجه  
های شمالی و غربی ، حتی خود فارسی دری باقی است .  
بی ، با - کلمه «بی» بمعنی «باشد» و کلمه «با» بمعنی « باد  
و بادا» میباشد که مصدر آن در فارسی و تاتی و هرزنی بترتیب بصورت  
« بودن ، بی ین ، بره » دیده میشود .  
اوی - بمعنی «اوی ، بی» میباشد و در لهجه تاتی بصورت «وی»  
استعمال میشود .

### ترجمه بیت :

بهار و گل و روی یار خوش باشد . بی یاران (بدون یاران) نه گل  
باد و نه بهاران .

### چهار بیت از ملمع مشهور همام تبریزی : (۲)

دلم خود رفت و میدانم که روزی	بمهرت هم بشی خوش کیانم از دست
بآب زندگی ای خوش عبارت	لوانت لاود چمن دیل و کیان بست
دمی برعاشق خود مهربان شو	کزی و مهرورزی (۳) کست بی کست
بمشقت گر همام از جان بر آید	موازش (۴) کان یوان ببرت وارست

۱ - به ص ۱۳ رجوع شود .

۲ - این ملمع شش سطر و مطلع آن :

بدیدم چشم مست رفتن از دست کوام واذر دلی کویا بی مست  
و مقطعه اش : گرم خاوا بری بشنم بوینی بیویت خته بام زاهنام سرمست .

است - رجوع شود بقسمت (۱) ذیل ص ۱۳ .

۳ - در نسخه متعلق به آقای سعید نفیسی (ک-اج ای ورمهروانی) است .

۴ - در نسخه اخیر (موازش) است .

خوذ - بمعنی «خود» واژه فارسی دری است .  
روژ - بمعنی «روز» و هنوز در غالب لهجه های آذری بهمین صورت  
باقی است .

بشی - بمعنی «برود» ، مصدر این فعل در فارسی دری «شدن» در  
تاتی و خلخالی و ارزینی «شی ین» و در هرزنی «شره» است .  
کیان - از فحوای کلام مستفاد میشود که این کلمه همان «گیان» بمعنی  
«جان» میباشد که در بهلوی شمالی مستعمل بوده است .

اژ - کلمات «اژ- اچ- اش- هچ- اج- ژ- چ- ج» که در لهجه های  
مختلف آذری ملاحظه میشود بمعنی «از» میباشد .  
لوانت - یعنی لبان تو، چه واژه «لو» در فارسی دری و پاره ای از  
لهجه های آذری بمعنی «لب» است .

لاود - یعنی ربود ، مصدر «لاودن ، لاویدن» بمعنی «ربودن»  
است و واژه «لاو ، لو» هنوز در فارسی دری و ترکی آذری موجود و  
مصطلح است .

چمن - بمعنی «ازمن ، مال من» ، این واژه هنوز در لهجه تاتی و  
هرزنی بصورت «چمن» باقی است .

دیل - بمعنی دل و قلب است . کیان - بعید نیست این کلمه همان  
«کیا = دهان و زبان» باشد که در برهان قاطع نیز آمده است .

کزی ور - واژه مرکب «کزی ور ، کاج ای ور ، کزی ور» بمعنی  
«که ، از ، یک طرف» میباشد چه واژه «ای» در تمام لهجه های آذری بمعنی  
«یک» و کلمه «ور» بمعنی «بر ، طرف» است .

مهرورزی - واژه مهرورزی و مهروانی در فارسی دری نیز بهمین  
صورت و بمعنی بکار برده میشود .

گمت - این کلمه در فارسی دری بصورت «گمت = زشت و نازیبا»  
استعمال میشود (۱)

---

۱ - «اگر بهتر نگریسته شود خبت عقیدت او در طلعت گمت و  
صورت نازیباش مشاهدت افتد...» ص ۸۷ کلیله و دمنه چاپ پنجم - تهران ۱۳۲۷

مواژش - بمعنی «مگو باو» از مصدر «واجبتن، واژیتن» = گفتن»  
که در تاتی بصورت «ووتن» باقی است .

یوان - بمعنی جوان است. در پهلوی شمالی هم این کلمه دیده میشود.  
بمرت - یعنی بمرد.

ترجمه چهار بیت ملمع :

« دل من خود رفت ، و میدانم که جان خوش (وشیرین) من نیز روزی  
از دست خواهد شد . ای خوش عبارت لبانت با آب زندگی دل مرا ربود و  
دهان مرا بست ( یعنی اختیار دل و زبان مرا از دستم گرفت. ) با عاشق خود  
اندکی مهربانی کن، که مهرورزی یکطرفی زشت و ناستوده است. اگر همام  
باعشقت بمیرد ، مگو که آن جوان مرد و آسوده شد. »

يك دو بیستی از یعقوب اردبیلی :

رشته دستت بلا کلگون کریته تو بدستان هزاران خون کریته  
در آینه نظر کن تا بوینی که وینم زندگانی چون کریته  
رشته دستت - واژه «رشته» در اصل «اشته» بوده و شاید اشتباه  
استنساخ کننده آنرا بدین صورت در آورده است ، چه هنوز ضمیر ملکی دوم  
شخص مفرد در تمام لهجه‌های آذری «اشته» میباشد مانند «اشته دوستیر» که  
در هر زنی معنی «دست تو» را میدهد . پس معنی «اشته دستت» نیز در لهجه  
اردبیلی همان «دست تو ، دستت» میباشد .

کریته - این واژه در نسخه دیگر (۱) بصورت «کرده» است و  
بدین طرز معنی آن روشن میشود .

بوینی، وینم - بمعنی «بینی ، بینم» است و ریشه این دو فعل در  
فارسی دری «بین» و در تمام لهجه‌های آذری «وین» میباشد .

ترجمه دو بیستی :

ای آفت (دل) تو دستت را کلگون، و بادستانت هزاران خون کرده‌ای،  
من چگونگی زندگی ترا از رویت در میابم، با آینه نگاه کن تا خودت نیز ببینی.

پایان

والله المستعان وعليه التكلان

## مآخذ کتاب

- ۱- ابن اثیر - ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، الکامل - مصر ۱۳۴۸ ق.
- ۲- ابن اثیر - ابوالسماعات مبارک بن محمد، النهایة - مصر ۱۳۱۱ ق.
- ۳- ابن بزاز - درویش توکللی، صفوة الصفا - بمبئی ۱۳۲۹ ق.
- ۴- ابن عبری - ابوالفرج ملاطی، تاریخ مختصر الدول - بیروت ۱۸۹۰ م.
- ۵- ابن‌الندیم، الفهرست - قاهره ۱۳۴۸ ق.
- ۶- اقبال آشتیانی - عباس، مجله یادگار تهران ۱۳۲۴ ش.
- ۷- بار تولد - و . تذکره جغرافیای تاریخی ایران (ترجمه سردادور)  
تهران ۱۳۰۸ ش.
- ۸- برهان - محمد حسین، برهان قاطع - (باهتمام دکتر معین) تهران ۱۳۳۰ ش.
- ۹- بهار - ملک الشعراء، سبک‌شناسی (سه جلد) - تهران ۲۷-۲۶-۲۷-۱۳۲۱ ش.
- ۱۰- بهیار - م . مقاله زبان فارسی و آذربایجانی در مجله شیوه -  
تهران ۱۳۳۲ ش.
- ۱۱- پورداد - ابراهیم، خرده اوستا - بمبئی ۱۳۱۰ ش .
- ۱۲- « « « - فرهنگ ایران باستان - تهران ۱۳۲۶ ش.
- ۱۳- « « « - گاتها - بمبئی ۱۳۰۵ ش.
- ۱۴- « « « - یسنا (ج ۱) - بمبئی ۱۳۱۲ ش.
- ۱۵- « « « - یشتها (ج ۱) - بمبئی ۱۳۰۷ ش.
- ۱۶- پیرزاده - شیخ حسین، سلسله‌النسب صفویه - برلین ۱۳۴۳ ق.
- ۱۷- پیرنیا - حسن، تاریخ ایران باستان (ج ۱) - تهران ۱۳۳۱ ش .
- ۱۸- پیرنیا - حسن، تاریخ ایران قدیم - تهران ۱۳۰۹ ش.
- ۱۹- تربیت - محمدعلی، دانشمندان آذربایجان - تهران ۱۳۱۴ ش.
- ۲۰- توفیق - محمد، تلخیص تاریخ عثمانی - استانبول ۱۳۰۵ ق.
- ۲۱- جوالیقی - ابومنصور موهوب بن احمد، المعرب من الکلام الاعجمی

- ۲۲- حبیب - اسماعیل ، تورک تجدید ادبیاتی تاریخی - اسقاپول ۱۹۲۵ م.
- ۲۳- حموی - یاقوت ، معجم الادباء (ج ۱) - مصر ۱۹۲۳ م.
- ۲۴- حموی - یاقوت ، معجم البلدان - لندن .
- ۲۵- خیامپور - دکتر عبدالرسول ، مقاله کلمات و اشعار کی مولانا - نشریه دانشکده ادبیات تبریز - سال چهارم ۱۳۳۰ ش.
- ۲۶- داداش زاده و اردو بادی ، مجله آذربایجان (شماره ۴۳-۵) باکو ۱۹۴۵ م.
- ۲۷- دولت شاه سمرقندی ، تذکرة الشعراء - بمبئی ۱۳۰۵ ق.
- ۲۸- دهخدا - علی اکبر ، لغت نامه (ج ۱) - تهران ۱۳۲۵ ش.
- ۲۹- رازی - امین احمد ، هفت اقلیم (نسخه خطی) ۱۲۰۰ ق.
- ۳۰- رفعت (ناشر) ، دده قورقود - استانبول ۱۳۳۲ ق.
- ۳۱- رفیع علی - پروفیسور میکائیل ، مختصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی (ج ۱) - باکو ۱۹۴۳ م.
- ۳۲- رفیق - احمد ، بیوک تاریخ عمومی (ج ۵-۴) استانبول ۱۳۲۸ - ۱۳۲۷ ق.
- ۳۳- روحی انارجانی ، رساله (شماره ۱۰ ایران کوده) - تهران ۱۳۲۷ ش.
- ۳۴- سامی - شمس الدین ، قاموس ترکی - استانبول ۱۳۱۷ ق.
- ۳۵- سرپرسی سایکس ، تاریخ ایران (ج ۱) - ترجمه فخر داعی کیلانی - تهران ۱۳۲۳ ش.
- ۳۶- سعید پاشا ( دیار بکرلی ) ، مرآت العبر (ج ۸) - استانبول ۱۳۰۶ ق.
- ۳۷- صفا - دکتر ذبیح الله ، تاریخ ادبیات در ایران - تهران ۱۳۳۲ ش.
- ۳۸- طبری - ابو جعفر محمد بن جریر ، تاریخ الامم والملوک (ج ۴) - مصر ۱۳۵۸ ق.
- ۳۹- فیومی - احمد بن محمد ، مصباح المنیر - بولاق مصر ۱۲۸۶ ق.
- ۴۰- قبادیانی - ناصر خسرو ، سفرنامه - بمبئی ۱۳۱۴ ق.



- ۴۱- قزوینی - میرزا محمدخان ، بیست مقاله - بمبئی ۱۳۰۷ ش.
- ۴۲- قزوینی - میرزا محمدخان ، یادداشتها - تهران ۱۳۳۲ ش.
- ۴۳- قطران تبریزی ، دیوان - تبریز ۱۳۳۱-۱۳۳۳ ش.
- ۴۴- کاتب چلبی - حاجی خلیفه، تاریخ جهان‌نما - استانبول چاپ اول.
- ۴۵- کاتبی - حسینقلی ، آذربایجان و وحدت ملی ایران - تبریز ۱۳۲۱ ش.
- ۴۶- کاشغری - محمود ، دیوان لغات‌التک - استانبول ۱۳۳۳ ق.
- ۴۷- کسروی تبریزی - احمد ، آذری - تهران ۱۳۲۵ ش.
- ۴۸- < < < ، نامهای شهرها و دیه‌های ایران (۲ جلد) تهران ۱۳۰۳-۱۳۲۳ ش.
- ۴۹- کوجرلی - فریدون بگ ، آذربایجان ادبیاتی تاریخی (ج ۱) باکو ۲۶-۱۹۲۵ م.
- ۵۰- کیا - دکتر صادق ، واژه‌نامه طبری - تهران ۱۳۱۶ بزدگردی.
- ۵۱- < < < ، واژه‌نامه گرگانی - تهران ۱۳۳۰ ش.
- ۵۲- لوائی - محمدعلی ، وندهای پارسی - تهران ۱۳۱۶ ش.
- ۵۳- میرد - ابوالعباس محمد بن یزید ، الکامل فی اللغة و الادب (ج ۱) مصر ۱۳۵۵ ق.
- ۵۴- محیط طباطبائی - مجله آموزش و پرورش (ش ۱۰) - تهران ۱۳۱۷ ش.
- ۵۵- مستوفی قزوینی - حمدالله ، نزهت القلوب - لیدن ۱۹۱۳ م.
- ۵۶- مسعودی - ابوالحسن علی ، التنبيه والاشراف - قاهرة ۱۹۳۸ م.
- ۵۷- مشکور - محمدجواد ، تاریخ ایران باستان بروایت ابن عبری تهران ۱۳۲۶ ش.
- ۵۸- مشکور - محمد جواد ؛ (ناشر) کارنامه اردشیر بابکان - تهران ۱۳۲۹ ش.
- ۵۹- میرزه ابراهیموف ، آذربایجان دیلی - تبریز ۱۹۴۵ م.
- ۶۰- مینوی - مجتبی ، مقاله زبان فارسی (سخن ش ۳-۴-۵) - تهران ۱۳۳۲ ش.

- ۶۱- نادر میرزا - تاریخ تبریز - تهران ۱۳۲۳ ق.
- ۶۲- نباتی - ابوالقاسم ، دیوان - تبریز ۱۳۰۵ ق.
- ۶۳- نظامی - ابو محمد الیاس بن یوسف ، خمه - بمبئی ۱۳۱۱ ق.
- ۶۴- « « « « ، لیلی و مجنون ( تصحیح  
 وحید دستگردی ) - تهران ۱۳۱۳ ش.
- ۶۵- هدایت - صادق ، زندو هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان  
 تهران ۱۳۳۲ ش.
- ۶۶- یعقوبی - احمد بن ابی یعقوب ، کتاب البلدان - نجف ۱۳۳۷ ق.

### تشکر

با یاری خدای بزرگ و توانا چاپ کتاب تاتی و هرزنی  
 پایان رسید. لازم میدانم بحکم من لم یشکر الناس لم یشکر الله  
 از دوستان فاضل ارجمندم آقایان مهدی ورقائی و محمد حسین تأملی  
 که مدتی وقت عزیز خود را صرف تصحیح قسمتی از کتاب نمودند،  
 و همچنین از محبت‌های آقای حسین سلیم‌النفس مدیر محترم چاپخانه  
 شفق که در حق نگارنده فرمودند ، و از زحمات آقایان حسین  
 آلاندوزی ماشینی و ایوب آقا و مقصود آقا ایرانی‌پور که در  
 چیدن حروف و چاپ کتاب کشیدند تشکر نمایم .

عبدالعلی کارنگ

## فهرست مندرجات

ص ج		هفتمه ناشر
ص ه		مقدمه مؤلف
		<b>گفتار نخست :</b>
ص ۱		فصل اول - زبان آذربایجان در سالهای پیش از اسلام
ص ۶		فصل دوم - زبان آذربایجان در سالهای پس از اسلام
		<b>گفتار دوم :</b>
ص ۲۷		فصل اول - کرینگان - تات - هرزن
ص ۳۶		فصل دوم - الفباء - واژه نامه - اعداد اصلی لهجه های تاتی و هرزنی
		<b>گفتار سوم :</b>
		فصل اول - دستور لهجه تاتی - اسم - کنایه - صفت - عدد - قید - شبه جمله - حرف - فعل - صرف افعال - نفی - نهی .
ص ۸۲		
		فصل دوم - دستور لهجه هرزنی - اسم - کنایه - صفت - عدد - قید - شبه جمله - حروف - فعل - صرف افعال - نفی - نهی - استفهام .
ص ۱۰۴		
		<b>گفتار چهارم :</b>
		فصل اول - بحث کلی در واژه های تاتی و هرزنی - مقایسه حروف واژه - های فارسی دری با لغات تاتی و هرزنی .
ص ۱۲۸		
		فصل دوم - نمونه ای از جملات تاتی - نمونه ای از جملات هرزنی
ص ۱۴۶		
		اهمیت گردآوری لغات و تدوین دستور لهجه های تاتی و هرزنی و سود
ص ۱۵۰		فراگیری آنها
ص ۱۵۶		مآخذ کتاب
ص ۱۵۹		تشکر
ص ۱۶۰		فهرست مندرجات